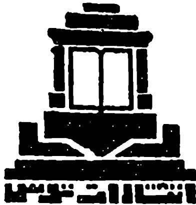
حکومت نادرشاه

تألیف

دکتر ویلم فلور

ترجمه:

دکتر ابوالقاسم سری



«۳۳۷»

حکومت نادرشاه

(به روایت منابع هلندی)

تألیف

دکتر ویلم فلور

ترجمهٔ

دکتر ابوالقاسم سری

تخت جم قبلهٔ شاهان جهـان بود، ولی
نیست معلوم دراین خانه کسی آمد و رفت
ابراهیم سری

پیشکش گزارش کتاب

به روان پدرم سید ابراهیم سری آزادمـرد سخنور عارف ارجگزار سرفرازان تاریخ ایران بزرگ: آنانکه در هنگامه‌های ذلت قد برافراشتند. ـ م



☐ نام اثر : حکومت نادرشاه (به‌روایت منابع هلندی)
☐ مؤلف : دکتر ویلم فلور
☐ مترجم : دکتر ابوالقاسم سری
☐ نوبت چاپ : چاپ اول، ۱۳۶۸
☐ تیراژ : ۵۵۰۰ نسخه
☐ چاپ و صحافی : شرکت افست «سهامی عام» (چاپخانهٔ ۱۷ شهریور)
☐ ناشر : انتشارات توس، اول خیابان دانشگاه تلفن ۶۶۱۰۰۷

فهرست مطالب

یادداشت مترجم

یکی از شخصیت‌های شگرف تاریخ خاورزمین ـ یا حتی جهان ـ در سده‌های اخیر نادرقلی (طهماسبقلی‌ـ‌نادرشاه) پسر امامقلی‌ـ بیك پوستین‌دوز خراسانی است که از میان مردمان فرودست خطهٔ خراسان قد برافراشت. شناخت دقیق زندگانی شگفت، روحیه‌ها، حال‌ها و اندیشه‌هایش و ترسیم چهره‌ای ـ نزدیك به حقیقت ـ از او نیازمند پژوهش و مطالعه‌ای ژرف و همه‌جانبه است. بهترست دراینجا چند نکته پراگنده درباره او ـ بیشتر به‌یاری برداشتی که از خواندن این کتاب به حاصل آمده است ـ یادآوری شود که گفته‌اند: هر کسی از ظن خود شد یار من...

نادر بی‌گمان در طول تاریخ پرفراز و نشیب ایران‌زمین یکی از مردانی است که وجودش برای حفظ استقلال کشور و نیز اعاده حیثیت و شرف و آبروی ملت ایران سخت ضرور و بهنگام؛ و به منزله موهبت و نجات دهنده‌ای بوده است، در زمانی سخت تاریک که ایران در شرف اضمحلال قطعی[1] بوده و بخش‌های مهمی از این

۱ـ «مرز و بوم ایران از دشمن رهایی یافت. از آنوقت تا حال خاك ایران از سمت شمال و مشرق و جنوب شرقی رو به نقصان نهاده است، لکن ایران با سرحدات کنونی هم باقی نمی‌ماند اگر نادرشاهی نمی‌بود.» و. مینورسکی «تاریخچه نادرشاه» ترجمه رشید یاسمی چاپ کتابهای سیمرغ ص ۱۱۷ برخی از صاحب‌ـ نظران را عقیده جز این است. ر.ك باستانی پاریزی «سنگ هفت‌قلم»، ص ۴۹۴.

سرزمین ارجمند یا عضوهای مام میهن گفتی از پیکر آن جدا شده و به فساد گراییده: حکومت غاصب، چپاولگر و بی‌رحم، مردمان آسیب دیده، پراگنده و درمانده. و هر پاره از کشور در چنگال مهاجمی (ترك، روس و...) یا حرامئی افتاده. آن کدام ایرانی میهن‌دوست و غیرتمند بوده است که در چنان زمان فلاکت باری که زادبومش ــ با این اوضاع ــ در چنگ دیو آشوب و ویرانی دست و پا میزده و هر لحظه احتمال به یغما رفتن هستی ایران، یا در واقع همه هستی او، می‌بوده سر راحت بر سر بالین گذارد و خاطری آسوده داشته باشد؟ براستی ایرانیان به جان آمده بودند: کشتارهای بی‌امان محمودیان و اشرفیان و حکومت و فرماندهی سفلگان[۲] و سفیهان با دزدی‌ها[۳]، شرارت‌ها و قساوت‌های بی حد و حصرشان امن و امان و آرام و توان را از مردم ستمزده رنجدیده پریشان و بی‌سامان دور کرده بود. بیگانگان بی‌آزرم در دست‌ــ درازی و تجاوز به این سرزمین بزرگ سخت‌گستاخانه پیش‌تاخته بودند و ولایت‌هایی را در جای‌های مختلف به تسخیر خود درآورده بودند «تو گفتی کشتزار ایران را خشکسالی عظیم پدید آمده‌بود، و نادر همانند آبی خوشگوار که به‌این‌کشتزار تشنه برسد و آنرا از تباهی محتوم نجات دهد ــ همچون نوشداروی پیش از مرگ سهراب ــ نیك به هنگام رسید» و شگفت اینکه از همان آغاز کار خود می‌دانست که مردی است مردستان و کاری می‌تواند کرد کارستان. و چنین کرد. از پیغامی[۴] که در همان زمان برای شاه

۲ــ بگفتا که هرجای شهر و ده است یکی سفله بر خلق فرمانده است

«عبدالرحمان جامی»

۳ــ ژنرال تره‌زل فرانسوی که چندی بعد در زمان فتحعلیشاه به ایران می‌ــ آید می‌نویسد «در این نواحی غم‌انگیز (یزد ــ ایران) مردم وسایل معیشت خود را در مقابل عوارض طبیعت بهتر می‌توانند حفظ کنند تا از دستبرد کسانیکه زمام حکومت این جماعت را بدست گرفته‌اند!»

«یادداشت‌های ژنرال تره‌زل در سفر به ایران» ترجمهٔ عباس اقبال چاپ فرهنگسرا ص ۵۶ نیز ر.ك به‌همین کتاب ص ۶۳ و جز آن.

۴ــ متن پیام او را در برگ‌های نخست این کتاب می‌خوانید.

اسمی طهماسب دوم فرستاد این طنین بلند است که «مردی نو»[۵] به میدان آمده است تا پوزه آشوبگران داخلی و تجاوزگران خارجی را به خاك بمالد و با شتاب هرچه تمام‌تر سرهای بی‌مغز «الدنگ‌ها» را به سنگ بکوبد[۶]. و براستی در راه تأمین استقلال ایران با دستهای توانای خود «پایه‌های حکومت‌های سلطنتی شرق را به لرزه درآورد»[۷] این مرد «حیرت‌انگیز»[۸] که «مرهون عزم راسخ»[۹] خود بود در زمینه دفاع از سرزمین خود روحی فعال درکالبد نیمه‌جان جامعه آن روز ایران دمید[۱۰]. و به روشنی نشان داد که در مالش تجاوزگران سستی وفتور و یأس‌را درساحت او راهی‌نیست. او در گره زدن و رفو کردن تار و پود از هم گسیخته نسج میهن بزرگ خود لحظه‌ای کوتاهی نکرد. در سراسر دوران کوتاه فرمانروایی خود بر پشت کوهه زین چون کوهی استوار نشسته بود، می‌اندیشید، فرمان می‌داد و در عین حال شمشیر می‌زد، و در همه هنگامه‌های نبرد پیشتاز سپاهیان خود به پیشباز مرگ می‌رفت و بارها در گرد پیچ عفریت مرگ افتاد، و از آن هیچ هراسی نداشت. هنوز به تاج و تخت نرسیده پیمان‌هایی را که طهماسب دوم از سر ضعف یا سهل‌انگاری با همسایگان تجاوزگر می‌بست، بی‌درنگ انگار نه انگار می‌ساخت و آشکارا به امضاءکنندگان اعلام می‌کرد که این پیمان‌ها قانونی نیست و اعتبار ندارد. پس

۵ـ تعبیری است از روانشاد عارف قزوینی:

تجدید عهد دوره سلطان حسین گشت ... یك مرد نو چو نادر افشارم آرزوست

۶ـ «به الدنگ‌هایی که از پی در می‌رسند بگو شتاب کنند که فلانی رفت!» گفتهٔ نادر به آسیابان پیر غشقه، به نقل از محمدرضا خسروی «کلات نادری» چاپ آستان قدس ص ۱۳.

۷ـ ستوان الکس بارنز «سفرنامه بارنز» ترجمه حسن سلطانی‌فر چاپ آستان قدس ص ۶۲.

۸ـ ادوارد برون «تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر» ترجمه رشید یاسمی ص۱۱۶.

۹ـ فریدون آدمیت «اندیشه‌های طالبوف تبریزی» چاپ‌انتشارات دماوند ص۱۹.

۱۰ـ رك به‌سخنانی که در هنگام محاصره شدن از سوی عبدالله پاشا سردار ترك با سواره‌نظام خود گفت در همین کتاب ص ۶۶.

از آغاز می‌دانست چه می‌کند و چه می‌خواهد. با وجود اینکه حکومت صفویان به‌سبب درازی بسیارش که از دو سده هم گذشته بود[۱۱] نوعی جاودانگی در ذهن‌ها یافته بود. خلع طهماسب دوم از عنوان پادشاهی با توجه به واکنش سختی که احتمال می‌رفت از سوی مردم ابراز شود کاری جسورانه و بایسته بود و نیك به هنگام.

نادر را ناپلئون شرق لقب داده‌اند، اما نادر پیش از این جهانگشای فرنگی بود و بی‌گمان بیش از او و با توجه به امکان‌ها و وضع آشفته کشورش و مردم مصیبت‌زده و سرکوفته آن شاید این قیاسی ستوده نیست. این هر دو در طرح‌ریزی، دلاوری و جنگاوری سرآمد بوده‌اند. آیا بهتر نیست که ناپلئون را که از لحاظ زمانی هم سالها پس از نادر[۱۲] پدید آمد «نادر غرب» نامید؟

تجاوز نادر به سرزمین شگرف هند و ساختن کله منارها[۱۳] از مردم ایران وانیران و کشتارهای گروهی وحشیانه‌اش در کارنامه او برگ‌های ننگینی گشود. خاطره کشتارها و سطوت و هیبت هراس‌انگیزش در دیار هند هنوز که هنوزست به گونه خاطره‌ای شوم و زشت زنده است[۱۴]. و اینجاست که با تأسف باید گفت شباهتی به هیتلر بعدی پیدا می‌کند. با این تفاوت بزرگ که جهانگشای نازی در مکمنی امن نشسته بود، می‌اندیشید، طرح جنگی می‌ریخت و فرمان می‌داد تا دیگران اجرا کنند و جهانگشای نادری (خراسانی) برکوهه زین نشسته بود می‌اندیشید وطرح جنگی می‌ریخت وخود اجرا می‌کرد. در میان چکاچاك شمشیرها و برق

۱۱ـ رك به محمدعلی حزین «تاریخ حزین» بخش آخر.

۱۲ـ بودم آنروز در این میکده از دردکشان

که نه از تاك نشان بود و نه از تاك‌نشان

«عبدالرحمان جامی»

ممکن است برخی بگویند: چه علی خواجه و چه خواجه علی!

۱۳ـ و. مینورسکی، همان، ص ۱۱۱.

۱۴ـ «آیا می‌دانی در تظاهرات هندی‌ها در هند وقتی به اوج عصبانیت می‌رسند چه شعاری می‌دهند؟ شعار: نادرشاهی مرده باد!»

از نامه دوست پژوهشگر: آقای جمشید صداقت‌کیش.

خنجرها و غرش شلیك زنبورك‌ها و تفنگهای جزایرچیان و هیا-بانگ مردان میدان نبرد، همچون نهنگ در میان امواج دریای خون و ستیز؛ بی‌گمان نادر در تاریخ دلاوزان دشمن‌شکار جهان چهره‌ای سخت نادر است. نادره مردی که خود را به درستی «فرزند شمشیر» خواند. دریغا که به سبب ضعف‌های بشری و فسادها و عفونت‌هایی که همزاد و همراه جدایی‌ناپذیر جراحت و طاعون حکومت و قدرت فردی و استبدادست؛ عفونت‌قدرت بی‌لگام او را چنان آلوده ساخت که از جمله کارهای بسیار شنیع او یکی هم این بود که فرمان داد تا چشم فرزند دلبند و دلاورش ـ رضا-قلی‌میرزا ـ را با قساوت و سنگدلی تمام از چشمخانه بیرون آورند[15]. (اکتبر ۱۷۳۲) بدیهی است که در سرانجام کار رو-سپیدی نصیب او نشد.

داوری قاطع درباره کارنامه‌اش شاید بی در نظر گرفتن شرایط زمان او و خیانتکاری‌ها و فرومایگی‌های پیرامونیان یا عملگانش قضاوتی عجولانه و سطحی باشد، اما این‌دلاور خستگی-ناپذیر و فرمانروای خودکامه به همان اندازه که وجودش برای حفظ استقلال و عظمت ایران ضرور و لازم بود، کشتارها و رفتارهای بیرحمانه و غیر انسانی و مالیات‌ها و تحمیل‌های‌کلانش بر دوش دل و جان مردم ستمکشیده بلا رسیده، دزد زده و جان به‌لب آمده ما باری گران و بر نتافتنی بود. و مردم هوشیار و بیدار این سرزمین کارنامه‌اش را ـ همانند کارنامه دیگر حاکمان

۱۵ـ نزدیك هفتاد سال پس از این رویداد ژنرال تره‌زل فرانسوی که در پیشگاه فتحعلی‌شاه شاهد در آوردن چشم یازده تن از سران سواره‌نظام اوست از این شیوه شنیع بدینسان سخن می‌گوید: «ترتیب درآوردن چشم پیش ایرانی‌ها به‌این شکل است که با نوك چاقوی منحنی که هر ایرانی یکی از آنها را به کمر خود می‌آویزد گوشهٔ حلقهٔ چشم را سوراخ می‌کنند، بعد به یك حرکت چشم را از کاسه بیرون می‌آورند! و مهارت ایشان در این کار به عینه مثل مهارتی است که مردم بعضی از ولایات ما در بیرون آوردن حلزون پخته از غلاف آن دارند!!»

ژنرال تره‌زل، همان ص ۷۰.

و حاکمچگان ــ در همان روزگار حیاتش به داوری نشستند[۱۶]. و دیگر اینکه سرانجام «مرگ» که درمانگر طاعــون هــولناك و آدمی‌سوز استبداد و خودکامگی است این بار نیز به شیوه همیشگی خود استوار و قاطع گام پیش‌نهاد و نادر را که «از دست خوی بد خویشتن» به‌فریاد آمده و فریاد خلقی را به‌آسمان رسانده بود و کارد به‌استخوان ایشان؛ آسوده ساخت (هردو را!) و به‌فریاد مردم رسید. و در واقع زمستان گذشت و روسیاهی به زغال ماند و نادر «گیتی‌ستان» که «در سنه ۱۱۴۲ هـ ق [۱۷۲۹ م] نیر جهانتــاب دولتش در مشرق خراسان طالع و در سنه ۱۱۴۸ [۱۷۳۵ م] بر سریر سلطنت جلوس کرده، در شب یکشنبه یازدهم شهر جمادی‌ـ الثانی سنه ۱۱۶۰ [۱۰ ژوئن ۱۷۴۷] در منزل فتح‌آباد، دوفرسخی خبوشان [قوچان] «بدست» جمعی از همیشه کشیکــان مقتول»[۱۷] شد. جامی گوید:

تاریخ جهــان کــه قصه خرد و کلان
در جست در آن چه شهر یاران چه یلان
در هــر ورقش بخوان که فی عام کذا
قــدمــات فــلان و فــلان و فــلان

با اینهمه دوران نــادرشاه بــرای ایــران دوران «ترك‌ـ روبهی»[۱۸] به‌شمار می‌رود گفتنی است که در این کتاب نیــز بر

۱۶ــ از جمله: بریدیم از مال و از جان طمع به‌تاریخ «الخیر فی ماوقع» که تاریخ جلوس اوست. ظریفان با جابجایی دوحرف آن مفهومش را وارونه ساختند و نوشتند لاخیر فی‌ماوقع.

نیز آورده‌اند که بر دیوار گورخانه‌ای که در شهر مشهد برای خود ساخته بود در زمان حیاتش شعر صائب را نوشتند: «ع عالم پر است از تو و خالی‌است جای تو!» و پس از مرگ او نیز میرزا صادق تفرشی نوشت:

سر شب سر قتل و تــاراج داشت — سحرگــه نه تن سر، نه‌سر تاج داشت!
به یــك گــردش چــرخ نیلــوفــری — نــه نادر بجــا مانــد و نــه نادری!

و جز آن...

۱۷ــ ابن عبدالکریم علیرضا شیرازی «تاریخ زندیه» به کوشش دکترغلام‌ـ رضا ورهرام چاپ نشر گستره ص ۳۰.

۱۸ــ تعبیری است از پدرم میرزاابراهیم سری (درگذشت ۱۳۲۹ خورشیدی)



خلاف مذهب مختار بیشتر مورخان ایرانی. نویسندگان هلندی بیشتر به همین جنبه‌های انتقادآمیز و زشت حکومت نادر، یا در واقع به وصف «عیب می» پرداخته جا به جا از کیفیت زندگانی مردمان، خیانتکاریها، آشوبگریها و دسیسه‌های تازیان ساحل‌نشین خلیج فارس و نیز رقابت‌های بازرگانی میان شرکت‌های هند خاوری هلند و انگلیس، دوستی حسابگرانه خودشان با حاکمچگان همراه با تعارف‌های توخالی و دغلکارانهٔ دیپلماتیک! و تاجرمآبانه و دسیسه‌ها وفرومایگی‌های اینان در راه اخاذی از مردم و ــ حتی شرکت‌های خارجی ــ و پرکردن جیب. و شرح وضعیتی که مردم بیچاره در اثر ستم‌ها و تحمیل‌های ناروای ایشان داشته‌اند و سرانجام از نیاز شدید نادر به نیروی دریایی. سخن می‌گویند. بهمین سبب می‌توان با خواندن کتاب[19] درباره این دورهٔ مهم تاریخ

در یك قطعه ۲۲ بیتی به مطلع:

به چشم خویش دیدم در گذرگاه　　سگی در چاله‌ای جنبید ناگاه
سگی زاری ضعیفی ناتوانی　　به دندان داشت لخت استخوانی
همی می‌گشت در جایی بخوابد　　به دندان استخوان خشك خاید

او دیده‌های خود را چنین دنبال می‌کند که یك سگ قوی‌چنگال دیگر این سگك استخوان به‌دهان را می‌بیند و دوان دوان با شتاب خود را بر روی این جانور بی‌توان پرتاب کرده با گزیدن دست و پایش استخوانش را می‌رباید و این جانور قوت از دست داده ناچار:

دوید و گوشه‌ای افتاد بیحال　　نمودی دست و پای خود زبانمال

و چنین نتیجه می‌گیرد:

بگفتم اقویا هم با ضعیفان　　چو نیکو بنگری باشند اینسان
گر این سگ‌هم قوی‌چنگال می‌کرد　　کی‌اش آن سگ چنین دنبال می‌کرد؟

و سرانجام:

اگر چه کبك را پرواز باشد　　پرد اما اسیر باز باشد
قوی چنگال بی باك هوسناك　　خورد خون ضعیف و نبودش باك
بنزد اهل دانش این بدیهی است　　وجود هر قوی مرگ ضعیفی است
ز سری بشنو و خود را قوی کن　　بکن شیری و «ترك روبهی» کن

۱۹ــ باید توجه داشت که پیش از این کتاب، دو کتاب دیگر در همین زمینه

ایران و مردم‌شناسی و حاکم‌شناسی آن به‌نکته‌های تازه و آگاهی‌ـ های درست‌تر و دقیق‌تری دست یافت.

به‌امید بهروزی.
ابوالقاسم سری

→

از همین مؤلف به نامهای: ۱ـ «برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان» ۲ـ اشرف افغان بر تختگاه اصفهان. توسط انتشارات توس چاپ و منتشر شده است که برای محققان یا پژوهشگرانی که در این دوره از تاریخ ایران سرگرم پژوهشند هریك بمنزلهٔ متمم و مکمل دیگری است. از اینرو ایشان را بخواندن آن کتابها نیز دعوت می‌کنیم. همچنین از پژوهشگران ارجمند و نیز به‌خاصه از خوانندگان محلی محترمی که از نامهای درست آبادی‌ها و به‌طور کلی اعلامی که در این سلسله کتاب‌ها احتمالا به‌طور نادرست آمده است ـ و گاه با علامت سؤال مشخص شده ـ آگاهی دقیق دارند استدعا می‌شود که شکل درست آنها را به آدرس ناشر بفرستند تا مترجم و مؤلف را سپاسگزار خود ساخته و در چاپهای بعد ـ بنابه رعایت امانت ـ با ذکر مأخذ اصلاح و ضبط شود.م

دولت نادرشاه به روایت منابع هلندی

سالخوردگان خراسانی به هلندیان گفته بودند که نادرقلی که بعدها نادرشاه خوانده شد در یك خانوادهٔ تنگدست بـه دنیا آمـد هرچند او بعدها مدعی بود که نژاد از بزرگان دارد، ولی مردمی که از روزگار جوانی می‌شناختندش منکر ایـن دعوی بـودند و بنابراین، بـه قول هلندیـان گفتهٔ اینان اعتبار بیشتری داشت. نادرقلی در کودکی خانوادهٔ خود را رها کرد و تا سن ۲۶ سالگی با عنوان جلودارباشی در خدمت یکی از بزرگان خراسان به نـام باباخان‌بیگ بود. از آنجا که جـوانی با هوش‌بود دیری نگذشت که باباخان‌بیگ او را به مقام نوکری خود برگماشت. اما نادرقلی که به این زندگی خوش سرشار از فراوانی خوگر نبود به دزدی آغازید و چندین بار با دست‌های خون‌آلوده دستگیر شد. از اینرو اربابش دستور داد که او را به چوب و فلك بسته سخت زدند و در اثر همین کتك پای راستش لنگ شد و ایـن لنگی تا سال ۱۷۴۰ در هنگام راه رفتن او دیـده می‌شد. نادرقلی از خدمت اربـاب خود اخراج شد و بی‌آنکه بداند چه می‌کند از دیهی به دیهی دیگر می‌رفت و از راه دزدی روزگار می‌گذراند. تا اینکه چند تـن از همگنان همگروهش او را به سرکردگی خود برگزیدند و پس از چندی که گروه او به ۱۵۰ مرد افزایش یافت به کارهای بزرگ‌تر راغب گشته به راهزنی و زدن کاروانها آغازید. در میان راهها روستائیان را به خدمت خود می‌گرفت و آنها چون دستمزدشان را

بی‌تأخیر دریافت می‌کردند از بن دندان او را خدمت می‌نمودند.

هنگام غلبهٔ افغانان نادرقلی در قلمرو قاجاریان (استرآباد) می‌زیست. وی ظاهراً می‌خواست شیوهٔ زندگانی خود را از راهزنی تغییر داده سرنوشت خود را در جنگ دریابد. پس با پانصد مرد جنگ‌آزمودهٔ گروه خود به مشهد رفت و به طهماسب‌میرزا گفت: من آمده‌ام که به شاهزاده خدمت کنم با این شرط که پس از آنکه دلاوری خود را نشان دادم و سیستان را برای او تسخیر کرده افغانان را از کشور راندم و او بر تخت پادشاهی نشست مرا اعتمادالدولهٔ خود کند. شاهزاده پس از مشورت با مشاوران خود با این شرایط همداستانی نمود و او را به لقب طهماسبقلی‌خان ملقب ساخت. طهماسبقلی‌خان با دزدان همراه خود به سیستان رفت و در زمانی کوتاه آن ولایت را مسخر ساخته با غنایم هنگفت آهنگ مازندران کرد. (واک ۲۵۸۴ برگ ۸۴ـ۱۸۸۲ و ۴۳ـ۱۹۴۲).

شاه‌طهماسب در ۹ دسامبر ۱۷۲۹ به‌اصفهان رسید. هلندیان برای‌خوشامدگوئی به‌او به‌آبادی گز درسه‌میلی‌اصفهان رفتند. شاه با خوشرفتاری مدت یك ساعت با آنها گفتگو کرد. انگلیسیان نیز به خوشامدگوئی آمده بودند اما به محض اینکه خودشان را نشان دادند اجازهٔ بازگشت یافتند.

شاه ادارهٔ قلمرو پادشاهی و نیز مهر شاهی خود را به قورچی‌باشی طهماسبقلی‌خان (نادر) داد. نادر در ۴ ژانویهٔ ۱۷۳۰ دیلماج‌واك* را فرا خوانده و فرمانی را که‌متضمن امتیازات هلند بود از او خواستار گشت. وی به میل خود از وقایع‌نویس خواست که فرمانی را که شاه سلطان‌حسین در ۲۹ اوت ۱۷۲۲ به واك داده بود کلمه به کلمه از نو بنویسد، و سایر امتیازات واك را در رقم جدیدی تأیید کند. این تفقدات همچنین در ۷ ژانویهٔ ۱۷۳۰ با مهر شاهی تأیید گردید. شاه همچنانکه به اسخارور رئیس نمایندگی شرکت هند خاوری هلند (واك) در بار خاص فوریهٔ ۱۷۳۰ گفته بود از بن دندان با تأیید این امتیازات موافق بود.

---

* واك مختصر شرکت هند خاوری هلندست.

شاه طهماسب حتی پیش از آنکه به فهرست شکایات و دعاوی واک گوش فرا دهد به اسخارور گفت: «واک باید زیانهایی را که در حین غلبهٔ افغان متحمل شده بپذیرد. به‌محض اینکه توانستم، وامهائی را که پدرم و پولهائی را که افغانان به زور از واک گرفته‌اند باز پس خواهم‌داد. من دلم می‌خواهد همین الان و همین‌جا آن پولها را بپردازم اما همچنانکه همگان می‌دانند افغانان هرچه بوده برده‌اند. از اینرو هلندیان باید صبر کنند.» (واک ۲۱۶۸).

نادر همچنین فرمان داد که هلندیان دوباره در محل نمایندگی واک اقامت کنند. اینان در ۵ ژانویهٔ ۱۷۳۹ به تجارتخانه آمدند و آنجا را برای نشیمن بکلی نامناسب یافتند. وضع ساختمانها ناجور، درها و پنجره‌ها کنده شده و سوخته و گچ دیوارها حك شده بود. پس بی‌درنگ به تعمیر پرداخته چند اتاق را درخور سکونت ساختند و تالار بزرگ ساختمان آمادهٔ پذیرائی از بازدیدکنندگان گشت. اسخارور و کارمندانش در ۳ فوریهٔ ۱۷۳۰ به جایگاه نمایندگی واک نقل مکان کردند، اما چهارهزار تومانی را که در سال ۱۷۲۷ پیش از ترك ساختمان واك زیر خاك دفن کرده بودند باز نیافتند. نادر که خود را دشمن انگلیسیان می‌خواند هلندیان را ارج بسیار نهاد. نادر از میرزاعلی‌نقی پزشك خاندان شاهی دربارهٔ طرز رفتار انگلیسیان و هلندیان در زمان غلبهٔ افغانان پرسید. علی‌نقی که دوست اسخارور بود از هلندیان تعریف و از انگلیسیان تنقید کرد. آنگاه نادر در حضور دیلماج هلندیان گفت: «من باید به شاه و مردم، دوستان و دشمنان شاه را بنمایانم.» سپس درزمان چندین محصل نزد انگلیسیان فرستاده ۳۰۰۰ تومن (۱۲۷۵۰۰ فلورین هلند) ازآنان خواست و گفت: همین امروز باید این‌پول را بدهید وگرنه فرمان می‌دهم که رئیستان را در چوب و فلك آنقدر بزنند که ناخن‌های پایش بریزد. یکی از درباریان پا درمیانی کرده گفت انگلیسیان نمی‌توانند این مبلغ را بپردازند. نادر روی به دیلماج هلندی کرده پرسید آیا این گفته درست است؟ دیلماج پاسخ داد: نمی‌دانم. فقط این را می‌دانم که انگلیسیان زیاد در معرض

اخاذی‌های افغانان قرار نگرفته و فقط مبلغی ناچیز به دلخواه خود به افغانان داده‌اند. پس نادر بـه محصلان گفت: هـرچه بیشتر می‌توانید از انگلیسیان بگیرید و آنچـه را می‌ستانید بـا اسبان خودشان حمل کنید چون اسبانشان نیز باید مصادره شود. ایـن فرمان در ۲۰ مارس ۱۷۳۰ اجرا شد. محصلان که سه روز نزد انگلیسیان ماندند چون‌از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های فراوان ایشان برخوردار گشتند کوتاه آمدند و تنها نوکران و دیلماج انگلیسیان را کتك زدند. در سومین روز محصلان، کارمندان شرکت انگلیس را برای کتك‌زدن از شرکت بیرون‌آوردند. معیرباشی حسنعلی‌خان به استشفاع برخاست در نتیجه انگلیسیان با دادن سیصد و پنجاه تومن و اسبانشان آزاد شدند. نادر گفت که «اینان به اندازهٔ کافی مجازات شدند و مردم دیدند که من چگونه کارهای خوب و بد را پاداش و پادافراه می‌دهم» و آخرین اسب انگلیسیان را هم گرفته به یکی از محصلان داد. آنگاه به دیلماج انگلیسیان گفت: از این پس مخدومان تو می‌توانندَ پیاده به دیدن من بیایند.

نادر در ۸ ژانویهٔ ۱۷۳۰ با سپاهی مرکب از ۲۰ تا ۲۵ هزار برای نابود کردن اشرف‌خان و دیگر افغانان از اصفهان حرکت کرد. پیش از حرکت از اسخارور خـواسته بود در طی نامه‌ای از ده کلین[1] مدیر واك در بندرعباس بخواهد که افغانان فراری را بازداشت کند و نگذارد کـه بـا کشتی بـه جزیره‌ها بگریزند. اشرف‌خان به قولی با حدود سیصد مرد به بلوچستان و به روایتی دیگـر به قندهـار گریخته بود. بزودی نخستین خـانواده‌های افغانی دستگیر شده را برده‌وار به اصفهان آوردند. در میان این بردگان مادر، زنان و فرزندان محمودخان و برخـی از خانوادهٔ اشرف و سیدصدیق دیده می‌شدند. سرهای بریدهٔ ملازعفران و ملاباشی میاصدیق را نیز پیروزمندانه به اصفهان آوردند.

شاه طهماسب که او را مردی خوش‌ریخت توصیف کرده بودند گفته می‌شد که نسبت به‌سن خود، که ۲۸ ساله بود حساس است. هلندیان معتقد بودند که او الکل را از زنان بیشتر دوست می‌دارد.

1- de cleen

وی از هلندیان مشروبات الکلی و نیز یك مایع فلورسنت می‌خواست که چون آنرا بر چهره، پارچه یا قالی می‌مالیدی نوری درخشان از آن ساطع می‌گشت. هلندیان از یوسف هرمت[2] پزشك فرانسوی پرسیدند: آیا می‌دانی این مایع چیست و می‌توانی آنرا بسازی؟ هرمت گفت که: «این مایع فوسیریوم[3] نام دارد و من تا کنون آنرا نساخته‌ام ولی سعی می‌کنم که بسازم.» در ماه رمضان شاه با زنان خود از اصفهان به باغهای کلاه‌فرنگی بیرون شهر رفت و از جمله سرگرمیهایش تیراندازی با سلاحهای گونه‌گون بود. (واك ۲۱۶۸ برگ ۱۸۶ـ۱۹۳).

در غیاب نادر، طهماسب بیگ جلایر از مردم زمینداور وکیل و نمایندهٔ او به گفته هلندیان مردی خشن و بدخو و در رفتار همچون گاومیشی بود. این مرد به دو تن از محصلان دستور داد که ۱۵۰ تومن از بانیانی که دلال واك بود بگیرد. این سهم را رئیس بانیان‌های اصفهان برای او تعیین کرده بود که به هزینهٔ جنگ یاری دهد. چون این دو محصل در ۱۵ مه برای گرفتن سهمیهٔ دلال مذکور آمدند اسخارور به آنان اعتراض نمود زیرا حتی افغانان از کارکنان هلندی تقاضای پرداخت پول نداشتند چرا که این کارکنان به موجب فرمان شاهانه از پرداخت پول معاف شده بودند. اما طهماسب بیگ بی‌اعتنا به فرمانهای شاهانه دستور داد که حتی اگر لازم باشد با زور این پول دریافت شود. بنابراین اسخارور به حافظ بیگ[4] مهماندارباشی، سلطان لران بختیاری شکایت برد که: «اگر فرمان شاهانه محترم شمرده نشود من از اینجا به بندرعباس خواهم رفت.» حافظ بیگ نزد طهماسب بیگ رفت و چون باز آمد به اسخارور گفت: اگر ۱۱۰ تومن به طهماسب بیگ بدهی کارکنان واك از دادن خراج برای جنگ معاف خواهند شد، و اگر ندهی طهماسب بیگ از سر هیچکس نخواهد گذشت و این پول را به زور خواهد گرفت. و

2- Joseph Hermet
3- fosserorium
4- Havids Beg

به اسخارور اندرز داد که تسلیم شده تعلیقهٔ پیشنهادی را که کارکنان واك را از هر سهمیه‌ای معاف می‌دارد بپذیرد، هر چند عقیدهٔ خودش این بود که طهماسب بیگ برای مهر هیچکس احترام قائل نیست و حتی مهر خودش را هم زیر پا می‌گذارد. وی همچنین بر این باور بود که وضع اصفهان وخیم‌تر خواهد شد و به اسخارور اندرز داد که با کارکنانش این شهر را ترك کند. اسخارور که با این وضع روبرو شده بود تسلیم شد و آن پول را پرداخت کرد، و برای دلخوش‌کنك گزارش داد که به انگلیسیان دستور داده‌اند که ۱۱۰۰ تومن قرض دهند. حافظ بیگ در نهان به اسخارور گفت: «من هر لحظه چشم به راه آنم که میان شاه و طهماسب بیگ منازعه‌ای درگیرد. طهماسب بیگ حتی بی‌مشورت با شاه کار می‌کرد و فقط نهایت سعی را برای ضایع‌کردن شاه و ویرانه ساختن شهر اصفهان به دستور مخدوم خود انجام می‌داد. طرفداران شاه فقط چشم به‌راه یافتن خبری از سپاه ایران بودند چون شایع بود که نادر خان مرده یا اسیر شده است. گفته می‌شد که نادر به‌تخت و تاج پادشاهی چشم آز دوخته و می‌خواهد پادشاه شود. اگر این خبرها راست باشد هواخواهان شاه به طهماسب بیگ و مردانش خواهند تاخت. حافظ بیگ منتظر بود که در ده روز آینده این حمله آغاز گردد، و به اسخارور اندرز داد که دستکم به جلفا رود. (واك ۲۱۶۸ برگ ۹۵ـ۳۹۱) طهماسب بیگ در میان شادمانی مردم اصفهان در ۱۷ ژوئن ۱۷۳۰ به کوهگیلویه رفت می‌گفتند این سفر به دستور نادر انجام گرفته است. نادر حسنعلی‌خان معیرباشی را حکومت اصفهان داد. او مجاز نبود که بی‌اجازه و آگاهی شاه دست به‌کاری زند. حاکم جدید یك ایرانی و یکی از دوستان شاه بود، از اینرو امید می‌رفت که کارها بهتر شود.

در این اثنا شاه بر دوستی خود با هلندیان استوار و پا برجا همی بود و نسبت به انگلیسیان همچنان سردی نشان می‌داد. در ۲۳ ژوئن ۱۷۳۰ شاه که در جلفا در خانهٔ کلانتر مهمان شده بود اسخارور را نزد خود فرا خواند. به اسخارور اجازه داده شد که

نزد شاه بنشیند و بقیهٔ همراهان همچنان بر سر پا ایستاده بودند شاه گفت: «پدرم دوستانی بهتر از هلندیان نداشت به همین دلیل من هلندیان را خیلی دوست دارم.» شاه از اسخارور دربارهٔ اروپا، باتاویا، بازرگانی و کشتی‌های واك در بندرعباس پرسش‌هائی کرد و از شیشهٔ کنیاك خاص خویش برای اسخارور باده ریخت یك ساعت بعد شاه به اسخارور گفت: امروز را با کدخدایان جلفا خوش بگذران و خود بر اسب بر نشسته به‌باغ هزارجریب رهسپار شد. (۲۱۶۶ برگ ۸۹۹ـ۹۰۵).

شاید در اثر فعالیت‌های نادر در ولایت کهگیلویه، خوزستان به‌جنب‌وجوش افتاد. زیرا که ادارهٔ واك در بصره در ۳ فوریهٔ ۱۷۳۰ گزارش داد که شاهزادهٔ حویزه که بعدها پاشای حویزه نام گرفت همین روزها به بصره خواهد رسید و سبب آنست که مردم پس از شنیدن خبر پیروزی شاه طهماسب می‌خواهند تبعهٔ او شده پاشا را که بندهٔ ترکان گشته است به قتل رسانند. (واك ۲۲۵۳ برگ ۴۵۶ـ۴۵۳).

ترکان در ۱ ژوئن ۱۷۳۰ بـه مقابله بـرخاستند احمدپاشای بغداد به شیخ‌محمدبن منع و عربان دار و دستهٔ او دستور داد در حویزه به نیروهای شیخ‌بن نلعام[5] پیوسته ایـن شهر را بـاز پس گیرند. در ۹ ژوئن نه‌هزار مرد به سرکردگی پسر و برادرزادهٔ شیخ‌محمدبن منع رهسپار حویزه‌گشتند (واك ۲۲۵۳ برگ ۴۶۲)، امـا این سپاهیـان به حویزه نـرفته، کشتی‌هـای حـامل غله و گوسفند را در قرنه[6] تاراج کردند (واك ۲۲۵۳ برگ ۴۶۵) بـا این همه تا آغاز سال ۱۷۳۱ وضع خوزستان هنوز عادی نشده بود. زیرا که از کهگیلویه خبر رسیده بود که در میان عربان آتش‌جنگ شعله‌ور شده و چون سگ به جان یکدیگر افتاده‌اند. یکدسته از والی فرستاده شده از سوی نادر پشتیبانی می‌کنند و دستهٔ دیگر والی دیگری را ترجیح می‌دهند. (واك ۲۲۵۵ برگ ۲۲۹۴).

با اینکه احمـدپاشا والـی تـرك بغداد در فـوریهٔ ۱۷۳۰

5- Nilaam

6- Qurna

نماینده‌ای برای تبریك جلوس شاه بر تخت پادشاهی نزد شاه طهماسب فرستاده بود و شاه در پاسخ محمدرضاخان برادر اعتمادالدولهٔ پیشین محمدقلی‌خان شاملو را با مقام ایلچی به دربار عثمانی فرستاده بود نادر پس از مبارزات خود در ناحیهٔ کهگیلویه به نیروهای ترك حمله کرده آنها را شکست داد و ایالات همدان و کرمانشاه و بخشی عظیم از کردستان را باز پس گرفت و اقتدار خود را افزایش داد. نامه‌ای از ارمنیان همدان مورخ ۲۹ ژوئن ۱۷۳۰ پیروزی نادر و باز پس گرفتن همدان را تأیید کرد. ترکان بسیاری از سپاهیان و دو تن از پاشایان خود را از دست دادند. عبدالرحمن پاشا والی همدان با از دست دادن همه‌چیز خود گریخته بود. در ۱۹ ژوئن ۱۷۳۰ میرزاتقی منشی‌الممالك و بقیهٔ مقامات با پاشایان اسیر ترك به اصفهان باز گشتند. شاه به آنان خلعت داده آزادشان کرد. (واك ۲۱۶۸ برگ ۲۱۸+واك ۲۲۵۳ برگ ۸۵۷).

او با برگماشتن میرزارحیم به‌عنوان اعتمادالدولهٔ خود موضع خویش را ابراز داشت. میرزا تا این زمان موقتاً این وظیفه را انجام داده بود. اسخارور نوشت: میرزا رحیم دراین‌زمان ۴۵ ساله است و سخت خواهان هدیه. چون اسخارور دستور داشت که‌هدیه‌ای به میرزا ندهد با چرب‌زبانی او را ریشخند نمود. در این ضمن شاه اظهار علاقه کرده بود که اسخارور برای ابلاغ محبت شاه نسبت به هلندیان و وعدهٔ بازپرداخت طلب‌های واك به‌فرماندارکل باتاویا به آن صوب رود. (واك ۲۲۵۳ برگ ۶۵۸).

شاه طهماسب قدردانی خود را از هلندیان بدینسان نشان داد که اسخارور را در حال تب به حضور خود بار داد و فرمانی برای او خطاب به شاهبندر بندرعباس صادر کرد که: آن ۵۰۰۰ تومانی را که پدرم از درآمد گمرکات آنجا به هلندیان اختصاص داده بود به ایشان بدهید. فرمان مشابهی نیز برای انگلیسیان که ۳۰۰۰ تومن به پدرش وام داده بودند صادر کرد. شاه به اسخارور هدایا و نامه‌ای داد تا به باتاویا برد و به او گفت من به هیچکس به اندازهٔ هلندیان اعتماد ندارم. افزون بر این در حضور همهٔ

مقامات مهم دربار گفت: «من دو برابر آنچه را که هلندیان متحمل زیان شده یا خدمت کرده‌اند به‌آنان خواهم داد چون از ایشان سخت راضی هستم.» با اینهمه قول خود را دربارهٔ دیدار از جایگاه واك زیر پا گذاشت و هلندیان چون این دیدار متضمن هزینه‌ای هنگفت بود بی‌شك این بدقولی او را مغتنم دانستند. سفر اسخارور به باتاویا احتمالا به نقشه‌های نادر که فرستادن ایلچی به باتاویا بود پایان داد. میرزا تقی منشی‌الممالك در این باره از اسخارور نظر خواست که آیا فرستادن ایلچی بهتر است یا فرستادن نامه. اسخارور گفته بود در باتاویا هیچکس فارسی نمی‌داند سفر به آنجا هم مشکل است پس نامه نوشتن بهتر است. میرزا تقی‌خان گفت بسیار خوب پس من پیشنهاد می‌کنم که نامه نوشته شود. اسخارور در ۲ اکتبر از شاه اجازهٔ سفر گرفت و در ۸ اکتبر ۱۷۳۰ از اصفهان حرکت کرد. (واك ۲۲۵۵ برگ ۹۷_۲۱۹۴، ۲۲۲۴_۲۲۲۲ و ۲۳۵۵+واك ۲۲۵۳ برگ ۸۶۰).

نادر پس از نبرد با ترکان به خراسان رفت و در آنجا ترکمانان شورشی را شکست داد. سپس به افغانان ابدالی که به حسین‌خان غلزائی پیوسته بودند پرداخت. اینان ۱۲ تا ۱۳ هزار مرد، زن، کودك را قتل‌عام کرده (حتی شکم‌های زنان آبستن را دریده بودند) وخلقی‌انبوه را اسیر کرده، باغنایم‌فراوان بازگشته بودند. نادر باز آنها را منقاد ساخته برای نبرد با روسیان به فراهم‌کردن تجهیزات پرداخت. هرچند گفته می‌شد که می‌خواهد با ازبکان اورگنج به مقابله پردازد.

در آن اثنا سپاهیان نادر در مشهد دست به بدرفتاری زده به بسیاری از زنان و دختران تجاوز کردند. نادر در این باره اقدامی نکرد. در واقع هر جا می‌رفت مردم را می‌گرفت و همهٔ چیزهائی را که به دست می‌آورد به خراسان می‌فرستاد. گفته می‌شد که یکی از این گروهها، یعنی طایفهٔ Amberloes که میان قزوین و جنگلهای مازندران می‌زیستند در اثر این رفتارها دست به شورش زده‌اند. چون اینان از کوهپایه‌های خود به تاخت و تاز پرداخته بودند

روسیان سپاهیانی برای از بین بردنشان به این ناحیه گسیل داشتند.

شاه پیش از ۳۱ اکتبر ۱۷۳۰ که تاریخ بیرون رفتن او از اصفهان است نمایندهٔ ترکیه را که برای به دست آوردن تأییدیه نادر دربارهٔ پیمان صلح آمده بود به حضور پذیرفت. شاه با این پیام او را مرخص کرد که: «اگر مخدوم تو می‌خواهد با ایران آشتی کند باید همهٔ سرزمین‌های ایرانی و ایرانیان اسیر و همهٔ خساراتی را که ایران در جنگ‌های ایران و ترك متحمل شده باز پس دهد وگرنه جنگ ادامه خواهد یافت.» در آن زمان واکنش ترکان معلوم نبود. گفته می‌شد که احمد پاشا در نزدیك بغداد سرگرم گردآوری سپاه است و نیز در عین حال نامه‌های دوستانه برای شاه فرستاده است. خبرهای رسیده از ایروان، تفلیس و نخجوان حاکی از آن بود که شمار اندکی از ترکان که هنوز در آنجاها هستند از سپاهیان ایران در هراس‌اند و غلامان و اموال خود را به درون مرز ترکیه فرستاده‌اند.

نادر در ژانویهٔ ۱۷۳۱ هنوز در مشهد بود که خواهر شاه پسری برای او به دنیا آورد. نادر و پسرش رضاقلی‌خان با شکوه و جلال تمام حرکت می‌کردند به ویژه پیرامونیان پسرش از دار و دستهٔ شاه غنی‌تر و پرآب و تاب‌تر بودند. هنگامی که سواره به جایی می‌رفت چهارده اسب با زین‌های زرین و دهنه‌های جواهرنشان در پیشاپیش او حرکت می‌کردند. او با جوانترین دختران شاه پیوند زناشویی بسته بود.

گفته می‌شد که نادر پسرش را فقط با ۸۰۰۰ مرد نزد شاه فرستاده زیرا که خود می‌خواست به هرات رود جایی که ابدالیان نیروئی عظیم گرد کرده بودند. می‌گفتند وی عمداً چنین می‌کند تا شاه را در موقعیتی قرار دهد که ناچار شود از نادر یاری جوید تا معلوم شود شایعاتی که او را خواهان استقلال قلمداد می‌کند همه دروغ است. نیز شایع بود که نادر در مشهد جقه را در سمت راست سر می‌گذارد. مردم از او پرسیده‌اند که چرا اینکار را می‌کنی چون شایسته نیست که سرکرده‌ای چنین کاری

کند. می‌گفتند اگر نادر نقشه‌هائی برای شاه شدن داشته باشد مردم به اقدامات لازم دست خواهند زد. نادر از ترس جان خود جقه را از سر برداشته و گفته بود: «من فقط یکی از چاکران شاه هستم.»

پیش از عزیمت شاه مردم اصفهان ناچار می‌بایست مواجب هفت هزار تن لشکریانش را بپردازند. مسلمانان ۴۰۰۰ تومن، ارمنیان ۶۰۰، هندیان ۳۰۰ و یهودیان تنگدست ۱۰۰ تومن؛ فان‌لایپزیگ گزارش داد که در اثر این اخاذی اصفهان بی‌چیزتر شد. شاه با اینکه سه روز از حالت تب‌داریش می‌گذشت برغم اندرزهای مشاورانش به آبادی تیران‌کرون که در یك میلی بیرون شهر اصفهان است رفت. و در ۶ نوامبر از ناگاه از این آبادی خیمه و خرگاه برچید و به سوی همدان رهسپار گشت. در ۱۶ ژانویهٔ ۱۷۳۱ به اصفهان خبر آوردند که شاه چهار دژ درگزینیان را که ۱۲۰۰۰ تن درگزینی، افغان و ترك از آن پاسداری می‌کردند تسخیر نموده است. می‌گفتند شاه از همدان به سین (Sien) رفته و می‌خواهد از آنجا به تبریز رود. او به محمدخان بلوچ که در حین تسخیر دژهای درگزینیان از خود دلاوریها نشان داده بود مقام سرداری سپاه بخشید. در این زمان سپاهش به ۳۰/۰۰۰ تن افزایش یافته بود. هنگامی که شاه در همدان اقامت داشت تقریباً نزدیك بود که کشته شود چون جبه‌دارباشی او با یك قلیان چاق کرده به باروت‌خانه‌ای که از آن ترکان بوده و دو هزار من باروت داشته رفته بوده است، در نتیجه باروت‌ها منفجر شده و در حدود دو هزار تن از خلایق کشته و بسیاری از خانه‌های مجاور سکونتگاه شاه ویران گشته بود.

در ناحیهٔ میان همدان تا بوروواری (Borwarie) نیز طاعون همه‌جاگیر شده، می‌گفتند که دویست هزار تن از مردم را هلاك ساخته است. نیز می‌گفتند که طاعون درکاشان هم شایع شده است. در اصفهان مردم از خشکسالی سختی که کسی نظیر آنرا به یاد نداشت در رنج بودند. تا ۵ ژانویهٔ ۱۷۳۱ برف و باران نباریده بود اما خوشبختانه در آن روز برف سنگینی فرو افتاد. با وجود

این بر اثر سرمای سخت که مردم نظیر آن را به‌یاد نمی‌آوردند خلقی انبوه از آدمیان و جانوران جانسپردند. (واك ۲۲۵۵ برگ ۲۲۸۶ـ۲۲۸۰) در نتیجهٔ این مصایب نیازمندیهای زندگانی در اصفهان در سه ماههٔ نخست سال ۱۷۳۱ بسیار گران شد. این وضع بدتر شد چون نایب شهر آدم‌هائی به آبادی‌ها فرستاد تا از ارسال مواد غذائی به شهر جلوگیری کنند برای اینکه او و همگنانش از انبارهای خصوصی خودشان غلات را به بهای گـزاف بفروشند. نانوایان، قصابان و دیگر کاسبان ناچار هدیه‌های گـرانبها بـه ایشان می‌دادند تا اجازه یابند اجناس خود را به بهای دلخواه خود بفروشند. هر من ۱۲ پوندی نان (نه از آرد خالص گندم) بـه ۴ محمودی، گوشت ۸ محمودی و برنج هر من‌شاه ۷ محمودی فروخته می‌شد. مردم به نایب غرولند می‌کردند و چون دیدند این اعتراض ضعیف مؤثر نیست در ۱۱ آوریل ۱۷۳۱ او را سنگباران کردند و او با گریختن به کاخ پادشاهی جان خود را نجات داد هرچند تا همانجا او را با سنگ‌پرانی دنبال کردند. وی در اثر ترس کسانی را به‌آبادی‌ها فرستاده خواست که دوباره مواد خوراکـی به‌شهر آورند. خواجه آغا کمال درنهان خبر این‌اوضاع را به‌شاه رسانید. در این اثنا نایب سرگرم تعمیر کاخ‌ها و باغ‌هـای کلاه‌فـرنگی پادشاهی بود و هرهفته‌کارگران را به‌تسریع‌درکار تشویق‌می‌کرد. (واك ۲۲۵۵ برگ ۲۱ـ۲۳۱۸)

چون احتمال می‌رفت که برخی از جاسوسان ترك در سپاه شاه طهماسب رخنه کـرده باشند، او فـرمـان داد کـه هیچیك از سپاهیانش حق ندارد تپانچه یا Shabrakken[7] به‌کمر یاشلاق tjaprassen[8] به دامن خود داشته باشد. چون معتقد بود که ترکان هرگز بدون این تجهیزات به سفر نمی‌روند و هرگز جامه‌ای از لـون دیگـر نخواهند پوشید. وی همچنین فرمان داده بود که در آن نـواحی بره‌های بسیار جوان زیر شش‌ماه را سلاخی نکنند. دلیل صدور فرمان مذکور این بود که شاه به چشم خود دیده بود که یکی از

---

۷ و ۸ـ معانی این دو واژه معلوم نشد. م.

سپاهیانش بیشتر مواجب خود را صرف خرید جامه‌هایی کرده که از پوست بره بوده‌اند. وی سخت خشمگین گفته بود: «من به تو مواجب نمی‌دهم که جامه بخری بلکه برای هزینهٔ خانواده‌ات می‌پردازم و تو باید با جامهٔ معمولی سپاهیان بجنگی!» و این سپاهی را به چوب و فلك آنقدر زده بودند تا جانسپرده بود. شاه همچنین فرمان تعطیل اردوبازار را صادر کرد چون دیده بود که یك سپاهی یك و نیم محمودی برای خرید هندوانه‌ای می‌پردازد و این خرید شاه را سخت خشمگین ساخت. از آن پس سپاهیان ناگزیر با گندم و جوی که شاه برایشان فراهم می‌کرد شکم‌های خود را سیر می‌کردند.

شاه فرمانهای دیگری نیز صادر کرد دایر بر اینکه از این پس پارچه‌های تجملی فاخر و جواهرآلات زرین و سیمین زنانه نباید بافته و ساخته شود. هرچه زر و سیم است باید در ضرابخانه ذوب و تبدیل به سکه گردد. همچنین باید شمارهٔ دقیق بیگانگانی که به‌شهرها وارد یا از آنها خارج می‌شوند ثبت گردد. و به کدخدایان (رؤسای محلات شهر) دستور داده شد که در روزنامه‌ای دقیقاً هر اتفاقی را که در محله‌شان رخ می‌دهد مانند زدوخوردها، میخوارگی، روسپیگری، پیمان‌شکنی، مرافعات زناشویی، تولد و مرگ ثبت کنند و قرار شد حتماً یك نسخه از هر یك از این روزنامه‌ها مرتباً به پیشگاه شاه فرستاده شود. نیز گفته می‌شد که شاه مخبرانی را برای جاسوسی در نحوهٔ انجام این فرمان‌ها به‌کار گماشته است. (واك ۲۲۵۵ برگ ۹۱ـ۲۲۸۶).

پس ازدریافت‌خبرهائی دربارهٔ تسخیر مجدد اردبیل در حالی که ترکان نخجوان را به میل خود تخلیه کرده بودند ـ انتظار می‌رفت که شاه طهماسب به ایروان حمله کند. در ۲۲ سپتامبر ۱۷۳۱ خبر شکست شاه‌طهماسب به اصفهان رسید. (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۸۳۲) بسیاری از مردم می‌خواستند اثاثه‌شان را فروخته بگریزند چون معتقد بودند که ترکان دارند می‌آیند. (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۸۵۴ـ۱۸۱۷) انگلیسیان نیز چارپایان بارکش برای ترك شهر تهیه کردند زیرا که آنان مایل نبودند غلبهٔ ترکان را

نیز تجربه کنند. هارن[9] نمایندهٔ سیاسی انگلیس از فان‌لایپزیگ[10] پرسید که: «تو می‌خواهی چه‌کار کنی؟» لایپزیگ پاسخ داد که هلندیان همین‌جا می‌مانند زیرا اگر اروپائیان بگریزند مردم امید خود را از دست داده به وضع دشواری دچار خواهند گشت.

شاه که با صد مرد به یاری حاملان بار و بنه‌اش که مورد هجوم ۸۰۰۰ ترك قرار گرفته بودند آمده بود تقریباً اسیر گشت. تندری سخت دو دستهٔ درحال جنگ را از یکدیگر جدا ساخته امکان گریز شاه را فراهم کرده بود. شاه هنگام عبور از فراز رودخانهٔ ارس نزدیك بوده غرق شود. در اثر این رویداد هرکسی ناگزیر می‌بایست یك روز جشن بگیرد. فان لایپزیگ غرولندکنان گفت: «این کار مبلغ زیادی برای ما خرج برمی‌دارد.» با اینحال شاه از این جشن بسیار شادمان بود. (واك ۲۲۵۵ برگ ۷۰ـ۱۸۶۹ و ۱۸۵۳).

گفته شد که شاه پس از این شکست به قم رفته اما بعد گفته شد که به‌تهران رفته که در آنجا هنوز ۱۵۰۰۰ سپاهی داشت. بسیاری از سپاهیان فراری راهها را ناامن‌کردند. شاه در آنزمان از نادر یاری نخواست. او به محمدعلی‌خان بیگلربیگی فارس فرمان داد که به شیراز رفته سپاهیان تازه‌ای گرد کند. در این حال به معیرباشی‌فراش‌باشی و ناظر بیوتات فرمان داده شد که مواد، خوراکی، جامه و پای‌افزار سپاهیان شاه را فراهم کنند. شاه تأکید کرده بود که دیگر پول این تجهیزات جدید از مردم اصفهان گرفته نشود اما حسنعلی‌خان معیرباشی که بار دیگر به حکومت اصفهان منصوب شده بود سرگرم گرفتن آخرین مایملك مردم شهر بود. بنابراین شاه به ناظر بیوتات فرمان داد که: «عوایدی را که به ملایان داده می‌شد و ما یقین داریم که هر سال بیش از ۱۰۰٫۰۰۰ تومن بوده برای پرداخت مواجب سپاهیان اختصاص دهید و سردار محمدخان بلوچ باید این عواید را از قزوین، قم، تهران، ساوه، کاشان و فراهان گرد کند.» افزون بر این مردم قزوین به

9- Horne
10- Van Leypsigh

پادافراه شورش‌هائی که پس از رسیدن خبر شکست شاه در آن شهر رخ داده بود ۴۰۰ تومن جریمه شده بودند. در نتیجه گفته می‌شد که نزدیك ۳۰۰۰ خانواده از قزوین به گیلان که در زیر سیطرهٔ روسیان بود رفته‌اند در جریان این شورش‌ها حتی کسی به حرم شاه حمله کرده و با دفاع شجاعانهٔ خواجگان حرم عقب رانده شده بود (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۸۶۷ـ۱۸۶۶ـ۱۸۵۷ـ۱۸۵۳ـ۱۸۳۳ـ۱۸۰۲).

در ۵ ژوئیهٔ ۱۷۳۱ محمدعلی‌خان با ۲۰۰۰ مرد از شیراز باز گشت و فرمان یافت که با معیرباشی برای زیرنظر گرفتن نقل و انتقالات ترکان به همدان رود. رفتار معیرباشی در این سفر بسیار گستاخانه بود و هرچه را که می‌توانست می‌گرفت. ارمنیان ناچار دوبار مبلغ ششصد تومن، بانیان‌ها نیز ۳۰۰ تومن و مسلمانان ۱۴۰۰ تومن به او دادند. این پول‌ها را به زور گرفت یا «قرض» کرد. او همچنین اعلام کرد که دیگر پولهای افغانی برای پرداخت دیون معتبر نیست در نتیجه اندك تجارتی که برجای مانده بود یکبارگی به رکود کامل گرائید چون بیشتر مسکوکات ایرانی قبلا از کشور صادر شده بود (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۸۶۵).

ترکان می‌خواستند با شاه پیمان آشتی ببندند. گفته می‌شد که احمد پاشا ۲۰۰٬۰۰۰ مرد جنگی دارد. اینان از نادر در هراس بودند اما روشن نبود که شاه طهماسب از نادر یاری خواسته باشد. ترکان رضاقلی‌خان نمایندهٔ ایران را که به استانبول می‌رفت در کرکوك بازداشت کرده‌بودند (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۸۶۳ـ۱۸۶۱).

در این اثنا شاه در ۳۰ نوامبر ۱۷۳۱ به اصفهان باز گشت روز ۱۹ همین ماه محمدخان بلوچ به اصفهان آمده بود. او در ۱۶ دسامبر برای از میان بردن سنیان به‌شیراز رفت (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۸۸۱) در ۵ دسامبر، فان‌لایپزیگ به‌پیشگاه شاه‌طهماسب بار یافت. شاه که از درگذشت اسخارور اندوهناك بود دربارهٔ او پرسش‌هائی از لایپزیگ کرد و افزود: من سخت نیازمند توپ‌سازان و درودگرانم آیا شما نمی‌توانید کمکی بکنید؟ اما هلندیان نمی‌توانستند دراین‌باره او را یاری دهند (واك ۲۲۵۵

برگ ۹۴ـ۱۸۹۳).

نماینده‌ای که از سوی احمدپاشا به تهران آمده به فرمان شاه بازداشت شده بود. شاه قورچی‌باشی پیشین محمدرضاخان را با سمت ایلچی خود برای گفتگو در باب صلح با ترکان به همراه نمایندهٔ ترك به همدان فرستاد. ترکان خواسته بودند که همهٔ سرزمین‌های ایرانی آن سوی رود ارس را در تملك خود نگهدارند و ایرانیان سرزمین‌های این سوی رود را. هلندیان امید داشتند که صلح هرچه زودتر تحقق یابد زیرا که صلح بار دیگر موجب ورود بازرگانان ترك و یونانی به اصفهان می‌شد. سرانجام در ۲۹ ژانویهٔ ۱۷۳۲ نقاره‌خانه به شادی عقد پیمان صلح با ترکیه به صدا درآمد. مواد معاهده از این قرار بود که ترکیه همهٔ سرزمین‌های آنسوی رود ارس و نیز شهرهای کرمانشاه و همدان را در تملك داشته باشد ولی سرزمین‌های این سوی رود ارس که در تملك آنست پس از سه سال به ایران واگذار شود. احمدپاشا قول داده بود که سلطان عثمانی را به کاهش مدت سه سال ترغیب خواهد کرد (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۹۰۷ـ۱۸۸۳).

در آوریل ۱۷۳۱ گزارش شد که ابراهیم‌خان برادر نادر از ترکمانان شکست خورده و ۴۰۰۰ تن از ۷۰۰۰ تن سپاه خود را از دست داده است بنابراین نادر خود وارد صحنهٔ کارزار شده ترکمانان را شکست داده و سرجنبانان آنها را به اسارت به مشهد آورده است. در عین حال سپاهی انبوه گرد کرده تا آهنگ هرات کند. گفته می‌شد که حسین‌خان غلزائی سپاهی مرکب از ۶۰ تا ۹۰ هزار مرد سازمان داده و خود را پادشاه خوانده سیدال‌خان را به سپهسالاری برگزیده است. هنوز شایعات مربوط به عدم وفاداری نادر به شاه‌طهماسب نیرومند بود. گفته می‌شد که نادر به کرمان دستورها صادر کرده‌که دیگر در خطبه‌ها برای سلامت و سعادت شاه دعا نکنند. و نایب‌الحکومهٔ اصفهان که از هواخواهان نادر بود ۱۲ شعرباف برای او فرستاده بود. همچنین یك زین زرین جواهرنشان برای یك اسب یدك و یك‌سپر

جواهرنشان از طلای ناب برای نادر تهیه کرده بود. نیز گفته می‌شد که نادر در مشهد به نام یکی از امامان یعنی شاه‌نجف سکه زده است. همچنین سجع مهر خود را تغییر داده لقب محترمانه‌تری یعنی «والی خراسان» را به خود اختصاص داده بود. از این رو بسیاری از مردم برآن بودند که می‌خواهد شاه شود. به‌خصوص که با خواهر شاه ازدواج کرده بود. (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۷ــ۲۳۱۴) اما دیگران (هواخواهان او) معتقد بودند نادر از اینکه شاه به‌گفتهٔ متملقان که او را شورشی قلمداد کرده بودند گوش داده خشمگین است. از اینرو نادر تا زمانی که شاه‌طهماسب متملقان را از خود دور نکرده بود از دربار فاصله می‌گرفت و طرد متملقان را بارها خواستار شده بود. (واك ۲۲۵۵ برگ ۴۹ــ۱۸۴۸).

در ۲۷ اکتبر ۱۷۳۱ یك جارچی در میدان شهر همراه با غریو نقاره‌خانه جار می‌زد که نادر ابدالیان را در هم شکسته هرات و فراه را تسخیر کرده است. نیز شایع بود که بزودی به ترکان در همدان حمله خواهد کرد. اما هلندیان امید داشتند که صلح تحقق یابد چیزی که کشور به آن نیاز داشت. (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۸۵۰ــ۷۲ــ۱۵۷۱).

نادر پس از پیروزی اللهیارخان را والی هرات ساخت اما او نقض عهد کرد و به ابدالیان پیوسته نادر را شکست داد و ده هزار تن از سپاهیانش را بکشت. نادر سپاهیان پراگندهٔ خود را گرد کرده هرات را باز پس گرفت. سپس خواستگاری خواهر محمودخان غلزائی را به قندهار کس فرستاد تا او را به‌زنی گیرد اما از آمدن آن زن خبری نشد. (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۸۹۲). در ۱۶ مه ۱۷۳۲ پسر عموی نادر خبر پیروزی او را در هرات به اصفهان آورد و به‌شادی آن سه‌روز نقاره‌خانه به‌صدا درآمد. نیز معلوم شد که احمد پاشا نماینده‌ای نزد نادر فرستاده تا قرارداد صلح او را با شاه امضاء کند. نادر نمایندهٔ احمد پاشا را دو هفته نزد خود نگاه‌داشت صد تومان نقدینه و ۱۵ اسب به او انعام داد و گفت: «به احمدپاشا بگو که من خود برای گفتگو در باب صلح یا جنگ به بغداد خواهم آمد.» همچنین گفته می‌شد که نادر

درطی نامه‌ای نارضائی خود را از پیمان صلح به شاه طهماسب اطلاع داده و بر آن شده است که به تن خود با ترکان به نبرد پردازد. (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۹۸۶).

نادر معیرباشی، فراش‌باشی و خلیفه را احضار کرد ازاینرو شاه طهماسب ایشانرا در ۲۳ مارس ۱۷۳۲ به هرات فرستاد. (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۹۸۵). چاپارانی در میان اصفهان و نادر در آمد و رفت بودند اما هلندیان نتوانستند از مضمون پیام‌های ایشان آگاه شوند. در ۳ ژوئن که معیرباشی، فراش‌باشی و میرزا کسی Kassi، خلیفه از هرات بازگشتند. هلندیان دریافتند که نادر درمشهد است و ازشاه خواسته‌است‌که باسپاهیانش به‌قزوین رود یا آنها را به سرکردگی محمدعلی‌خان بیگلربیگی نزد نادر فرستد و برای اینکه نادر بتواند آنچنانکه باید و شاید با ترکان رفتار کند مدت چهار سال به او اختیار تام دهد. معلوم نیست که شاه به این آخرین درخواست نادر چه پاسخی داده است. (واك ۲۳۲۲ برگ ۸۱-۲۸۰) مردم معتقد بودند که آنها می‌خواهند شاه را معزول کنند. این بدگمانی‌ها هنگامی که آن سه فرستاده با ارمغانهای بزرگ گرانبها برای شاه یعنی ۱۰۰۰۰ تومن نقد، اسبان زیبا، شتران و قاطران غنیمت‌گرفته از ابدالیان شکست‌خورده، بازگشتند فروکش کرد. اما این غنایم فقط به غافل‌کردن شاه از نقشه‌های نادر کمك کرد. (واك ۲۵۸۴ برگ ۲۰۲۶).

هلندیان با شنیدن این خبرها بسیار آزرده خاطر گشتند چون اینها به‌معنی پایان صلح و آرامش بود. هلندیان بدگمان بودند که نادر عمداً می‌خواهد وضع کشور را آشفته نگاهدارد تا به منافع شخصی خود دست یابد. زیرا اگر دیگر دشمنی در کار نباشد نادر نمی‌تواند در برابر شاه لاف دلیری زند بدانسان که دراین چندساله لاف زده‌است. همچنین معتقد بودند که نادر هیأتی را مرکب از ده تن به گیلان نزد روسیان فرستاده و به آنها فرمان داده است که از کشور بیرون روند و گرنه به زور بیرونشان خواهد کرد. در این زمان شمار سپاهیان نادر را تخمیناً ۱۲۰٫۰۰۰ تن می‌دانستند که ۱۵٫۰۰۰ تن از آنان ابدالی

بودند. گفته می‌شد که نادر یك افغانی را با ۵۰۰۰ مرد (از افغان و افشار) به عنوان نمایندهٔ خود برای اعلان جنگ نزد ترکان فرستاده است. نادر به اصفهان می‌آمد و باور بر این بود که در ظرف ۲۲ روز به خاور اصفهان خواهد رسید. شاه‌طهماسب که پیش از همهٔ این اطلاعات خلعتی گرانبها مرکب از یك دستار ترکی آراسته با پر و جواهرات برای احمدپاشا فرستاده بود تصمیم خود را تغییر داده تجهیزاتی برای جنگ فراهم کرده سردار محمدخان بلوچ را به اصفهان فرا خواند. (واك ۲۲۵۵، برگ ۱۹۹۰ـ۱۹۸۶).

در ۸ ژوئیه ۱۷۳۲ شاه طهماسب به بنصفهان و از آنجا در ۹ ژوئیه به آبادی نجف‌آباد رفت و از آنجا با ۲۲٬۰۰۰ مرد در ۱۶ ژوئیه راه خود را به سوی محمدیه ادامه داد. در محمدیه به بازدید از سپاه خود پرداخته، به محمدعلی‌خان (که در ۳۰ ژوئن از شیراز آمده بود) مرخصی داد تا نزد نادر برود. با اینکه احمدپاشا نامه نوشته بود که سلطان عثمانی را وادار خواهد کرد که در ظرف سه سال شهرهای این سوی رود ارس را به ایران باز پس دهد، انتظار می‌رفت که جنگ در ماه سپتامبر آغاز شود. نیز خواسته بود که یك ایلچی ایرانی به استانبول فرستاده شود و از شیوهٔ دشمنانهٔ نادر پیروی نشود. سرانجام خواسته بود اگر از وقوع جنگ گزیری نباشد میدان جنگ نه نزدیك بغداد بلکه در آذربایجان باشد زیرا که او نمی‌خواست قول خود را در قرارداد منعقدهٔ صلح نقض کند. او برای نشان‌دادن حسن نیت خود خلعت شاه را با تشریفات بسیار پوشید و تا چهار میلی بیرون بغداد آمد.

نادر در پایان ماه مه ۱۷۳۲ با ۸۰٬۰۰۰ سوار و ۴۰٬۰۰۰ پیاده در سمنان بود. و شاه‌طهماسب در سرچشمه در هفت منزلی اصفهان. گفته می‌شد که نادر به‌تن خود به بغداد خواهد رفت. او همچنین ۶٬۰۰۰ مرد را به‌کرمان‌فرستاد تا ازآنجا از راه کهگیلویه با سایر سپاهیان برای تسخیر بصره به شیراز روند. محمدخان بلوچ که نادر او را بیگلربیگی کهگیلویه ساخته و مرخص کرده

بود با سپاهیانش به اصفهان بازگشت. در این اثنا نبرد میان مردم قزوین و سپاهیان نادر هنگامه شد چون به برخی از زنان‌شهر تجاوز کرده بودند. از هر سو نزدیك ۷۵ تن کشته شدند و قزوینیان گفتند که دیگر تحمل دیدن سپاهیان نادر را ندارند. (واك، ۲۳۲۲ برگ ۹۸ـ۲۸۲).

در ۱ اوت ۱۷۳۲ شاه‌طهماسب از سرچشمه به اصفهان بازگشت. گفته می‌شد که در سرچشمه شاه قصد داشته به بختیاری و از آنجا به کهگیلویه و نزد ترکان گریخته از آنان برای دفع نادر یاری جوید. اما معیرباشی و خلیفه با چرب‌زبانی او را از اینکار بازداشته‌اند. شاه معیرباشی، خلیفه و دیگر بزرگان را به خوشامدگوئی نادر فرستاد، و در ۹ اوت با موافقت نادر، محمدرضا بیگ به عنوان ایلچی نزد احمدپاشا رفت. پیام او این بود که شاه سه ماه به ترکان برای باز پس دادن شهرهای ایران، توپخانهٔ به غنیمت‌گرفته‌شدهٔ ایران، و اسیران ایرانی مهلت داده است، وگرنه به جنگ خواهد پرداخت.

در ۲۶ اوت ۱۷۳۲ نادر با ۳۲٫۰۰۰ مرد به باغهای هزارجریب رسید. چادر زدن نادر در باغ هزار جریب در میان مردم سخن‌ها برانگیخت زیرا که این کار برخلاف فرمان شاه بود، که به موجب آن هیچیك از بزرگان، سرداران و وزیرانی که به دربار می‌آمدند اجازه نداشتند بی‌آنکه نخست در عالی‌قاپو به سلام شاه روند و از پیشگاه او اجازه بگیرند در این باغها چادر زنند. هلندیان هنگامی که نادر از میان بازار می‌گذشت به او خوشامد گفتند اما او فقط پاسخ داد: خوش آمدید. در همین روز همهٔ طبقات مردم هدایای گرانبها به نادر دادند. وی دو روز بعد با سه هزار سپاهی به باغهای سعادت‌آباد رفت تا به شاه سلام گوید اما فقط پانزده دقیقه نزد شاه ماند. همانروز پسین هنگام نادر بیشتر وزیران را مرخص ساخت و به‌جز محمدعلی‌خان بیگلربیگی و سردار محمدخان بلوچ همه را زندانی ساخت. و نیز محصلانی برای مصادرهٔ کلیهٔ اموال آنها فرستاد. چند روز بعد همهٔ آنانرا آزاد ساخت و به معیرباشی و خلیفه خلعت‌هائی داد و جملگی را

با خانواده‌هایشان تحت‌الحفظ سپاهیان به بخش‌های مختلف کشور فرستاد. (واك ۲۳۲۲ برگ ۹۱ـ۲۸۹ + برگ ۲۸۷ سمت چپ).

در دسامبر ۱۷۳۱ فان‌لاپیزیگ گزارش داد که سراسر کشور تاراج شده، شاه سرگرم تعمیر کلیه ساختمانهای اصفهان است. به‌ویژه وقت خود را صرف باغ سعادت‌آباد می‌کند که خیلی از آن لذت می‌برد و این باغ سخت زیبا شده است. شاه طهماسب همچنین بسیار زیاد به مجلس شاهی خود توجه کرده و درآن ظروف زرین و سیمین بسیار گرد کرده است. شاه به شادی تعمیر باغ کلاه‌فرنگی دستور داده که انواع چراغانی برای سعادت‌آباد برپا دارند. (واك. ۲۲۵۵ برگ ۱۸۹۱).

هلندیان و انگلیسیان این فرصت را عرصهٔ رقابت معمولی خودشان ساختند. هلندیان چادر خود را نزدیك یك پل چوبی و بازرگانان ارمنی برپا داشتند. انگلیسیان در کنار بانیان‌ها و بازرگانان یهودی در مجاورت پل خواجو دم و دستگاه خود را مستقر ساختند. اما از این جایگاه راضی نبودند از اینرو در ۲۸ دسامبر ۱۷۳۱ به نوکران معیرباشی مبلغی رشوه داده از آنها خواستند که چادر هلندیان را برچیده چادر خودشان را به جای آن برپا دارند. فان‌لاپیزیگ به کلبعلی که یکی از خواجگان حرم بود اعتراض نمود و کلبعلی جریان را به‌آگاهی شاه رساند، و شاه فرمان داد که چادر هلندیان را نزدیك‌تالارخودش، برافرازند. این افتخار هرگز نصیب هیچیك از مشاوران شاه یا یك ایلچی نشده بود چونکه ازینجا می‌توانستی مستقیماً حرم شاه را نظاره کرد. همانروز پسین‌گاه شاه فان‌لاپیزیگ را فراخوانده در کنار خود نشاند و پنج‌بار از جام زرین خود به او شراب داد فان‌لاپیزیگ، این تفقد را سخت‌بزرگ خواند. فردای آنروز شاه به‌نوکران خود دستور داد که به هلندیان حرمت بسیار گزارند و روز ۳۰ دسامبر پیاده به چادر هلندیان آمد و به ایشان افتخار بزرگی داد و اندکی بعد به نشانهٔ قدردانی خویش جام میوه‌ای فرستاد. اما شاه به‌رغم این تفقدات از جایگاه واك دیدار نکرد با اینکه در ۲۸ ژانویهٔ ۱۷۳۲ دو بار از برابر آن گذشت، و در این حال کلیهٔ کارکنان

واك همچنانکه هدایائی در دست داشتند در بیرون جایگاه به‌صف ایستاده بودند. شاه ایستاد و با فان‌لاپیزیگ گفتگو کرد و این کار او نیز احترامی بزرگ برای هلندیان قلمداد گشت. (واك ۲۲۵۵ برگ ۰۴ـ۱۹۰۰+برگ ۶۲ـ۱۹۵۹).

در دهم آوریل ۱۷۳۲ توطئه‌ای علیه جان شاه کشف شد. این توطئه توسط بیژن‌بیگ غلام شاهی (قوللر) که خود را برادر شاه می‌خواند سازمان یافته بود. وی در زیر چوب و فلك اعتراف کرد که پسر اللهوردیخان قوللر شاه سلیمان است. همدستان او در این توطئه عبارت‌بودند از یکی از رئیسان کرد، یکی‌از رئیسان‌افشار، جعفرخـان افغان آخـرین حـاکم افغانـی شیراز، میرزا محمد، جبه‌دارباشی و دو تن از خواجگان حرم پادشاهی که از سوی نزدیك ۴۰۰۰ مرد از صاحب‌منصبان و سپاهیان حمایت می‌شدند. یکی از قوللران شاه وانمود کرده بود که با توطئه‌گران همدست است اما به بهانهٔ آوردن مهر خود برای امضای پیمان‌نامه در ظاهر به خانه رفت اما در واقع یکراست به خانهٔ شکارچی‌باشی شاه آمد و او بی‌درنگ شاه را از توطئه آگاه ساخت. شاه طهماسب فرمان دستگیری و محاکمهٔ توطئه‌گران را صادر کرد. همهٔ سران توطئه را سر بریدند پیکر جعفرخان را به آتش کشیدنـد و پیکرهـای دیگران را جلو شیران و سایر جانوران افگندند. زنان توطئه‌گران را زنده زنده در لوله‌های دودکش‌ها گذاشته‌گرداگردشان را آجرـ پوش کردند تا بتدریج جان دادند. توطئه‌گران پیشاپیش غنایم را میان خودشان تقسیم کرده بودندو هر یك بخشی از شهر را به‌خود اختصاص داده بود تا خودسرانه هرچه دلش بخواهد، انجام دهد.

در نتیجهٔ این توطئه شاه طهماسب دربارهٔ خوردن، آشامیدن و سوارکاری خود وسواس بیشتری نشان می‌داد. برتعداد میرمطبخان یا چشندگان غذا و محافظانش‌افزود، و هنگام سوارکاری دربیرون کاخ، جمعی کثیر از سواران و پیادگان سپاه را در رکاب می‌برد، پیش از توطئه خیلی بی‌احتیاطی می‌کرد و هرچه پیشش می‌نهادند می‌خورد و می‌نوشید و هنگام بیرون رفتن به‌داشتن محافظ توجهی نمی‌نمود. گاه تنها با سه سوار به باغهای‌کلاه‌فرنگی که در پنج‌میلی

بیرون اصفهان بود می‌رفت. اما پس از توطئه چنان بیمناك شده بود که هر هفته چهار تا پنج‌بار گور جادوگر افغانی «داراشاه» را از باغهای‌هزارجریب، آماج رگبارگلوله های‌خود می‌ساخت. در نیمهٔ ماه مه ازناگاه لولهٔ یکی از توپها ترکید و یکی از قطعات فلـز تقریباً به شاه طهماسب خورد. او سپس فرمان داد تا عمارت زیبای سروستان[11] را ویران سازند. (واك۲۲۵۵ برگ ۸۱ـ۱۹۷۷).

نادر کـه با هواخواهانش کودتائی علیه شاه طهماسب طرح کرده بود در یکم سپتامبر ۱۷۳۲ شاه طهماسب را به باغهای هزار جریب دعوت کرد و شاه پذیرفت. یکی از قوللران شاه یعنی بیژن‌ـ بیگ که توسط برادر خوانده‌اش از توطئه خبر یافته بود به شاه گفت: «آنجا نروید چون شنیده‌ام که قصد خیانت دارند.» اما شاه طهماسب این سخن را نشنیده گرفت و برآن شد که برود زیرا «اگر باباخان می‌خواهد آن کار را بکند کاری نمی‌توان‌کرد!» اما به بیژن‌بیگ گفت: «در این دیدار محافظ من باش و چنانچـه خیانتی در کار بود چون اشاره کردم کار نادر را بساز!» نـادر میهمانی باشکوهی برای شاه‌طهماسب ترتیب داد و شرابی که شاه عاشقانه و به افراط آنرا دوست می‌داشت به فراوانی در اختیار شاه گذاشت. شاه طهماسب بر اثر افراط در میگساری همچنانکه نادر می‌خواست مست شد و نادر او را خلع سلاح کرده به حرم برد. شاه در خوابی مستانه فرو رفته بود و نادر همهٔ فرماندهان سپاه را فرا خواند تا شاهشان را نظاره کنند و بـدانند کـه او چـه دشواریهائی دارد و مستی چنان، دیگر نمی‌تواند بر ایران حـکم راند. نادر از سران سپاه خواست که آنچه را دیده‌اند برای افراد زیر فرماندهی خود بگویند و افزود: من تا زمانی که شاه خود را اصلاح نکرده است به عنوان نـایب‌السلطنه عمل خواهـم کرد. فرماندهان شاه با گفته‌های نادر همداستانی نمودند.

نادر فرمان اعدام بیژن‌بیگ را صادر کرد. بیژن‌بیگ در طی میهمانی پشت سر نادر ایستاده بود و دوبـار بـا اشاره از شاه دستوری خواست تا نادر را نابود کند اما هر دوبار شاه او را از

11- serrestoen

این کار باز داشت.

در ساعت ده روز دوم سپتامبر ۱۷۳۲ نادر پسر شاه طهماسب را با نام شاه عباس سوم پادشاه ایران اعلام کرد. این پسر در روز ۵ ژوئیه به‌دنیا آمده بود. نادر تا زمان بلـوغ شاهـزادهٔ کوچك سمت نایب‌السلطنه را برای خود محفوظ می‌داشت. در ۴ سپتامبر ۱۷۳۲ طهماسب‌میرزا با مادر، برخی از زنـان و خـواجگان و نوکرانش در ۱۲ کجاوه زیرنظر هشتصد سوار از راه یزد به کلات فرستاده شد. در ۸ سپتامبر شاه‌کودك جدید کـه هنوز در گهواره بود در یك مجلس شاهی که به ریاست خودش تشکیل شده بود علناً شاه نامیده گشت و خطبه به نام او خوانده‌شد. مهر تازه‌ای ساختند و سکهٔ نو زدند و نقل و نبات در میان حـاضران تقسیم کـردند. قاسم‌خان شاملو والی قم به عنوان سرپرست شاه‌کودك نو برگماشته شد و با یکی از عمه‌های شاه نو پیوند زناشوئی بست و در کاخ پادشاهی خانه گزید. سپاه به اصفهان درآمد و حاکمان جدیـدی برای همهٔ شهرها فرستاده شدنـد. (واك ۲۳۲۲ بـرگ ۲۹۱ + واك ۲۵۸۴ برگ ۸۲ـ۱۹۷۲).

به عنوان مثال، نـادر حکـومت اصفهان و توابـع را بـه ۸۰٫۰۰۰ تومن یعنی ۱۰٫۰۰۰ تـومن بیش از مبلغ مرسوم بـه میر ابوالقاسم داد و یکـی از خواهران شاه پیشین را هـم بزنی به او داد. ولی در ۱۷۳۳ نادر دستور داد تا میر ابوالقاسم را در قم خفه کنند به این بهانه که میر ابوالقاسم یك نساج بوده و چون نادر این مطلب را دریافته فرمان خفه‌کردنش را صادر نموده زیرا که نساج درخور پیوند با خاندان شاهی نیست. (واك ۲۵۸۴ برگ ۱۹۸۰).

حاکمان جدید شهرها حکومت خود را با اخاذی‌های بسیار از مردمان هر شهر آغاز کردند. در اصفهان می‌بایست مسلمانان ۱۰٫۵۰۰ تومن، ارمنیان ۱٫۰۰۰ تومن و بانیان‌ها ۵۰۰ تومن بپردازند. بسیاری از مردم که استطاعت پرداخت را نداشتند در زیر ضربات چوب و فلك جانسپردنـد. حتی بـزرگانی همانند محمدزمان‌خان برادر علی‌مردانخان ایلچی ایران در هند بر اثـر

ضربه‌های چوب فلك جانسپرد. بسیاری از مردم اصفهان با شنیدن خبر نزدیك شدن نادر به شهر به یزد و نقاط دیگر گریختند زیرا که نادر برای سخن و پیمان خود ارزشی قائل نبود (واك ۲۳۲۲ برگ ۲۹۲) هلندیان نیز از اثرات حکومت‌جدید در امان نماندند. قبلا در ۲۸ اوت ۱۷۳۲ میرزاتقی منشی‌الممالك در اصفهان به هلندیان گفت: باید ۴٫۰۰۰ تومان بپردازید. مترجم هلندیان توانست این‌مبلغ را به ۵۰۰ تومن تخفیف دهد. میرزاتقی اندرز داد که‌همان ۴٫۰۰۰ تومن را بی‌کم وکسر بدهند زیرا نادر عادت داشت که اگر کسی درخواست تخفیف یا معافیت کند مبلغ خواسته شده را دو برابر کند. میرزا تقی به‌هلندیان گفت: ببینید انگلیسیان به مقدار دویست تومان به نادر پارچه و بلورآلات پیشکش داده‌اند او با تحقیر به ایشان نگریسته و گفته: چرا اسب پیشکش نمی‌کنید؟ و به من دستور داده بود که پیشکش‌های تازهٔ انگلیسیان را پیش از پذیرش بازرسی کنم. و بدخواهانه افزود: تازه اول کار است! محصلانی به بندرعباس گسیل خواهند شد تا از کمپانی‌های آنجا خواه ناخواه پول‌بگیرند. هرچه دیلماج‌خواست مبلغ پیشکش هلندیان را کاهش دهد فایده نکرد. میرزا تقی پاسخ داد که: نادر اینك برای سپاهیانش به پول نیاز دارد. قبلا در اوت ۱۷۳۲ چهار تن از نوکران نادر با درشتی از فان‌لایپزیگ پرسیده بودند که برای مخدومشان چه پیشکش‌هائی فراهم‌کرده‌است‌وگفته بودند: ما دستور داریم که به زور سیصد تومان از تو بگیریم فان‌لایپزیگ پاسخ داده بود: «شما می‌توانید جان و جامه‌هایم را بگیرید اما من پول ندارم!» نوکران‌پس ازیکساعت بگومگو بازگشته و وعده داده بودند که پسین هنگام باز می‌گردند. هلندیان‌از طریق یکی از دوستان مسلمان بازرگان خود موسوم به آقاسعید که در نادر نفوذ داشت کاری کردند که همانروز میرزا تقی به تن خود نزد فان‌لایپزیگ آمده به او اندرز داد که بهتر است پیشکش را بپردازد. میرزا تقی پیشکش‌هائی را که هلندیان فراهم کرده بودند (چیت‌ها، ظروف چینی، ارمغان‌های دیگر) نظاره‌کرد و گفت مخدوم من اسب و قاطر را بر اینها ترجیح می‌دهد و منسوجات و

مانند آنها را یك سوم بهای واقعی قیمت‌گذاری می‌کند بنابراین مبلغ زیادی به‌زیان هلندیان خواهد بود. فان‌لایپزیگگ‌گفت: من‌در جایگاه نمایندگی سه اسب دارم که به‌نادر تقدیم می‌کنم اما پولی برای خرید اسبان دیگر ندارم! میرزاتقی قول داد که خواهد کوشید تا آن مبلغ را به ۲۰۰ تومان کاهش دهد «اما هلندیان ناچار باید ۲۰۰ تومن را بپردازند. اگر شما نمی‌توانید اسبانی را بخرید من می‌خرم ولی درطی‌سه‌ماه باید پول مرا بازپس دهید.» میرزاتقی برخی از چیت‌ها، ظروف چینی و ارمغان‌ها را برگزید و به فان‌لایپزیگگ گفت: «اینها را با آن سه اسب بردار و به کاخ نادر بیا!». فردای آن روز نادر از پذیرش این پیشکش‌ها تن زد و سر میرزاتقی نعره کشید که: «من به تو گفتم دویست تومان از هلندیان بگیر!» بنابراین محصلان بهای اسبان را ۵۲ تومن کمتر از مبلغی دانستند که میرزاتقی به هلندیان فروخته بود، باقیمانده (۹۳٫۵ تومن) را هلندیان‌می‌بایست نقداً بپردازند، ازاینرو با زیان اسبان، حواله‌ها و ۱۵ درصدی که معمولا می‌بایست به محصلان بدهند، هلندیان ۴۵۰ تومان دادند. (واك ۲۳۲۲ برگگ ۳۰۱ـ۲۹۳).

از زمان خلع شاه، نادر از کاخ پادشاهی بیرون نیامد. او هربار شیوه‌ها و وسایل تازه‌ای برای ستم بر مردم ابداع می‌کرد. فرمان داد که از همهٔ مستغلات، زمین‌ها، خانه‌ها، باغ‌ها، درختان، باغهای میوه و چارپایان سیاهه بردارند. همهٔ درها و پنجره‌های فرح‌آباد را کنده و انبار کردند. نیز گفته می‌شد که نادر می‌خواهد تالاری را که شاه طهماسب در سعادت‌آباد ساخته ویران کند. نادر فرمان داد تا مقداری عظیم از جواهرات، ظروف زرین و سیمین، پارچه‌ها و جامه‌های گرانبها را سیاهه‌برداری و بسته‌بندی کنند. اما ظروف طلا و نقره می‌بایست ذوب شود. نادر به سپاهیان خود سخاوتمندانه مواجب می‌داد. او کتابهای کتبخانهٔ پادشاهی را از مخازن آنها بدر آورده کتابها و تابلوها و تصاویر را در میان افراد سپاه خود پخش کرد. او همچنین فرمان داد که ارمنیان و بانیان‌ها را سرشماری کنند و از آنها پول

بگیرند. و نیز سهمی از دختران ایشان را برای خود خواست. در اکتبر ۱۷۳۲ نادر به‌احداث فرمان دادکه همهٔ نوابان (دخترزادگان خاندان صفوی) خانزادگان* (پسران خانان) بزرگان و قوللران (غلامان شاهی) و خانواده‌هایشان را به قزوین برید. حرم شاهی با شاه نوباوه نیز می‌بایست در پی آن به قزوین روند. همهٔ خواجگان بجز ۱۵ تن از خدمت اخراج شدند و دستوری یافتند که به شاه‌عبدالعظیم، قم و شاه‌چراغ رفته باقی زندگانی را در عبادت بگذرانند. (واك ۲۳۲۲ برگ ۰۶ـ۳۰۵).

در نیمهٔ اکتبر کاخ شاهی بیکباره خالی شد و همهٔ وسایل آن به قزوین انتقال یافت. نادر محتویات بیوتات سلطنتی (از کره گرفته تا ادویه) را به زور به مردم اصفهان فروخت و کسانی را که به‌خرید تمایلی نداشتند به‌شلاق بست. او همچنین درآمدهای شهر اصفهان و توابع را گرد کرد. برای مردم دیگر پرداخت مالیات امکان نداشت چون آبادی‌ها فقیر و مخروبه شده بود. نادر پیش از ترك اصفهان سه خواهر آخرین شاه سلطان‌حسین را شوهر داد. یکی از آنها را به برادر خود ابراهیم‌خان، دومی را به میرزا ابوالقاسم و سومین را به رحیم‌خان Geraaijbie داد.

در ۵ اکتبر ۱۷۳۲ شاه نوباوه به قزوین برده شد و نادر به همین مناسبت به بسیاری از سپاهیان خود در یك انجمن همگانی خلعت‌هائی داد. نادر خود نیز در ۱۳ اکتبر ۱۷۳۲ از راه گلن‌آباد ـ سعادت‌آباد ـ کوه صفه و نجف‌آباد برای گوشمال‌دادن به بختیاریانی که حاکم فرستادهٔ او را کشته بودند روان گشت. در این اثنا شایع بود که خراسانیان علیه نادر دست به سلاح برده و ازبکان و ترکمانان به این ناحیه تاخته‌اند. (واك ۲۳۲۲ برگ ۳۴ـ۳۶).

نادر از زمان ترك اصفهان سخت درگیر مبارزه با عربان و بختیاریانی بود که در ناحیهٔ شوشتر به همکاری پرداخته بودند. او در آغاز اکتبر ۱۷۳۲ در طی فرمانهائی از اصفهان توپها و مهماتی خواست. همچنین گفته می‌شد که بسیاری از سپاهیان و

* در متن Chanchans آمده است. م.

چارپایانش در اثر سرما از میان رفته‌انـد. (واك ۲۳۲۲ بـرگ ۹۷۷).

نادر پس از سرکوبی سخت عربان و بختیاریان در ناحیهٔ شوشتر به بغداد رخت کشید و محاصرهٔ این شهر را آغاز نمود. محمد قاسم‌بیگ، ناظر بیوتات حسنعلی‌خـان، معیربـاشی، بـه فان‌لایپزیگ گفت که سپاه ایران تا حدود کـرکوك همـه‌چیز را تاراج کرده، دوازده هزار سپاهی ترك از جمله نه سردار بزرگ ایشانرا اسیر ساخته و آنها را در ۹ فوریه ۱۷۳۳ برای تماشای مردم به اصفهان آورده در قلعه شهر زندانی کرده‌اند. در همین احوال نادر سرگرم تهیهٔ کشتی‌هائی بود تا سپاهیانش را از فراز رودخانه به بغداد عبور دهد. احمدپاشا در درون شهر بغداد ماند و این شایعه را در ذهن مردم قوت داد که سپاهی عظیم از ترکان به سوی بغداد در حرکت است. یك مرد فرانسوی موسوم به لازار[12] که از راه ارزروم و تبریز آمده‌بود در ۲۶ اکتبر ۱۷۳۲ به‌اصفهان رسید و در ۲۷ دسامبر راهی بغداد شد. گفته می‌شد که وی از سوی صدراعظم فرانسه حامل نامه‌ایست. او برای هر روز ۱۷ محمودی و نیم من‌شاه هزینهٔ سفر دریافت کرد. بعداً گفته شد که نادر او را به عنوان ناظر کشتی‌ها برگماشته تـا بـر عبوردادن سپاهیانش از فراز رودخانه به بغداد نظارت کند و به او قول داده که پس از پیروزی با پاسخی قانع‌کننده او را به فرانسه باز پس خواهدفرستاد. (واك ۲۳۲۲ برگ ۶۵ـ۳۶۲) همچنین در ۲ فوریه ۱۷۳۲ در اصفهان شایع بود که نادر در ملاءعام برای سران سپاه به قرآن سوگند یاد کرده که پس از تسخیر بغداد شاه‌طهماسب را دوباره به قدرت خواهد رساند. (واك ۲۲۶۹ برگ۶۶۰۷). در ۴ فوریه نادر درطی فرمانهائی از اصفهان‌خواست‌که چندین درودگر و پانصد آهنگر برای او بفرستند، این فرمانها در ۱۱ فوریه انجام شد.

در ۲۸ ژوئن ۱۷۳۳ داروغهٔ اصفهان پنهانی اصفهان را ترك کرد تا دربارهٔ اخاذی زیاد از مردم که بـه جای ۲۴۰۰۰ تـومان

12- Lazare

ناچار بودند ۵۰٫۰۰۰ تومان بپردازند شکایت کند. بنابراین حتی بعید نبود که افرادی از خاندان بزرگان را در کوچه و خیابان ببینی که دست گدائی در پیش این و آن دراز کرده باشند، چون وضع همهٔ مردم بر اثر مالیاتها و اخاذیهای بسیار، سخت وخیم بود. (واك ۲۳۲۲ برگ ۳۶۳) و نیز در آن اوان هیچکس حاضر نبود پولی برای خرید خانه‌ای بپردازد به عکس بسیاری از مردم دلشان می‌خواست چنانچه جلوشان گرفته نشود یا لو نروند، خانه و زندگیشان را رها کنند و به‌جای دیگری بروند. برخی از مردم در آغاز سال ۱۷۳۳ برای اینکه از شر اخاذیها و تجاوزات بیشمار جان بدر برند حتی دست به خودکشی‌زدند (واك ۲۳۲۲ برگ ۳۴۴ + واك ۲۵۸۴).

چون هلندیان مادام که جنگ ادامه داشت پیدائی وضع بهتری را چشم نداشتند فان‌لایپزیگ پیشنهاد کرد که بهتر است نمایندگی هلند در اصفهان تخلیه شود. (واك ۲۳۲۲ برگ ۳۷۰).

هلندیان پیوسته از سوی حاکم اصفهان در آزار بودند، او در هنگامهٔ اختلافاتی که دربارهٔ امتیازات هلند در گرفته بود، پیشکش‌هائی برای نادر می‌خواست. حاکم تهدید کرد که همهٔ پولهائی را که نادر فرمان داده از شرکت‌های اروپائی بندرعباس گرفته شود، خواهد گرفت و در ۲۰ ژانویه ناظرش را نزد فان‌لایپزیگ فرستاد و پیام داد که چند روزی بیش به مهلت پرداخت بدهی‌های هلندیان باقی نمانده است. به‌هلندیان سفارش شده بود که به موقع بدهی‌ها را بپردازند، کالاهای خود یا دست‌کم معادل قیمت آنها را برای ارسال به بغداد آماده کنند. بهرحال دست کم نیمی از پرداخت آنها می‌بایست نقد باشد زیرا که نادر سخت به پول نیاز داشت. فان‌لایپزیگ پاسخ داد که هنوز از بندرعباس دستوری دریافت نداشته و سه ماه به سر رسید مهلت پرداخت باقی است. افزون بر این او نامه‌ای در این باره برای نادر فرستاده بود از اینرو از حاکم شهر اصفهان خواست که صبر داشته باشد. (واك ۲۳۲۲ برگ ۷۲ـ۳۷۰ و ۳۶۴). حاکم اصفهان گفت: من صبر نمی‌کنم و اگر لازم باشد جایگاه واك و

انبارهای آن را در اصفهان مصادره خواهم کرد چون من آقا و فرمانروا و صاحب‌اختیار این‌شهرم! حتی‌ممکن است اجازه ندهم که فان لایپزیگ تنها چیزی را که تا این‌زمان در تملك داشته یعنی **جانش** را داشته باشد. حاکم ضمناً بانیان‌ها را که‌ضامن بدهی‌های هلندیان‌شده بودند تهدید کرد. و بانیان‌ها اشاره کردند که ضمانت آنها فقط هنگامی معتبر است که فان‌لایپزیگ گریخته یا رفته باشد و یا مهلت پرداخت بدهی به سر رسیده باشد. فان‌لایپزیگ خواست که به تن خود با حاکم شهر سخن گوید اما وی این دیدار را لازم ندانست چون خواسته‌هایش را توسط ناظر خود پیش از این به فان‌لایپزیگ اعلام‌کرده بود. حاکم‌به لایپزیگ آگهی داد که: «اگر ۶۰۰۰ تومان (نصف بدهی) را بپردازی نادر را واخواهم داشت برای پرداخت نیم دیگر به تو مهلت بیشتری دهد.» فان‌لایپزیگ پاسخ داد: «من حتی ۵۰ محمودی هم ندارم!» حاکم در ازای این پاسخ فقط لایپزیگ را تهدید کرد. بنابراین لایپزیگ در ۲۱ ژانویه به تن خود به دیدار حاکم رفت و بگرمی پذیرائی شد. حاکم به دلایل فان‌لایپزیگ گوش فرا داد و گفت: «نادر هرگز اینها را نخواهد پذیرفت. من دوستانه به شما اندرز می‌دهم که این پول را بپردازی وگرنه نادرخشمگین خواهد شد و سی سپاهی خشن خراسانی را می‌فرستد که به هر نحوی که ممکن باشد این پول را از تو بگیرند.» حاکم‌افزود: «می‌دانی که «**وکیل**» اگر سراسر کشور هم ویران شود یا امر تجارت قطع گردد هرگز خم به ابرو نمی‌آورد. تنها چیزی که در مد نظر اوست، اینست که سپاهیانش خوراك و پوشاك و زندگی خوبی داشته باشند.» فان‌لایپزیگ پس از دریافت تذکاریه‌ای برای اینکه دردسر را کم کند هدیه‌ای به حاکم داد و نامه‌ای برای نادر فرستاد. او همچنین از علی مردانخان ایلچی ایران در هند که در ۱۲ مارس به اصفهان رسید خواست که دربارهٔ هلندیان پادرمیانی کند. چون‌راه اصفهان ـ بغداد به علت وجود سپاهیان و حرامیان ناامن بود چاپار فان‌لایپزیگ، همراه حاکم راهی بغداد گشت. (واك ۲۳۲۲ برگ ۸۹ـ۳۸۰ـ۳۷۶).

در ۸ آوریل چاپار با پاسخ نادر بازگشت. نادر به‌فان‌لایپزیگ تا زمانی که از بندرعباس پاسخی دریافت کند مهلت داده بود که مورد آزار قرار نگیرد، پس از دریافت پاسخ می‌بایست بی‌درنگ پول خواسته شده را بپردازد. افزون بر این به فان‌لایپزیگ سفارش شده بود که در انجام این کار شتاب کند. چاپار به فان‌لایپزیگ گفت که هیچیك از درباریان (ابوالقاسم، خلیفه، میرزاتقی) جرأت نکردند این تقاضا را نزد نادر برند فقط لازار فرانسوی این کار را کرد، زیرا که لازار بر نادر نفوذ داشت و به نادر پیشنهاد کرده بود که از این پس درباریانش از طریق او به کار بپردازند. بنابراین فان‌لایپزیگ بر آن شد که دیلماج واك را با هدایائی برای لازار به دربار فرستد. در طول راه تحصیل خوراك دشوار بود و دو برابر بهای معمولی فروخته می‌شد. (واك ۲۳۲۲ برگ ۳۹۹ـ۳۹۶).

در ۲۵ آوریل، هنگامی که آغاکمال با شاهزاده‌خانم‌ها و دیگر خانم‌ها به قم رفت کاخ پادشاهی خالی شده بود. فقط باغبانها و قاپوچیان یا دربانان، در کاخ می‌بودند. در اصفهان دیگر تجارتی در کار نبود زیرا که هیچکس پول نداشت. نرخ عباسی به ۳/۵ محمودی و دوکا به ۲۵ـ$25\frac{1}{2}$ محمودی پول مسین رسیده بود. (واك ۲۳۲۲ برگ ۴۰۱).

در ۱۲ ژوئیه ۱۷۳۳ محصلان برای مطالبهٔ ۲۴٫۰۰۰ تومان به اصفهان آمدند. شهر و آبادی‌های پیرامون آن تقریباً از سکنه خالی شده بود (بسیاری از ایشان گریخته بودند) زیرا که به سختی کسی دیگر در کوچه و خیابان‌ها دیده می‌شد.

اما در ۱۷ ژوئیه هلندیان از برای مثال گزارش دادند که در روزهای پیشین به زور از مردم اصفهان پول می‌گرفته‌اند و حتی مقامات کشوری را فلکه می‌کرده‌اند. محصلان، اعلام کردند که یك عباسی پول سفید بدون کسر پذیرفته می‌شود و ۱۰ پایسه پول مسی فقط ۴ پایسه ارزش دارد. افزون برآن نان فقط یك محمودی باید ارزش داشته باشد. هلندیان توضیح دادند که «مقامات دولتی دیوانه شده‌اند چون همه‌چیز خیلی گران شده

است» یك عباسی معادل ۸۰ پایسه بود و حالا معادل ۱۰۰ پایسه است. بهای هر من نان اینك ۱۰ پایسه افزایش یافته است چرا که هر من شاه نان ۵۰ پایسه است. البته این کار غیر ممکن بود و صرافان بی‌درنگ رفتند. نادر نیز وسایل دیگری را برای بدست آوردن پول بکار گرفت که هلندیان یك نمونهٔ جالب آنرا نقل می‌کنند. (واك ۲۲۶۹ برگ ۶۶۰۸ + واك ۲۵۸۴).

یك کسی در اصفهان ۲۰٫۰۰۰ تومان وام گرفت و با آن نعل اسب خرید. و سپس به لشکرگاه نادر در بغداد رفت تا نعل‌ها را بفروشد چون در آنجا سخت به نعل نیازمند بودند. او توانست ۱۵۰٫۰۰۰ تومان فروش داشته باشد. به محض اینکه نادر از ماجرا آگاه شد آن مرد را فرا خواند و پرسید آن ۲۰٫۰۰۰ تومن را از چه کسی به وام گرفتی؟ و چون از نام وام دهنده آگاه گشت در زمان چاپاری را به اصفهان نزد آن مرد فرستاد تا از او سند بدهکاری مطالبه کند و به او بگوید که آن ۲۰٫۰۰۰ تومن در ازای بدهی‌های مالیاتی او به حساب آمده است. نادر سرانجام ۱۴۵٫۰۰۰ تومن از بازرگان نامبرده گرفت و او ناگزیر به ۵٫۰۰۰ تومان باقی‌مانده دل خوش ساخت. (واك ۲۵۸۴) بنا به گفتهٔ دیلماج هلندیان شمار سپاه ایران در برابر بغداد به ۳۰۰٫۰۰۰ تن می‌رسید. از این‌شمار فقط ۱۰۰٫۰۰۰ تن سپاهی جنگاور بودند، که ۸۰٫۰۰۰ تن سواره نظام و ۲۰٫۰۰۰ تن پیاده‌نظام بود. بقیه شامل نوکران، بردگان یا اسیران ترك بازرگانان و صنعتگران بودند. به‌گفتهٔ دیلماج در آنجا مقادیر زیادی مواد خوراکی و علوفه و علیق وجود داشت اما آنطور که باید ارزان نبود. در بغداد به علت جمعیت بسیار زیاد وضع برعکس بود. گرسنگی دشواری بزرگی بود ۶۰٫۰۰۰ آدمی درطول محاصره جان باخته بودند. بهای ۷۰ پوند گندم یا جو در زمان محاصره به ۸۰۰۰ محمودی (۳۴۰۰ فلورین) رسیده بود. در این زمان احمدپاشا هنوز ۲ اسب داشت. (واك ۲۳۲۲ برگ ۴۲۷ سمت چپ). گرسنگی چنان شدت یافت که در یکم ژوئن یا در همین حدود رغول (Ragael) افندی با ۲۵ تن دیگر برای گفتگو نزد

نادر آمد.

سه روز بعد نادر چند تن را برای مذاکره به شهر بغداد فرستاد اینان با **رغول افندی** و داماد احمدپاشا باز گشتند پس از گفتگو با اینان، نادر میرزاتقی شیرازی را به عنوان نمایندهٔ خود نزد احمد پاشا فرستاد. ترکان قول دادند که همهٔ اسیران ایرانی در بغداد را باز گردانند. پول درخور توجهی بپردازند و هرچه از شاه گرفته‌اند باز پس دهند. افزون بر این ۲۰۰ تن از بزرگان بغداد می‌بایست نزد نادر گروگان باشند تا نامه‌ای به باب عالی بنویسند که همهٔ سرزمین‌های ایرانیان و اسیران ایرانی در ترکیه را به‌شرط عقب‌نشینی نادر به‌کرمانشاه باز- پس دهد. مرز میان ایران و ترکیه به قرار سابق باز گردد، و فقط در این هنگام نادر گروگانها را باز پس دهد. نادر پاسخ داد: «بغداد که هم‌اینك در چنگگ من است بهتر آنست که این شهر را به من واگذارید در این صورت مایل به مذاکره دربارهٔ يك صلح عمومی و دیگر اختلافات خواهم بود.»

در اثر این وضع هر روزه ۱۰ تا ۲۰ ینگی‌چری و کسان دیگر از بغداد می‌گریختند. در ناحیه‌ای تا ۷۰ میلی شمال بغداد سپاهیان ایرانی به سرکردگی محمدرحیم‌خان همهٔ آبادی‌ها را تاراج و اهالی را اسیر کردند. (واك ۲۳۲۲ بخش ۲، برگگ ۴۰–۳۷) سرزمین‌های ایران نیز ازاین رفتار در امان نماند. مثلا نادر سپاهیانی به فرماندهی یکی از سرداران خود به کرمانشاه فرستاد و او این شهر را تاراج و اهالی را اسیر ساخت. و همهٔ ذخایر خوراکی مردم را ضبط کرد که تا اندازهٔ زیادی به وضع خوراك سپاه نادر بهبود بخشید. (واك ۲۵۸۴).

در ۲۶ ژوئیهٔ ۱۷۳۲ فان‌لایپزیگگ گزارش داد که نادر نه فقط بغداد بلکه قصد تسخیر بصره را نیز دارد. گفته می‌شد که نادر ۶۰۰۰ سپاهی به کرمان گسیل داشته تا از راه شیراز و کهگیلویه به بصره بروند و در طول راه به گردآوری سپاه بیشتر پردازند. (واك ۲۳۲۲ برگگ ۲۸۳) او در زمان جایگاه نمایندگی هلند در بصره را از این خبرها آگاهی داد. این خبرها همچنین

از کرمان نیز تأیید شد چون آن ۶۰۰۰ سپاهی از این شهر گذشته بودند و از بصره در ۱۵ دسامبر ۱۷۳۲ گزارش شد که می‌گویند نادر به مردم حویزه و دوراق نامه نوشته و خواسته است که برای حمله به بصره به سپاهیانش بپیوندند. و نادر یکی از خانان را به یاری آنها خواهد فرستاد. یك روز بعد هلندیان در دفتر شرح وقایع روزانهٔ خود نوشتند که بازرگانان ارمنی بصره در نهان از رئیسان خود در اصفهان، دستور یافته‌اندکه برطبق فرمان نادر از آن شهر بیرون روند. (واك ۲۳۲۲ برگ ۴۲۳) این شایعات به گوش حاکم ترك بصره نیز رسیده بود زیرا که او در ۲ ژانویهٔ ۱۷۳۳ به مردم بصره اخطار کرد که برای مقابله با حملهٔ قریب‌الوقوع ایرانیان که در حویزه گرد آمده‌اند خودشان را مسلح سازند.

در ۳ ژانویهٔ ۱۷۳۳ فرمانهای نادر دایر بر ضبط همهٔ کشتی‌ها و قایق‌ها برای استفاده در حمله علیه بصره به بوشهر رسید. (واك ۲۲۶۹ برگ ۶۶۰۴ دست چپ).

نیز گفته می‌شد که نادر آغاکمال نایب خود و مسئول حرم‌خانه را که در این زمان در قم بود به حکومت بصره برگماشته است. (واك ۲۳۲۲ برگ ۴۰۱). در ۲۵ ژانویهٔ ۱۷۳۳ گزارش شد که ایرانیان از حمله به بصره منصرف شده و شماری زیاد از زنان و کودکان آن شهر را اسیر کرده هریك را در ازای ۲۰ــ۱۵ محمودی فروخته‌اند. (واك ۲۲۶۹ برگ ۶۶۱۲).

این بی‌شك به مبارزهٔ نادر علیه شوشتر مربوط بود. (واك ۲۳۲۲ برگ ۹۱۱ سمت چپ) اما از آوریل تا نیمهٔ ماه مه بصره همواره توسط سپاهی از ایران که عربان شورشی نیز به آن پیوسته بودند تهدید می‌شد. (واك ۲۳۲۲ برگ ۴۲۵). در یکم آوریل ۱۷۳۳، روستانشینان گریخته به بصره درآمدند چون بن‌میلان[۱۳] سرکردهٔ شورشیان با افراد خود به آبادی جساگر[۱۴] در ۱۵ میلی بصره رسیده بودند. رئیس آنان میر نعما[۱۵] گریخت

13- Bin Milaon 14- Jesagier
15- Mier Nama

چون بر خلاف میل مردم به شورشیان نپیوسته بود. مردم این آبادی از ترس تاراج و کشته‌شدن به شورشیان پیوستند. رئیس این آبادی گفت که بن‌میلان از سوی نادر فرمان دارد که بصره را تسخیر کرده ملاعلی را به حکومت آنجا برگمارد.

پس از آنکه تهدیدات تا اندازه‌ای فروکش کرد شورشیان از سوی نادر نامه‌ای به یکی از رؤسای محلی عرب به نام محمدمناع[۱۶] نوشته به او پیشنهاد کردند چنانچه به نیروهای میر سعیدخان (یا میر زاهدخان) فرمانده عرب نیروهای ایرانی در جزایر[۱۷] بپیوندد او را حکومت بصره خواهند داد. محمدمناع با تظاهر به قبول این پیشنهاد توانست میر سعیدخان را در ۹ ژوئیهٔ ۱۷۳۳ دستگیر کرده به تهدیدات ایرانیان پایان دهد. خبرهای شکست نادر در ۲۷ ژوئیهٔ ۱۷۳۳ به بصره رسید. (واک ۲۲۶۹ برگ ۱۳ـ۶۶۱۲)

پس از شکست نادر بختیاریان، همهٔ راههای منتهی به اصفهان را بسته آیندگان و روندگان را تاراج کردند. آنها حتی راهداران اورچینی را که در ۶ میلی شهر است به قتل رساندند.

در ۲۷ ژوئیه فان‌لاپیزیگ دریافت که به فرمان نادر بزرگان شهر باید اصفهان را ترک کنند از اینرو کوشید سند بدهکاری خود را از حاکم پس بگیرد. میرزا رحیم مایل به دادن سند بود ولی مستوفی نتوانست آنرا پیدا کند. در ۲ اوت که لاپیزیگ به دیدار ابراهیم‌خان حاکم جدید (ناظر پیشین شاه‌طهماسب) رفت دوباره خواستار سند بدهکاری خود شد و این درست همانروز بود که خبر شکست نادر به شهر رسید. مقامات حاضر همه مدعی شدند که سند در اصفهان نیست اما میرزا ابوالقاسم قول داد که بزودی آنرا به اصفهان آورد.

گفته می‌شد که نادر بسختی به قشون عثمانی حمله کرده اما پس نشانده شده و پنجاه‌هزار سرباز همهٔ بار و بنه وتوپخانهٔ خودرا از دست داده است. می‌گفتند که نادر به همدان عقب نشسته و در

16- Mamed mana

17- Jesahier

آنجا به لاپورتری[18] فرمان داده که ۲۰ توپ و ۲ خمپاره‌انداز برای او بسازد. افزون بر این قرار بود که از مردم همدان پول گردآوری کنبد اما در این زمان روستانشینان محصلان نادر را به گلوله بستند. در ۲ اوت توپچی‌باشی نادرعلی‌خان‌بیگ برای قالب‌ریزی توپهای جدید به اصفهان آمد در این حال چشم به‌راه بودند که در ۴ روز آینده معیرباشی و داروغه به اصفهان برسند. نادر برای گردآوری سپاهیان جدید کسانی را به خراسان فرستاد و فقط به چاپاریان خود اجازهٔ آمد و رفت در راهها را داد. (واك ۲۳۲۲ بخش ۲ برگ ۲۴۲_۲۳۶+واك ۲۲۶۹ برگ ۶۶۰۹ سمت چپ).

در ۵ اوت می‌گفتند که نادر در بهرس[19] در ۸ میلی بغداد است. او تنها ۵۰۰ سواره‌نظام از دست داد اما پیاده‌نظام او (۴۰۰۰۰) از جمله بار و بنه، پوشاك، توپخانه و چارپایانش بر جای ماند و در آنسوی پل ۱۵۰۰۰ سپاهی به سرکردگی خان‌جان، محمدخان، محمدرضاخان، محمدرحیم‌خان باقیمانده بود. در ۶ اوت معیرباشی و داروغه به اصفهان رسیدند اینان مأمور بودند که به حساب‌های مقامات رسیدگی کرده به گردآوری سپاهیان جدید، فراهم کردن چادر، توپخانه، پوشاك و نیازمندیهای دیگر پرداخته پس از ۴۰ روز از اصفهان بروند. نادر همهٔ اردوبازار را مرخص ساخته و فقط تنی چند از شمشیر تیزکنان، آهنگران و سراجان را نگهداشته بود. (واك ۲۲۶۹ برگ ۶۶۰۹ سمت‌چپ). معیرباشی به همهٔ دکانداران دستور داد دکانهایشان را باز کنند و ۹۰٫۰۰۰ تومن نقد و ۱۰٫۰۰۰ چادر از اهالی اصفهان خواست. و برای توپهای جدیدی که قرار بود قالب‌ریزی شود از مردم اصفهان خواست که ۲۰۰۰ تومان دیگر به علی‌خان‌بیگ توپچی‌باشی بدهند. از قول معیرباشی نقل می‌کردند که تنها ۱۰٫۰۰۰ مرد با نادر باقیمانده و بسیاری از سپاهیانش در حین فرار از تشنگی جان سپرده‌اند.

18- Laporterie
19- Bohris

نادر همچنین کسانی را برای آوردن شاه‌طهماسب به مازندران مأمور ساخته بود. در ۱۴ اوت گزارش شد که نادر یکی از نمایندگان ترك را که پیشنهاد صلح داشته بر خری نشانده و سپاهیان را به استهزاء او واداشته است. سپس او را باز پس فرستاده با این پیام که: «من تا سه ماه دیگر باز خواهم گشت و آنگاه استانبول را هم تسخیر خواهم کرد.» (واك ۲۲۶۹ برگ ۶۶۷۰).

در ۱۱ سپتامبر خان‌جان یا اسلمس‌خان[20] برای چند روزی استراحت به اصفهان بازگشت. در این زمان میرزاتقی با مبلغی پول و دوهزار مرد برای تقویت نادر از شیراز و نجف‌آباد به اصفهان رسیده بود و می‌خواست به همدان رود. در همین زمان وکیل طهماسب‌بیگ جلایر نیز تنها با ۱۵۰ مرد از خراسان به نادر پیوسته بود و در این اثنا نادر سرگرم مستحکم ساختن همدان برای حمله به ترکان بود و فرمان داده بود در اصفهان زنجیرهائی بسازند تا آنها را برای زدن پلی بر رودخانهٔ نزدیك بغداد بکار برد.

در ۱۴ سپتامبر علی‌خان‌بیگ توپچی‌باشی به‌همراه **لاپورتری**، ماجراجوئی فلاندرزی[21]، برخلاف میل خود با ۲۲ دستگاه توپ و ۲ خمپاره‌انداز اصفهان را ترك گفت. در همین‌روز شایع شد که شاه‌طهماسب سرگرم گردآوری سپاه است و به نام خود سکه زده است. فردای آنروز کدخدایان اصفهان را بازداشت کردند تا از آنها بپرسند چه کسی عباسی‌های جدید شاه طهماسب را به اصفهان آورده است. هرچند باور بر این بود که این پولها را در خود اصفهان ساخته‌اند. در ۱۶ سپتامبر جاعل عباسی‌ها را دستگیر و نزد ابراهیم‌خان حاکم اصفهان آوردند. آن مرد گفت: «می‌خواستم از میزان هواخواهی مردم نسبت به شاه‌طهماسب آگاه شوم و مردم بی‌تصمیم را به هواخواهی او برانگیزم. اما دریافتم که دیگر کسی هواخواه او نیست و از کردهٔ خود پشیمانم!»

20- Aslamas
21- Flemish

ابراهیم‌خان خندیده و آن‌مرد را آزاد ساخته‌بود. اینکه آیا حاکم این کار را خنده‌آور می‌پنداشته یا آنکه می‌خواسته جانش در امان بماند دانسته نیست. اما در آن زمان شایعات پی در پی حاکی از انبوه شدن سپاه شاه طهماسب بود که ۲۰۰۰۰ تن از سپاه ۷۰٫۰۰۰ تنهٔ نادر کمتر بود. نادر با این سپاه با ۶۰۰٫۰۰۰ سپاه ترک مصاف داده‌بود. هرچند این فرضیات البته درخور اعتماد نبود ولی نشانگر تردیدی بود که دربارهٔ وضع واقعی سیاسی– نظامی وجود داشت. (واك ۲۳۲۳ برگ ۹۱–۸۷۷).

در ۲۶ سپتامبر ۱۷۳۴ در اصفهان شایع بود که وکیل طهماسب‌بیگ به شهر خواهد آمد. بسیاری از مردم با شنیدن این خبر برای اینکه از ستمگری‌های دوبارهٔ او در امان بمانند از شهر گریختند. افزون بر این شایع بود که وکیل دستور دارد ۸٫۰۰۰ تومن از مردم اصفهان و ۷٫۰۰۰ تومان از مقامات مهم (میرزافتح‌الله ۴٫۰۰۰، میرزا قاسم ۲٫۰۰۰، غلامرضا ۱٫۰۰۰ و مستوفی نیز ۱٫۰۰۰ تومن) باج بگیرد. نیز گفته می‌شد که او دستور دارد دارائی علی‌مردان‌خان فیلی را مصادره کند. (واك ۲۳۲۳ برگ ۸۳۳) در این زمان شایعات دیگری دربارهٔ نادر، کشتارها، تنزیل مقام‌دادن‌ها، انتصاب‌ها و وضع نظامی‌اش و چگونگی آرایش سپاه شاه طهماسب بر سر زبانها بود. لران که‌از پیرامون اصفهان پراگنده شده بودند هنوز در حال طغیان بودند و کردان اردلان نیز به‌آنها پیوسته بودند. ظاهراً حمایت از شاه هنوز زیاد بود چون گزارش شد که میرزا تقی به علت جعل این خبر که نادر می‌خواهد شاه شود بازداشت شده، چه اگر دهان میرزاتقی را نبسته بودند، این شایعه سپاهیان را علیه نادر به شورش وامی‌داشت.

در ۱۷ اکتبر کلانتر جدید اصفهان و سایر مقامات و کدخدایان کاملا چاپیده شده از دربار به اصفهان بازگشتند. چون کدخدایان زبان به ستایش نادر گشوده خود را چاکران او خوانده و گفته بودند: «ما حاضریم چنانچه پول نداشته باشیم زنان و فرزندان خود را بفروشیم» نادر به اینان خلعت داده بود.

خبرهای مربوط به آمدن طهماسب‌بیگ و نیز اینکه دستور دارد ۸٫۰۰۰ تومن از اصفهانیان باج بگیرد تأیید شد و بنابراین خلقی انبوه از اصفهان گریختند. خانه‌هائی برای سکونت وکیل و آدم‌هایش از سکنه خالی شد و خانواده‌های اصفهانی ناگزیر بودند برای فراهم کردن فرش، رختخواب، ظروف آشپزخانهٔ آنها هرکدام سهمی بپردازند.

طهماسب‌بیگ نیز دستور داشت که ذخایری برای سه ماه زمستان آینده فراهم کرده برای مبارزه علیه سنیان شورشی فارس آماده شود. پیش از ورود به‌اصفهان طهماسب‌بیگ اهالی دو آبادی حومهٔ اصفهان را که به خطا آنها را بختیاری پنداشته بود قتل‌عام کرد. در غروبگاه ۲۲ اکتبر طهماسب‌بیگ به‌شهر درآمد و درزمان در شهر اعلام کرد که از این پس باید سردار خوانده شود و هرکس او را وکیل بنامد دو دوکا (معادل ـ/۸۹۴ فلورین هلند) جریمه خواهد شد. فردای آن روز نقاره‌خانهٔ اصفهان به سبب پیروزی اندك نادر بر ترکان در کرکوك، به صدا درآمد. (واك ۲۳۲۳ برگ ۸۹۵ و ۸۹۳ و ۸۹۰ و ۸۸۶ و ۸۸۴). [از این پس مطالب براساس یادداشت‌های روزانه واك ۲۸۲۳ برگ ـ ۸۳۳ ۹۸۵ از ص ۳۱ تا ۴۱ فراهم شده است.]

در[22] این احوال سردار به تهیهٔ سیاهه‌ای از نیازمندیهای خود پرداخت تا آنها را از مردم بگیرد. تخمین زده شد که اصفهان و توابع می‌بایست ۱۰٫۰۰۰ تومن و برخی مالیات‌های عقب‌افتادهٔ نقاط دیگر را تهیه کند. سردار همچنین به مقام بیگلربیگی فارس، قندهار و عراق عجم برگماشته شده بود.

چون در ۲۴ اکتبر نقاره‌ها هنوز نواخته می‌شدند مردم اصفهان مقداری نقل و شیرینی به سردار هدیه کردند اما او نپذیرفت. و گفت: «من نیامده‌ام که شهر را ویران کنم بلکه می‌خواهم دوباره آنرا آبادان کنم. من فقط عواید سالیانهٔ حکومتی را می‌خواهم نه بیشتر، یعنی همان عوایدی که در زمان شاه‌عباس

۲۲ـ از این پس مطالب براساس روزنامه واك در اصفهان ۲۳۲۳ برگ ۹۸۵ـ۸۳۳ از ص ۳۱ تا ۴۱ فراهم شده است.

کبیر تثبیت شده است.» در این اثنا مردم مجبور شدند که از انبارهای غلهٔ پادشاهی نقداً غله خریداری کنند. سردار دستور داد که بهای یك من گندم باید به طور ثابت ۱۶ پایسه و یك من جو ۱۰ پایسه باشد به شرطی که بهای هر من نان گندم یك محمودی و نان جو ۳/۵ محمودی باشد. اما هلندیان به حسن نیت سردار ظنین بودند.

پیش از این در ۲۶ اکتبر سردار اعلام کرده بود که همهٔ دکانداران باید دکانهای خود را گشوده و در دکاکین حاضر باشند و کسانی که از این فرمان سرپیچند خانه و اموالشان مصادره و خودشان توقیف خواهند شد. گفته می‌شد که سردار خود را با ۲۰ روسپی که به شهر آورده بودند سرگرم می‌دارد. روستائیانی که سردار آنها را برای نبرد با محمدخان بلوچ به‌مزد می‌گرفت یك بار اضافی بر دوش مردم اصفهان به‌حساب می‌آمدند.

این دستور اجرا شد چون در ۲۸ اکتبر همهٔ دکان‌ها و بازارهای اصفهان باز شد. در همین روز سردار اعلام نمود که پایسه دو تائی به عنوان یك پایسهٔ معمولی پذیرفته می‌شود و مسکوکات طلا و نقره چه افغانی چه مربوط به دوران صفویان یکسان در جریان خواهند بود با نرخ مبادلهٔ یك دوکا در برابر ۱۵ محمودی بی‌آنکه کسی حق مطالبهٔ توفیر پول را برای سکه‌های خوب داشته باشد.

در این میان گردآوری پول به‌آهستگی و بی‌چون وچرا ادامه داشت. ارمنیان هنوز سهمیهٔ خود را نداده بودند از اینرو کتك می‌خوردند. در ضمن شایع بود که سردار می‌خواهد ۲۰٫۰۰۰ تومن دیگر از مردم اصفهان بگیرد. همچنین سردار در تدارك فراهم کردن وسایل جنگ آینده بود مانند قالب‌ریزی ۴۵ توپ و جز آن. در ۱۱ نوامبر نقاره‌خانه‌های اصفهان باز به صدا درآمدند چون نادر یکبار دیگر توپال‌پاشا سردار ترك را که خواستار صلح بود در کرکوك شکست داده بود. مردم عموماً این شایعه را باور نداشته می‌گفتند این دروغ برای آنست که هواخواهان شاه‌طهماسب مانند محمدخان بلوچ را گمراه کنند. هلندیان از منابع گونه‌گون

خبری، شایعاتِ ضد و نقیضی دربارهٔ نبرد نادر دریافت داشتند، و ارزیابی راست یا دروغ آنها ناممکن بود. سردار به رغم آنکه لاف شجاعت و دلاوری می‌زد احساس امنیت نداشت چون در ۱۴ نوامبر اعلان کرد که همهٔ سلاح‌های شخصی را باید نزد او آورند یا به سپاهیانش بفروشند و متخلف به مجازات مرگ خواهد رسید و اموالش ضبط خواهد شد.

در ۱۷ نوامبر سپاهیان سردار همهٔ اسبان، قاطران، خران را از صاحبانشان به زور گرفتند. و چون هوا سرد بود آنها همچنین خانه‌های مردم را در جستجوی نمد و پوشش هرچه بیشتر تاراج کردند. از اینرو مردمانی که از خانه‌هایشان بیرون می‌رفتند، نمدها و جامه‌هایشان را در خانه‌ها باقی می‌گذاشتند.

در ۱۹ نوامبر نقاره‌خانه‌ها به صدا درآمدند. گفته می‌شد که نادر به طور قطع توپال‌پاشا سردار ترك را در هم شکسته و سردار ترك درگذشته است. می‌گفتند که پسر توپال‌پاشا و چهار تن از سرداران ترك اسیر شده‌اند. ترکان ۱۵۰۰۰ کشته و ۱۲۰۰۰ اسیر داده بودند توپخانهٔ آنها به غنیمت گرفته شده و کرکوك ویران گشته بود. اما هیچکس این شایعات را باور نمی‌کرد. از ۲۰ نوامبر فرمان چراغانی عمومی و به‌صدا درآمدن نقاره‌ها صادر گشت. گفته می‌شد به سردار دستور داده شده که به واسطهٔ این پیروزی ۳۰٫۰۰۰ تومن از مردم اصفهان بگیرد. نقاره‌ها که مردم به آنها می‌خندیدند فقط درغروبگاه ۲۶ نوامبر از سروصدا بازایستاد. قلعهٔ کهن شهر نیز مرمت شد و به‌هریك از کارگرانی که توپها را قالب‌ریزی می‌کردند هر روزه یك من گندم، مزد می‌دادند. سردار همچنین قدغن کرد که زنان شوهردار از خانه‌هایشان قدم بیرون بگذارند. در ۲۵ نوامبر برای مردم اصفهان ۸۸۰۰ تومن باج وضع کرد که سهم ارمنیان ۷۰۰ و بانیان‌ها ۳۵۰ تومن می‌شد. همچنین مردم شهر زیر فشار قرار گرفتند تا توپهای ساخته شده را از شهر بیرون برند. در این میان ضبط اجباری چارپایان سواری و باری مردم یکنواخت ادامه یافت. همچنین گفته می‌شد که نادر فرمان داده که برای وضع

مالیات جدید در اصفهان بررسی شود و برطبق آن باجی افزون بر آنچه تا آنزمان می‌گرفتند، گرفته شود. به ارمنیان دستور داده شد که باید درطی ده‌روز سی اسب و قاطر، ۴۰ تفنگ چخماقی، ۴۰ شمشیر، قطار فشنگ، دبهٔ باروت بدهند. همچنین گفته می‌شد که کدخدایان اصفهان را به گروگان زندانی کرده‌اند تا مردم پول و تفنگ و چارپایان خواسته شده را بدهند. از آبادی‌های پیرامون اصفهان تا آنجا که در آن زمان مقدور بود اسب و خر بـه شهر آوردند.

سردار همچنین روستائیانی را که به خدمت سپاه‌خود درآورده بود اخراج کرد و جامه و تفنگ و هرچه به آنها داده بود باز‌پس گرفت. محصلانی مأمور شدند تا یك تومانی که به هر یك از آنان داده شده بود باز پس گیرند. در عین حال هر یك از ایشان ناگزیر می‌بایست ۱۲۰ تا ۱۵۰ محمودی اضافی به شادمانهٔ مرخص شدن خود بپردازد. سردار مقدار سربی را که با شتاب تمام از داروسازان و عطاران خواسته بود به ایشان پس داد و پول آنها را باز پس گرفت. همهٔ مردم شهر در زیر فشار محصلان که پول و چهار پا می‌خواستند در عذاب بودند. دستور سردار داير بر تعمیر باروهای شهر توسط مردم سرباری بر بار پیشین ایشان گشت. قلعهٔ شهر از ذخایر و تجهیزات لبالب شده بود و به روستائیانی که قادر به پرداخت باج نبودند دستور داده شد که درختان میوهٔ خود را بریده به عنوان چوب سوختنی بفروشند و پول آنها را به حاکم شهر بدهند. فان‌لایپزیگ نوشت: با این ترتیب سرانجام این شهر به بیابانی تبدیل خواهد شد. در ۳ دسامبر اغورلوخان[23] حاکم قزوین به اصفهان رسید. دوخان از قم و تهران او را همراهی می‌کردند. قرار بود محمدقلی‌بیگ نامی حاکم اصفهان گردد و اغورلوخان به عنوان کوتوال در قلعهٔ شهر بماند. در این میان به ضرب شلاق از مردم بیچاره باج می‌گرفتند. سردار همچنین همهٔ درآمد دکانهای رزازان یا برنج‌کوبان و گرمابه‌های شهر را درخواست کرد چنانکه برای صاحبان آنها یك

23- ugurlu khan

شاهی نماند. برای گرفتن خانه‌های مردم فشار و ستم زیادی به‌کار می‌رفت. هلندیان در این‌باره نوشتند این وضع تأسف‌آور و رقت‌انگیز است.

سردار که نمی‌خواست اموال مصادره‌شدهٔ کشته‌شدگان یا تنزیل مقام‌یافتگان را نگهدارد پارچه‌فروشان و فرش‌بافان را مجبور کرد که نقداً فرش‌ها و پارچه‌های مصادره شده را بخرند. آنانکه از خرید خودداری نمودند یا حتی بی‌میلی نشان دادند برای اینکه تغییر عقیده دهند زیر ضربات شلاق قرار گرفتند و جریمه نیز شدند. چون شایع بود که نادر افراد بسیاری را از دست داده دار و دستهٔ محمدخان بلوچ قدرت یافتند و چون کرمان درآستانهٔ تسلیم بود مردم اصفهان از ترس محاصره به ذخیرهٔ مواد خوراکی پرداختند. ذخیره‌کردن در قلعهٔ شهر نیز همچنان ادامه یافت چند تن از لوطیان که می‌خواستند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند در اصفهان توقیف شدند. سردار برای آمادگی بیشتر دستور داد که ۱۴۰۰۰ شمشیر بسازند.

مصادرهٔ چارپایان نیز بی‌وقفه ادامه یافت. ارمنیان ناچار شدند که سهمیهٔ باج خود را در ۸ دسامبر بپردازند. در این میان سردار دستور داد که ۶۰۰٫۰۰۰ من برنج نکوبیده از انبارهای غلهٔ شاهی شهر را به بهای هر من دو محمودی نقد به مردم بفروشند. مردم از کمبود و قحط و غلای احتمالی برنج در سال آینده هراسان بودند چون بخش اعظم شالیزارها از آنجا که شالیکاران نمی‌توانستند در آنها به‌کار پردازند خالی از کشت مانده بود. در این میان سپاهیان تازه‌ای به اصفهان درآمدند، از جمله مصطفی‌خان با ۵۰۰ مرد که گفته می‌شد دستور دارد به‌لران حمله‌کند. علاآقا[۲۴] حاکم گلپایگان نیز با ۲۰۰ سپاهی بشهر درآمد.

این سپاهیان مرتباً تجهیزات و ذخیره دریافت می‌داشتند چون سردار نیز پیوسته اعلان می‌کرد که قصد لشکرکشی دارد. وی برای گرفتن پول بیشتر در ۱۱ دسامبر بار دیگر مردم را مجبور کرد که از انبارهای غلهٔ شاهی هر من گندم را به مبلغ ۲۲ پایسه بخرند،

24- Ala agha

اما این بار آنان را مجبور ساخت که گندم‌های خریده شده را به بهای ۱۸ پایسه به او بفروشند.

در اصفهان از وضع نادر و محل استقرار او خبری نبود. آنچه ناامنی و تردید را دامن می‌زد این بود که سردار، گروهک‌های مسلحی را که برای شناسائی یا تنبیه اهالی یکی از آبادی‌ها از شهر بیرون فرستاده بود تازیانه زد و در این حال برخی از سپاهیان ترک‌خدمت کردند. بنابراین سردار عدهٔ محافظان پیرامون اقامتگاه خود را افزایش داد و نگهبانی از کاخ پادشاهی را فقط به عهدهٔ سپاهیان خراسانی گذاشت.

سردار بار دیگر در ۱۶ دسامبر برنج نکوبیده به زور در میان مردم توزیع کرد. سردار ارمنیان را مجبور کرد که ۵۰٫۰۰۰ من از این برنج‌ها را از قرار هر منی ۱/۵ محمودی بخرند. از دلالان اسب‌فروش ۵۰ اسب جریمه گرفت و افزون بر این آنها را مجبور ساخت که بیست سر از اسبان سالخورده‌اش را از قرار هر سر ۱۰ تا ۱۵ تومن بخرند.

در ۱۷ دسامبر سردار دستور داد که همهٔ خانه‌های داخل «دیوارهای افغان» تخلیه شود چون قرار بود محمدقلی‌بیگ روز ۱۸ دسامبر با ۶۸۰۰ سپاهی به اصفهان بیاید. وی اعلان کرد که اگر تا تاریخ ۱۷ دسامبر این خانه‌ها خالی نشود پس از این تاریخ هیچکس حق ندارد چیزی از این خانه‌ها بیرون برد. با اینکه جایگاه نمایندگی هلندیان در داخل حصار شهر قدیمی افغان بود اجازه یافتند که در خانهٔ خود بمانند. دستور داده شد که دیوارهای شهر افغان مرمت‌شده همهٔ سوراخ‌سنبه‌ها و ریختگی‌هایش تعمیر شود. بر فراز برج‌های آن توپهایی مستقر شد، نگهبانانی دیوارهایش را زیر نظر گرفتند و در خندق پیرامون آن آب انداختند. کار تعمیرات را می‌بایست. خود سپاهیان انجام دهند.

مردم را گریان از خانه‌هایشان بیرون می‌راندند، اما مقامات حکومتی پی در پی به حساب مردم میهمانی‌هائی ترتیب می‌دادند و به ریش آنها می‌خندیدند. یکی از آدم‌های محمدقلی‌بیگ که

عموی نادر است پیشاپیش به شهر درآمد تا خانهٔ معیرباشی را برای اقامت او مهیا سازد. سردار به سپاهیانش دستور داد که به خواجو روند و در آنجا خانه‌ای را برای اقامتگاه او آماده کنند.

در ۱۹ دسامبر سردار دستور داد که دکانهای پارچه‌فروشان را خالی کنند چون می‌خواست که در ۲۱ دسامبر حرکت کند. در همانروز محمدقلی‌بیگ با سیصد سوار که قیافه‌های فلاکت‌باری داشتند به شهر درآمد. در ۲۱ دسامبر در حدود ۳۰۰۰ سپاهی کرد به شهر رسید. و روز بعد سردار روستائیانی را که برای سپاهیگری استخدام کرده بود مرخص کرد و هرچه داشتند از آنها باز پس گرفت. وی همچنین به مردم اجازه داد که به خانه‌هایشان باز گردند. در ۲۳ دسامبر سردار از مردم اصفهان ۲۰۰۰ سر اسب مطالبه کرد و در همین زمان از مردم آبادی‌ها خواست که ۱۰۰ر۰۰۰ من کاه و همین مقدار هیزم و نیز همهٔ مالیات‌هایشان را به صورت غله به قلعهٔ شهر بیاورند. سپاهیانش با سختگیری و فشار زیاد رفتار کردند. زنان مردم را ربودند و در حین ورود به خانه‌های مردم هرچه توانستند دزدیدند.

در ۲۵ دسامبر سردار دستور داد که ۲۰۰۰ تفنگ بزرگ چخماقی جزایری[25] بسازند هزارتای آنها زرنشان و صد تای دیگر سیم‌نشان بود که گفته می‌شد برای شاه است. در ۲۶ دسامبر بار دیگر سردار خانه‌های مردم را برای سکونت ۱۱۰۰ مرد از بغداد که فرماندهی آنها با پسر بیستون‌خان بود تصرف کرد. هنوز ذخایر و تجهیزات به قلعهٔ شهر آورده می‌شد. سپاهیان تازه وارد کاروانی را درقمشه تاراج‌کردند. سردار اعلام‌کرد که‌تا شش‌روز دیگر راهی شیراز خواهد شد و بعنوان نخستین منزل در نقل مکان خود خانهٔ میرزا غلامرضا را انتخاب خواهد کرد.

در ۲۷ دسامبر پس از آمدن چاپاری از سوی نادر، سردار محصلان را به آبادی‌ها فرستاد تا مالیات‌ها را جنساً به گونهٔ غله بگیرند و با شتاب آنها را به قلعهٔ شهر بیاورند. او همچنین اعلام کرد که فردا همهٔ سپاهیان باید از اصفهان بیرون روند و

25- Jazayeris

شهر اصفهان باید برای سپاه اردوبازار تدارك ببینند. در این میان سوزاندن درها و پنجره‌ها و تصرف عدوانی خانه‌های مردم ادامه یافت. هلندیان پیشگوئی کردند که برف و باران شهر را یکباره ویران خواهد ساخت. افزون بر این شایع بود که نادر اصفهان را به عنوان «الله‌داد» به سپاهیانش خواهد بخشید.

در ۲۹ دسامبر توپها را از شهر بیرون بردند. اما سردار چهار روز دیگر رفتن خود را به تعویق انداخت و در خواجو ماند در ۳۱ دسامبر سردار دستور داد که به مبلغ ۵۰۰٫۰۰۰ محمودی برنج نکوبیده در میان مردم توزیع شود. از این مبلغ ارمنیان می‌بایست ۵۰٫۰۰۰ محمودی به قیمت هر من ۱۴ محمودی بپردازند. گفته می‌شد که علت تأخیر سردار در عزیمتش اینست که نمی‌تواند دوری روسپیان اصفهانی را تحمل‌کند. افزون براین می‌ترسید به محض آنکه پای از شهر بیرون نهد مردم دروازه‌ها را به روی او ببندند.

در یکم ژانویهٔ ۱۷۳۴ خبر رسید که نادر با عثمانیان صلح کرده است، فردای آنروز سردار بر اسب برنشست و در این حال نگهبانان دروازه‌های شهر دو برابر شدند. شمارهٔ سپاهیانش ۸٫۰۰۰ تن بود و گفته می‌شد که ۴٫۵۰۰ روسپی که جامهٔ مردان پوشیده‌اند همراه سپاهند. جا به جایی توپهای سنگین دشوار بود از اینرو آنها را به قلعهٔ شهر باز گرداندند.

در ۹ ژانویه حاکم جدید اصفهان مسلمانان شهر را از نوشیدن عرق و شراب منع کرده دستور داد که برای پیروزی نادر به نماز و روزه پردازند. او نیز به ضرب تازیانه، مردم را ناگزیر به خرید برنج نکوبیده کرد و در همین احوال علوفه و علیق و خوراك پیوسته به قلعهٔ شهر آورده می‌شد. بسیاری از درختان چنار باغ پادشاهی را برای استفاده‌از چوب آنها بریدند. در ۱۱ ژانویه نیز اعلان شد که بی‌اجازهٔ حاکم مسلمانان حق ندارند که مهمانی یا جشن عروسی برپا دارند. حتی برای دفن اجساد مردگان نیز اجازه لازم بود و مردم برای هر جنازه می‌بایست ۵ محمودی به حاکم بدهند. حکم شد که بانیان‌ها عرق و شراب ننوشند و از

آوردن زنان به کاروانسراهای سکونتگاه خود و تفریح با آنها، خودداری کنند.

چون شایعات ضد و نقیض بسیاری بر سر زبانها بود حاکم شمارهٔ کارآگهان را افزایش داد تا دریابد که چه گروههائی هواخواه چه کسانی هستند.

در ۲۸ ژانویه کاخ پادشاهی تعمیر، تنظیف، جاروب و فرش شد. در یکم فوریه به همهٔ مستوفیان حکم شد که با صورتحساب‌های فارس به شیراز روند. محمدقلی‌بیگ در مقام حکومت اصفهان تأئید شد در این حال به دیگر حاکمان مانند اغورلی بیگ[۲۶] دستور داده شد که به سر پست‌های خود باز گردند. با اینکه بسیاری باور نداشتند که محمدخان بلوچ شکست خورده است نشانه‌های بسیاری حاکی از این شکست وجود داشت. در ۴ فوریه دستور داده شد که در همهٔ باغهای اصفهان شبدر و جو بکارند تا هنگام ورود نادر به شهر چارپایان سواری و باری او تغذیه شوند. در ۱۶ فوریه بخشی از اردوبازار نادر پیشاپیش به اصفهان آمد.

اما هنوز عملیات جنگی به‌پایان نرسیده بود چون از ۱۷ فوریه چاپارانی که از شیراز آمده بودند دستور داشتند که صنعتگران توپ ریز گرد کنند. در این حال روز بعد داروسازان و عطاران را در زیر چوب و فلك ناگزیر کردند که ۳۰۰ من قلع و سایر مواد مورد نیاز توپ‌ریزی را تحویل دهند. گفته می‌شد که این کار لازم است چون از رودخانهٔ میان شوشتر و کهگیلویه با توپهای سنگین نمی‌توان گذر کرد.

با اینکه پیروزی نادر در ۱۹ فوریه اعلان شده بود. او در ۲۵ فوریه به حاکم اصفهان دستور داد که هرچه زودتر ۵۰۰۰ تومان پول نقد با شماری سپاهی و اسب برای او بفرستد. در ۲۷ فوریه فرمانی از نادر به اصفهان رسید دایر بر اینکه آن پول به گونهٔ هدیه به ملایان داده شود.

پس از آن در سوم مارس فرمانی دیگر از نادر به اصفهان رسید که بقیهٔ مالیاتهای شاهی در اصفهان گردآوری و تا نوروز

26- ugurly Beg

به قزوین آورده شود. در فرمان مقرر شده بود که مالیات نقدینه به گونهٔ نقد و مالیات جنسی به گونهٔ جنس گرفته شود. افزون بر این همهٔ حاکمان، وزیران و دیگر مقامات همهٔ‌شهرها می‌بایست در قزوین گرد آیند. در ۶ مارس فرمان دیگری رسید که در همهٔ نواحی قرق و باغ‌ها برای چارپایان باری نادر شبدر کاشته شود. وی همچنین فرمان داده بود که همه لران ساکن آبادی‌های پیرامون اصفهان به خراسان کوچانده شوند و آبادی‌هایشان را آتش زده، نابود کنند. چراغ‌بیگ، داروغهٔ پیشین اصفهان مأمور این کار شده بود، جانشین او مین‌باشی عسکر نام داشت که او نیز داروغهٔ چهارمحال بود.

نادر همچنین به جز چارپایان باری فکر سایر جانوران را هم کرده بود چون در ۲۰ مارس به اصفهان فرمان رسید که در حومهٔ اصفهان دو برابر پیش شالیکاری شود، چرا که در شیراز در پی شورش‌ها بسختی دیگر کشت و کاری انجام شده بود. در ۲۷ مارس فرمان رسید که از هر سر گوسفند، مادیان، گاو و ماچه‌خر هر سال به ترتیب خراجی به مبلغ ۵ محمودی، ۳ تا ۴ محمودی و ۴ محمودی گرفته شود.

گزارش شد که نادر مشاعر خود را از دست داده است زیرا به‌نظر می‌رسید که عطش خونریزی او سیری‌ناپذیر است چه گزارش شده بود که در شیراز و نقاط دیگر بسیاری از خلایق را کشته است. نادر پس از بازگشت از شیراز به اصفهان جنایت‌های بسیار مرتکب شد. ۴۰۰۰ خانواری را که از شیراز می‌خواستند به خراسان کوچ دهند چون نتوانستند همگام با سپاهیان او راه بپیمایند فرمان داد که پی‌زانوانشان را قطع‌کردند و در میان راه رهایشان کرد تا نابود شوند (واك ۲۵۸۴ برگ ۲۰۱۴).

همچنین نادر به نوشیدن الکل معتاد شده و به سپاهیانش نیز اجازهٔ نوشیدن شراب داده بود. وی به روسپیگری میدان فراخ داده و به سپاهیان خود روسپی‌بازی را به عنوان یك کار خوب توصیه کرده بود. پس شاید این شایعه راست باشد که گفته می‌شد

مردی در اصفهان روسپی‌خانه‌ها و شرابخانه‌ها را سالانه به ۵۰۰۰ تومن اجاره کرده است. هلندیان برای اثبات میزان فساد اخلاق او گزارش دادند که گفته است: «خدا کیست من همهٔ زنان را ملك عام اعلام کرده‌ام!» (واك ۲۳۲۳ برگ ۹۸۸ـ۹۸۵).

نادر پس از بازگشت به اصفهان اخاذی و کشتار بسیاری از مردم را آغاز کرد و این کارها مشغولیات روزانهٔ او گردید. او همچنین دختران ارمنی را برای کامیابی و شهوترانی به زور از جلفا نزد خود می‌آورد.

نادر در ماه مه ۱۷۳۴ ایرانیان را از برپاداشتن عزاداری سالانه و حسن و حسین گفتن بازداشت. گفته می‌شد که در هنگام صدور این فرمان به عالمان گفته است‌که: «اگر این‌مردم به‌واسطهٔ اعتقاد به این دوتن که بزحمت در دوران عمر خودشان کاری انجام داده‌اند، آماده‌اند سرهای خود را خونین و بدنهایشان را آزرده سازند و کارهائی از این دست کنند، من می‌ترسم که اگر بمیرم برای خاطر این همه کاری که برایشان کرده‌ام خودکشی کنند». (واك ۲۵۸۴ برگ ۱۶ـ۲۰۱۵).

نادر نسبت به‌جامعهٔ بانیان‌ها که در این زمان شمار آنها در اصفهان فقط به‌سیصد مرد می‌رسید ملایمت پیشه ساخت. شمارهٔ اینان در زمان شاه طهماسب بالغ بر هشتصد تن بود. حاکم اصفهان ۲۵۰ تومان جزیه به‌میزان سالهای پیش از ایشان‌مطالبه کرد که به‌او اعتراض کردند. آنگاه نادر درطی‌فرمانی مقررداشت که از هریك از بانیان‌ها سالانه بیش از ۵۰ محمودی گرفته نشود و از همه مالیات‌های فوق‌العاده معاف باشند. در ۸ مه بار دیگر معیرباشی به‌حکومت اصفهان برگماشته شد. (واك ۲۳۲۳ برگ ۱۱۰۰).

در ۱۴ ژوئن ۱۷۳۴ نادر از اصفهان راهی همدان شد و در سر راه خود هرچه آبادی و شهر بود تاراج کرد و ویران ساخت[۲۷] او حتی به‌پسران تکلیف می‌کرد پدران خود را بکشند و

۲۷ـ شاید این امر برائر همراهی‌هائی بوده است که درگزینی‌های این نواحی به محمود افغان کرده بوده‌اند. م.

چنانچه سرپیچی می‌کردند آنها را می‌کشت (واك ۲۵۸۴ برگ ۲۰۱۷).

بااینکه نادر اصفهان‌را ترك‌کرده‌بود، شهرهنوز نمی‌توانست آزادانه نفس بکشد. چون در ۳ ژوئیه معیرباشی ۱۰۰۰ نفر شتر مطالبه کرد که ناگزیر می‌بایست آنها را از مردم بگیرد اینست که شترداران را مجبور کرد که شترانشان را نیمه‌بها به‌او بفروشند و مجبورشان کرد که به‌کاروانان آینده چیزی نگویند تا آنها بازنگردند. (واك ۲۳۲۳ برگ ۲۰۲۷ـ۲۰۲۲).

در ۱۵ نوامبر نادر معیرباشی را احضار کرد و فارس‌علی‌بیگ را به‌عنوان نایب او برگماشت. در این اثنا در اصفهان برای تشکیل مجلس ملی نوروز در قزوین تدارك می‌دیدند. برای این‌کار چادری بزرگ به‌درازای چهارصد گز و نیز جامه‌های زرین شراب هریك به‌ارزش ۲۰۰ تومان آماده شده‌بود. دراین اوان رضاقلی پسر نادر باگنج‌های جواهراتش درتهران بود. گفته می‌شد که غرض از تشکیل این مجلس اینست که نادر به عنوان سپهسالارایران وپسرش به‌عنوان‌اعتمادالدولهٔ شاه‌عباس‌سوم اعلام گردد. قرار بود که شاه‌عباس سوم هم از مازندران به‌مجلس آورده شود.

در این میان مردم اصفهان ناچار بودند که برای پیروزی بدست‌آمده در شیروان خراج دهند. حسن‌خان‌بیگ نامی برای این منظور با ۱۰۰ محصل به‌اصفهان آمد تا ۳۶۰۰۰ تومان گرد کند که از این مبلغ ۹۰۰۰ تومن سهمیهٔ اصفهان و توابع می‌شد. مردم اصفهان همهٔ وسایل خانگی خودشان را به بهانهٔ اینکه می‌خواهند باخانوادهٔ خود به‌زیارت مکه بروند، می‌فروختند. اما نادر به‌مقامات شهرها و قصباتی که مردم اصفهان در راه زیارت می‌بایست از آنها بگذرند فرمانهای اکید صادر کرد که آنها را از رفتن به‌زیارت بازداشته به‌زور به‌اصفهان بازگردانند. (واك ۲۳۵۷ برگ ۴۷ـ۱۱۴۳). نادر که در اثر سرما و خستگی بیش از ۹۰ درصد از اسبان و دیگر چارپایان سواری و باری خود را در گنجه از دست داده بود سخت به‌این پول نیاز داشت. وی بدنبال

گلوله و باروت و دو قالب ریز توپ فرستاد، و برآن بود که یك گلولهٔ توپ بسیار سنگین به‌وزن ۱۶ مـن شاه در اردوگاه خـود قالب‌ریزی نمـوده در بمباردمان‌هـا از آن استفاده کند. (واك ۲۳۵۷ برگ ۱۲۲۷).

میرزاتقی‌که در ۳ ژوئن۱۷۳۵ برای‌پیوستن به‌نادر اصفهان را ترك کرده بود در ۷ ژوئن بازگشت. در میان راه فرمان یافته بود که فقط منشیان خود را نزد نادر فرستاده و خود به شیراز بازگردد تا سال آینده که نادر در قزوین خواهد بود او را احضار کنند.

چاپاری که از دربار بازمی‌گشت به دیلماج هلندیان گفت که نادر برای مقابله با ترکان که به‌کمك گنجه می‌آمده‌اند فقط با ۱۲۰۰۰ سپاهی آمده بود. در آنجا بوی‌تعفن به‌سبب‌لاشهٔ جانوران سخت آزاردهنده بوده و در عین حال طاعون همه‌گیر شده است. در سپاه وسایل کمیاب و گران بود در همین حال بنا به اطلاعاتی که بانیان‌ها از گزارش‌های شغلی دریافت کـرده بودند لـزگیان (سرخای)[28] جان تازه‌ای یافته در تدارك حمله به‌شیروان و تسخیر مجدد آن بودند.

نادر پس از ورود به قارص عبدالله پاشا را که با بسیاری از زنان گنجه به‌آنجا گریخته بود، شکست داد و توپخانهٔ او را که از قلعهٔ شهر شلیك می‌کرد تصرف کرد. پس از آن عبدالله پاشا به‌قلعه پناه برد، نادر سه‌روز قلعه را در محـاصره داشت، اما عبدالله در همانجا ماند. نادر برآن بود که عبدالله می‌تواند مدت یکسال در آنجا دوام بیاورد ولی چون نادر نمی‌توانست تا آنزمان به‌محاصرهٔ خود ادامه دهد برآن شد کـه به‌ایروان برود. امـا هنوز چندان دور نشده بود که شنید فولاد پاشا و دو پاشای دیگر همراه با سپاهی گران مرکب از پیاده و سواره‌به‌یاری‌عبدالله پاشا می‌آیند. بنابراین عبدالله پاشا جان تازه‌ای یافته از قلعه بیرون آمد تا به‌سپاهیان به‌یاری آمده بپیوندد این‌دو نیروی بهم پیوسته

28- (Borgaas)

تا چهار بلوك ذیجوان(؟) [Carbalagh Dheejaawoon]* بسختی نادر را تعقیب کردند در اینجا دو سپاه دریکشنبه ۲۷ محرم ۱۱۴۸ به نبرد پرداختند. نادر با کشتن ۳۰۰۰۰ مرد و بیست تن از فرماندهان مانند پاشایان و degh پاشایان وگرفتن ۵۰۰ اسیر آنها را بسختی شکست داد. عبدالله پاشا در حین گریز توسط رستم بیگ به قتل رسید. نادر سر عبدالله پاشا را با سر سارو مصطفی حاکم دیاربکر و داماد سلطان عثمانی که در حین گریز توسط جلیل بیگ کشته شده بود به پیکرهایشان بازگرداند و جنازه‌های آنان را به ترتیب به قلعهٔ قارص و ایروان فرستاد. نادر همچنین شمار زیادی اسب، شتر، الاغ و سلاح‌های سبك بدست آورد. وی در ۵ صفر[۲۹] مظفر ۱۱۴۸ برابر با ۲۷ ژوئن ۱۷۳۵ خبر این پیروزی را به‌آگاهی میرزاتقی که در چهاربلوك دهیرجه (؟) [D'heerje] بود رساند. (واك ۲۳۵۷ برگ ۱۵ـ۹۱۳).

در ۱۷۳۵ ــ ۷ ــ ۵ چاپاری به‌طور ناشناس از سوی نادر به کرمان نزد سردار طهماسبقلی‌خان آمد. گفته می‌شد نادر دستور داده که هرچه زودتر پیر محمدخان و سپاهیانش از هرات به نادر بپیوندند. نیز گفته می‌شدکه ۴۰ چاپار برای بسیج ۳۰۰۰۰ سپاهی به‌مشهد و توابع آن رفته‌اند در ۱۷۳۵ـ۷ـ۱۰ سه چاپار با فاصلهٔ اندك یکی پس از دیگری برای بسیج ۲۰۰ سپاهی به اصفهان آمدند اینان می‌بایست بی‌درنگ بازگردند. بنابراین باور براین بود که پیروزی نادر در کاسان(قارص؟) چندان بزرگ نبوده است.

پس از ۹ ماه محاصرهٔ گنجه فرمانده آن گفت که اگر نادر می‌خواهد به قلعه دست بیابد باید نخست عبدالله پاشا را که شش

۲۹ـ کلمه «صفر» در متن نیامده است. م.

* مینورسکی «تاریخچه نادرشاه» ترجمه رشید یاسمی چاپ دوم ۱۳۵۶ ص ۵۱ این محل را «دشت باغاورد» (در زبان ارمنی اغوارد، اغورد. و در فارسی بیشتر این محل را مرادتپه می‌نویسند) می‌داند. در ضمن تاریخ وقوع جنگ را ۲۶ محرم (۱۸ ژوئن ۱۷۳۵) و شمار کشتگان سپاه عثمانی را ۵۰/۰۰۰ تن می‌نویسد. م.

ماه پیش با ۱۵۰۰۰۰ مرد به خسان[۳۰] (Chassan) آمده است از آنجا براند وگرنه من تا بآخر در دفاع پافشاری‌خواهم نمود. نادر برآن شد که به‌عبدالله حمله کند. او سرداران‌خود را واداشت تا سوگند یاد کنند چنانچه نادر بمیرد یا شکست خورد نزد شاه طهماسب رفته برای او نیز سوگند وفاداری یادکنند. نادر ۸۰۰۰ مرد را برای جلوگیری از شبیخون ترکان درصورت شکست خود ــ مأمور کرد و در ۸ ژوئن با ۲۵۰۰۰ مرد به‌قصد عبدالله روان‌گشت. او ۱۲۰۰۰ مرد در گنجه باقی گذاشت و ۱۶۰۰۰ تن به‌سرکردگی خان‌جان به گرجستان فرستاد تا خطوط تدارکاتی دشمن را قطع کنند. اندکی‌بعد نادر باز به‌دنبال‌خان‌جان فرستاد تا در خسان[۳۰] (Chassan) به‌او بپیوندد زیرا که وختانگ میرزا کـه با ۳۰۰۰۰ سپاهی روس در دربند[۳۱] بود این مطلب را خواسته بود. اما نادر پیش از آنکه خان‌جان به اردوی او برسد عبدالله را شکست داد. عبدالله نخست به قلعه پس نشست. نادر با قطع خطوط ارتباطی قلعه می‌خواست عبدالله را به جنگ وادارد. ۵۰۰۰۰ مرد از قلعه ناگهان حمله را آغاز کردند و در ظرف سه ساعت درهم شکسته شدند و در این نبرد سپاهیان فراوانی از دو سو کشته شدند. آنگاه عبدالله به‌قلعه گریخت و چشم به‌راه نیروی کمکی که در راه بود ماند. (واك ۲۴۱۶ برگ ۲۱۰۴ــ۰۸).

نادر پس‌ازپیروزی در خسان[۳۰] (Chassan) درانتظار سپاهیان تازه‌نفس‌کمکی و برای‌تنگ‌ترکردن حلقهٔ‌محاصره‌گنجه، با ۱۲۰۰ مرد به ایروان که در ۵ میلی قلعه بود رفت. عبدالله پاشا که از این امر آگاهی یافته‌بود برآن شدکه به نادرحمله کند، او سپاهش را به چهاربخش کرد تا از همه‌سو به‌نادر بتازد و زنده دستگیرش کند. برخی از گریختگان به‌موقع به‌نادر خبردادند. چون نادر دید که راهی برای عقب‌نشینی باقی نمانده همهٔ زنان، کودکان، اردوــ بازارچیان و دیگران را با ۷۰۰۰ سپاهی پیاده از آنجا روانـه ساخت و فقط سواره‌نظام را با خود نگهداشت. وی وضع دشوار

۳۰ــ قارص؟

31- Derbend

خود را برای آنها تشریح کرد و گفت «سه راه بیشتر باقی نیست **مرگ، اسارت یا پیروزی. به‌من نشان دهید که مردانی هستید که مرگ را براسارت ترجیح می‌دهید من شما را همچون پدری رهبری خواهم‌کرد وجانم را مفت نخواهم باخت.»** سواران سوگند یاد کردند: «مرگ را بر تسلیم‌شدن ترجیح می‌دهیم!» آنگاه نادر به سواران فرمان داد که بار و بنهٔ سنگین خود را بدور افگنده با شمشیرهای آخته بی‌آنکه گلوله‌ای شلیك کنند به‌گران‌ترین سپاهی که توسط دو سردار ترك عبدالله و مصطفی پاشا رهبری می‌شدند بتازند. سواران نادر هرکه را درسر راه یافتند ازدم شمشیر گذراندند و تقریباً تا سراپرده‌های دو سردار ترك پیش تاختند. و آن هردوان زخمهای وخیم برداشته بودند و این امر در سپاه‌ترك اغتشاش افگنده هرچه داشتند ازجمله پیکرهای بی‌جان پاشایان را فرو گذاشته گریزان به قلاع قارص و ایروان پناه بردند. گفته می‌شد که ۵۰۰۰۰ تن از سپاهیان ترك کشته شده و از آن نادر فقط ۷۰۰ مرد ازپای درآمده بودند. نادر جنازه‌های پاشایان را به‌ایروان فرستاد و می‌گفت من نمی‌دانم ترکان چگونه جنازه‌های کشتگان‌خودرا به‌خاك‌سپرده‌اند (واك ۲۴۱۷ برگ ۸۴ـ۳۰۸۱).

بااینکه نادر ترکان را در قارص شکست داد گفته می‌شد که طاعون همه‌گیر گنجه موجب شده که نادر دست از محاصرهٔ شهر بازدارد و نیز شایع بود، خان‌جان که اینك به‌نام پدربزرگش اصلان‌خان نامیده می‌شد تفلیس را بازپس گرفته است. خان‌جان با ده هزار مرد از جمله بسیاری از بزرگان گرجی به تفلیس فرستاده شده بود تا آنجا را از ترکان بازپس گیرد. (واك ۲۴۱۶ برگ ۱۲ـ۲۲۱۱، برگ ۲۰۶۵ واك ۲۳۵۷ برگ ۱۱۴۲).

از آن پس شایع شد که ممکن است با ترکان مصالحه شود و شاه‌طهماسب به پادشاهی بازگردد. به‌سبب این رویداد نامنتظر، هواخواهان شاه‌طهماسب تدارکات نادر را برای تشکیل یك مجلس ملی موجه شمردند. زیرا در این مجلس بنا به شایعات نادر، شاه پیشین را دوباره به تخت می‌نشاند اما هلندیان این شایعه را باور

نداشتند. گفته می‌شد که نادر از شاه پیشین پوزش و اجازه خواهد خواست که علیه تایمنی‌ها که با افغانان غلزائی قندهار متحد شده و سردار او طهماسبقلی‌خان را شکست داده بودند به‌جنگ‌پردازد. به همهٔ بزرگان کشور دستور داده شده بود که در حوالی نوروز در قزوین گردآیند، انتظار می‌رفت که جمعاً ۱۲۰۰۰ تن‌بشوند. تنها از اصفهان قرار بود ۳۰۰ تن‌مانندشاهزادگان (یعنی‌دخترزادگان پادشاهان صفوی) همهٔ ملایان مهم، حاجیان و اهالی معتبر در مجلس حاضر باشند. اینست که هلندیان گمان کردند که نادر در قزوین خود را شاه خواهد خواند. نادر سفارش داده بود که قالی مسند بسیار گرانبهائی از زر ناب و مروارید ببافند. برای این کار مرواریدشناسانی به بحرین اعزام داشته بودند. قرار بود در چهارگوشهٔ قالی چهار قطعه طلا تعبیه شود. ارزش کلی قالی بالغ بر ۲۰۰۰۰ تومن معادل ۸۵۰۰۰۰ فلورین هلند بود. عطش سیری‌ناپذیر نادربرای پول‌که بازرگانی‌اصفهان راتقریباً‌یکبارگی فلج کرده‌بود یکبار دیگر در آغاز اکتبر ۱۷۳۵ خودنمائی کرد. در این تاریخ او فرمان داد که میراث بانیان‌هائی که در ۱۲ سال اخیر وارثی نداشته‌اند مصادره شود. قرار شد که از میراثهائی نیز که وارثان آنها حی و حاضر بودند ده درصد به‌شاه پرداخته شود. (واك ۲۴۱۶ برگ ۶۵ـ۲۲۵۵).

تدارکات برای مجلس قزوین ادامه داشت و در ۱۷۳۶ دیگر کسی از به‌پادشاهی رسیدن مجدد شاه‌طهماسب سخنی نمی‌گفت. در اواخر این سال بسیاری از مدعوین به قزوین رفته بودند و قرار بود بقیه در ماه دسامبر آنجا باشند. مدعوین نسبت به ماهیت مجلس احساس گنگی داشتند چرا که از مقاصد نادر آگاه نبودند و نمی‌دانستند چه‌واکنشی باید داشته باشند بنابراین همگی برآن شدند تا راه امان در پیش گرفته جز آری و نه در مواقع مناسب سخنی نگویند. نادر خلعت‌های بسیار سفارش داده و به‌آغا کمال فرمان داده بود که زنش شاهزاده خانم را به کاشان آورد. ترکان ایروان، تفلیس و گنجه را به‌نادر واگذاشته بودند و احمدپاشا قول داده بود که به‌سلطان عثمانی پیشنهاد خواهد کرد که با نادر

پیمان آشتی ببندد. نادر تمام سکنهٔ شماخی را از این شهر کوچانده و به‌آنها فرمان داده بودکه درچهارمیلی آنجا درناحیه‌ای باتلاقی برای خود شهری تازه بنا کنند. هلندیان این کار را مرگی محتوم و جانورگونه برای اهل شماخی تفسیر کردند.

نادر تا پایان نوامبر تمام سرزمین‌های ازدست رفتهٔ ایران را بجز قندهار دوباره تسخیر کرده بود. اما این پیروزیها به‌معنی آرامش داخلی این سرزمین‌ها نبود. زیرا بختیاریان‌که مدت‌زمانی نسبتاً آرام به‌نظر می‌رسیدند ۳۶۰۰ سپاهی خراسانی را که علیه ایشان فرستاده شده بود شکست داده بودند و از آن پس به اعمال دشمنانه ادامه می‌دادند. (واك ۲۴۱۶ برگ ۹۱ــ۲۲۸۸ برگ ۲۳۱۸).

یك ماه بعد بار دیگر امید صلح و آشتی از میان رفت. زیرا که ترکان با لزگیان که ۳۰۰۰۰ تاتار هم به‌آنها پیوسته بودند متحد شده بودند اما نادر همگی ایشان را درهم شکست چنانکه ۱۲۰۰۰ تن از ایشان به‌قتل رسیدند و آنگاه به‌آشتی تن دردادند. مدعوین جدید مجلس شاهی از اصفهان گذشتند. اما محل انعقاد مجلس دیگر مشخص نبود. برخی جایگاه تشکیل آنرا قزوین و پاره‌ای چول‌مغان[۳۲] می‌دانستند (واك ۲۴۱۶ برگ ۱۰ــ۲۳۰۹). در ماه مارس مسجل شد که جایگاه تشکیل مجلس چول‌مغان است چون نمایندگان ارسالی نادر به‌صوبه‌تته[۳۳] (Thatta) در ۲۲فوریه با اموال محمدعلی‌خان به اصفهان بازگشته و به‌سوی چول‌مغان روانه شدند. نمایندگان مذکور در ملأ عام به‌ستایش از هلندیان و تقبیح انگلیسیان پرداختند. خبر رسید که میرزاتقی برنادر نفوذ یافته و بنابراین برادر خود را به‌عنوان حاکم گرمسیرات برگماشته است.

محمدقاسم‌بیگ فراش‌باشی برای برداشتن سیاهه‌ای از بقایای چادرها، قالی‌ها و مانند آن در فراشخانه، به اصفهان آمد. او به‌هلندیان گفت که مجلس در نوروز تشکیل می‌شود و دو هفته

۳۲ــ در متن چال مغان آمده است. م.
۳۳ــ تته پایتخت قدیمی سند (پاکستان امروز).

بعد تصمیمات گرفته‌شده درآن اعلام خواهدشد. هنوز نیاز به‌پول کاستی نگرفته بود و ارمنیان از آنجا که سهمیهٔ خود را نپرداخته بودندهنوز مورد آزار قرارمی‌گرفتند بانیان‌ها هم بدآوردند چون نادر فرمان پیشین خود را دربارهٔ میراث‌های ایشان لغو کرده بود.

نادر سرانجام باقیماندهٔ مقاومت گرجیان و لزگیان را در قفقاز درهم شکست. و برای تضعیف پایداری ایشان ۵۰۰ تن از مردم آبادیهای پیرامون ادمیادزین[۳۴] را به‌خراسان کوچ داد و در آنجا برای آنان کلیساهائی بنیان نهاد.

نخست‌خانواده‌های‌ارمنی ازساوه فراتر نرفتند، آنها ناگزیر شدند که به‌دستور مقامات بالا در همانجا بمانند. بعد معلوم شد که نادر می‌خواسته آنها را به‌خراسان بفرستد ولی بسیاری از آنان به‌سبب فلاکت‌عظیمی که دچارشان شده‌بود مانند جانوران جان دادند زیرا که هرروز فقط یك‌من شاه نان بد به‌آنها داده می‌شد و یك یابو که خرت و پرت خود را برآن بگذارند.

در نتیجهٔ این‌کارها بسیاری از بردگان ارمنی ودیگر مسیحیان در اصفهان فروخته شدند. بخشی از آنها را همکیشانشان به بهای هرتن ۱۰ تا ۱۲ تومن خریدند. در پایان ماه فوریه نادر توانست گرجیان و لزگیان را منقاد کند. از پسر سرخای (Sorgaas) در دربار با احترام زیاد پذیرائی شد و نادر برای مستحکم‌ساختن پیوند اتحادشان دختر او را بزنی‌گرفت. طهماسب‌خـان جلایر نیز پس از پیروزی نمایانی بـر ازبك، بلـوچ و تایمنی‌ها در آذربایجان به‌نـادر پیوست. (واك ۲۴۱۶ برگ ۲۳۸۵ـ۲۳۶۱ برگ ۲۵۰۸).

هلندیان به‌وسیلهٔ چاپاران خود دریافتند که نادر در عید فطر سراپردهٔ خود را برافراشته است و مجلس خود را هم در همانجا تشکیل داده ایلچی ترك گنجعلی پاشا و ایلچی روس کالیچکین[۳۵] را به‌پیشگاه پذیرفته است.

در آن مجلس همچنین یك ایلچی بلوچ از بالای قندهار و نیز

34- Edmiadzin
35- Galitskin

چندین اسقف از اوچ‌کلیسا حضور داشتند. هلندیان نوشتند که نادر برای جلب نظر مدعوین ۱۲۰۰۰ غلام و کنیز (ارمنی، گرجی، ترك، داغستانی) را میان آنها توزیع کرده است.

او همچنین فرمان داده بود تا ملاباشی را خفه کنند و مدعی شد که این مجازات برای آن بود که ملا خیلی دیر آمده بود. بنا به گفتهٔ چاپاران واك دلیل واقعی خفه کردنش این بود که (او مخالفت نموده بود)[۳۶] در آن مجلس نادر از مدعوین خواسته بود که هرکه را خودشان می‌خواهند به‌شاهی برگمارند زیرا که می‌خواهد بقیهٔ عمر را در کلات به‌عبادت بگذراند. آنگاه مجلسیان گفته بودند که ما هیچکس را جز تو نمی‌خواهیم زیرا تو حامی و نگهبان مائی. عقیده برآن بود که در نوروز این موضوع فیصله خواهد یافت. چون باب عالی اعلام کرده بود که می‌خواهد با شاه آشتی کند نادر عبدالباقی‌خان را به ایلچی‌گری در دربار باب عالی برگماشت همراهان ایلچی عبارت بودند از میرابوالقاسم[۳۷]، سید صدیق افغان بدنهاد و برخی از ملایان مهم. (واك ۲۴۱۶ برگ ۹۸ـ۲۳۹۳).

نادر در مجلس چول‌مغان از مدعوین خواست که پادشاهی برای خود برگزینند زیرا به‌قول خودش می‌خواست از کارکناره‌گیری کند و در ایام پیری‌خوش‌بگذراند. حاضران‌ازاو درخواست کردند که پادشاهی بر ایشانرا بپذیرد همچنانکه‌خودش می‌خواست زیرا که او ولی‌نعمت آنها بود. نادر آنگاه از مجلسیان خواست سندی را مهرکنند حاکی از آنکه همگی آنها به‌ارادهٔ خود آزادانه و بی اعمال زور او را به پادشاهی خود برگزیده‌اند. حاضران براین امر همداستان شدند و نادر را با غریوهای بلند شاه نامیده آفرین خواندند. آنگاه نادر فرمان داد: «از این پس من باید نادرشاه یا ولی‌نعمت خوانده شوم.» هلندیان از مدعوین شنیدند که سپاه نادر به‌چماق مسلح شده بود تا آشکارا چنانچه مجلسیان او را به‌شاهی برنگزینند همه‌شان را بکشند.

۳۶ـ مطالب داخل پرانتز در متن نیست. م.

۳۷ـ در متن میرعبدالقاسم Mir Abdul Qasim آمده است. م.

(واك ۲۵۸۴ برگ ۲۰ـ۲۰۱۵).

در نوروز یا ۲۱ مارس خبر انتخاب نادر به‌عنوان شاه نو در اصفهان اعلام شد و به‌دنبال آن طبل‌های شادیانه به‌صدا درآمد که فقط سه شبانه‌روز طول کشید و چراغانی هم نشد چون قرار بود این کارها پس از آمدن نادر به اصفهان انجام شود. اما نادر فرمان داده بود که او را نه‌شاه بلکه‌ولی‌نعمت بخوانند.

یك روز پس از تاجگذاری نادر دیگر از مسند خاصی که سفارش داده بود استفاده نکرده مانند پیش برزمین می‌نشست. در کرمان شیپورزدن و چراغانی که از کارهای معمولی تاجگذاری پادشاهان بود انجام نشد. برمسکوکات نادری عنوان شاه نوشته نشد تنها به‌کلمهٔ نادر بسنده گردید سجع مهر نادر کلمات زیر بود:

نگین دولت و دین بس که رفته بود زجای
به‌نام نادر ایران قرار داد خدای

(واك ۲۵۸۴ برگ ۲۲ـ۲۰۲۱)

بر روی سکهٔ نادر آمده بود:

سکه برزر کرد نام سلطنت را در جهان
نادر ایران‌زمین و خسرو گیتی‌ستان

گفته می‌شد که شاه طهماسب را به سبزوار برده و سالانه ۷۰۰۰ تومن برای او مقرری تعیین کرده‌اند. عبدالباقی‌خان و همراهانش راهی استانبول شده بودند تا در باب‌عالی‌اعلام دارند که رعایای ایران به‌میل و ارادهٔ خود شاهی نو برگزیده‌اند. افزون براین پس از این تفاوتی میان مذهب ترکان و کیش ایرانیان نخواهد بود و هریك از رعایا مختارند که هرمذهبی را می‌خواهند داشته باشند و این امر، سخت ایرانیان را خشمناك ساخته بود.

نادر به‌این ترتیب می‌خواست ترکان او را به‌شاهی بشناسند و با او صلح‌کنند. انتظار می‌رفت‌که نادر در ماه ژوئن به‌اصفهان بیاید در همان حال‌فرمان داده بودکه‌سکهٔ جدیدی‌بزنند و ۲۰۰۰۰ جفت جوراب یا پای‌افزار محکم برای سپاهیانش ساخته شود. در-

زمان عباسی نقرگین جدیدی در ضرابخانه زده شد و پای‌افزارها با شتاب تمام ساخته گردید و نادر فرمان داد که آنها را به پیریه (Peria) برند.

بسیاری از اهالی اصفهان به‌محض شنیدن خبر احتمال آمدن نادر به‌شهر از اصفهان به‌آبادی‌ها رفتند تا از ستمگری سپاهیان او در امان بمانند. اینان همچنین نوترین در و پنجرهٔ خانه‌هایشان را کنده با خود بردند تا به‌دست سپاهیان نادر کنده و سوخته نشود. نادر پسر خود رضاقلی‌خان را مقام والی خراسان بخشید و میرزاتقی را به مقام خان و بیگلربیگی‌گری فارس ارتقاء داد. حسنعلی‌خان معیرباشی به‌حکومت اصفهان و عراق عجم برگماشته شد و شایع بود که اعتمادالدوله خواهد شد. میرزا رضا صاحب اختیار کرمان به‌وزارت اصفهان و عراق عجم رسید و برادرش مستوفی اصفهان شد. او به‌جای میرزا محمدحسین برگماشته شده بود و میرزا محمدحسین مستوفی فارس و گرمسیرات گشت. نیز گفته می‌شد که نادر، میرزا محمدخزانه‌دار خود راخان خوانده و به مقام ناظر بیوتات برگماشته است. و میرزا کیاس؟ (Kiyas) را مقام وقایع‌نویس داده است. نادر همچنین فرمان داده بود که دوازده هزار خانوار افشار را در پیرامون اصفهان اسکان دهند زیرا که به‌این طایفه اعتماد داشت. (واك ۲۴۱۶ برگ ۲۴۰۶ برگ ۲۴۱۰ برگ ۲۴۱۳ برگ ۱۱ـ۲۵۱۰).

به‌رغم ارتقاء مقامی که نادر به‌محمدتقی‌خان داده بود، بانیان‌ها از طرز رفتار برادر و پسرش نسبت به جامعهٔ بانیان‌های بندرعباس به‌نادر شکایت بردند.

و نیز شایع شد که معیرباشی مقام اعتمادالدوله نخواهد یافت. سید میرزا مرتضی برادر نواب پیشین میرزا ماکین Mockten(؟) به‌مقام ایشیك آغاسی‌باشی حرمخانهٔ نادر و حاجی کلبعلی به‌مقام ریش‌سفید خواجه‌سرایان رسیدند. میرزا مهدی کوکبی استرآبادی که مردی بدنهاد بود مقام ملك‌الشعرائی یافت و چون تاریخی دربارهٔ کارهای محمود و اشرف نوشته بود مأمور نگارش تاریخ کارهای‌قهرمانانهٔ نادر گردید. دراین میان بار دیگر

بختیاریان به‌سرکردگی مردی به‌نام شاهمراد که برای دعوت شوشتریان به‌همکاری با خود به‌این شهر رفته بود، سر به‌شورش برداشتند. شاه‌مراد جیقه‌ای برسر نهاده بود. شوشتریان به‌او پیشنهاد کردند که ۶۰۰۰ تومن بگیرد و آنها را به‌حال خود بگذارد زیرا که هنوز اثر ضربت ژانویهٔ ۱۷۳۴ در آنها بهبود نیافته بود. (واك ۲۴۱۶ برگ ۱۴ــ۲۴۱۱).

قزوین در دورانی که نادر در آن اقامت گزیده بود متحمل صدمات بسیار گشت. نادر همچنین ۱۵۰ خانوار از بزرگان این شهر را به خراسان کوچاند و در اینحال غالب اهالی آنجا به گدائی افتاده بودند. (واك ۲۴۱۶ برگ ۲۵۰۸ سمت چپ).

نادر پس‌از چندی‌اقامت درقزوین برای تسریع در کار هیأت فرستادگان خودکه در ارزروم مانده‌بودند به‌همدان‌رفت. او برای اینکه نشان دهد قصد معامله دارد نه‌فقط هدایائی تازه و گرانبها برای احمدپاشا فرستاد بلکه فرمان داد که در خطبه‌ها نام ابوبکر، عمر و عثمان را ذکر کنند و از این‌پس دیگر «علی‌ولی‌الله»[38] (؟) نگفته بلکه فقط به‌ذکر نام علی بسنده کنند.

در این میان نادر در تدارك حمله به حسین‌خان قندهاری بود گفته می‌شد که او مدعی تاج و تخت است. نادر معتمد خود میرزا زکی را با ۲۰ تن از سالخورده‌ترین بزرگان به‌کرمان فرستاد تا راه سیستان را با حفر چاهها و ایجاد انبارهای ذخیره درحاشیهٔ آن برای عبور او و سپاهیانش آماده سازند.

نادر برای اینکه آگاهی بیشتری از وضع ثروت کشور بدست آورد فرمان داد تا همهٔ خانه‌های مسکونی اصفهان را سرشماری کنند. معلوم شد که ۸۰۰۰ خانهٔ مسکونی در شهر باقی مانده، که در زمان پادشاهی شاه سلطانحسین ۹۰۰۰۰ و در ۱۷۲۷ که اشرف شهر جدید را بنا کرد ۴۰٫۰۰۰ بوده است. این سرشماری ویرانی و خالی از سکنه شدن این شهر را به نمایش گذاشت و از دست این حکومت برای بازگرداندن آن به‌حالت اولش کار چندانی

38- Vali alie

ساخته نبود. حکومت حتی در برابر تاراج‌هائی که بختیاریان در آبادیهای نزدیك گندمان و پیریه؟ (Peria) می‌کردند کاری انجام نمی‌داد. نادر همچنین فرمان داد که قزوینیان هزینهٔ ساختمان کاخ جدید را که در این شهر ساخته شد (۵۰۰۰ تومن) افزون بر خراج‌های معمولی خود بپردازند. چون گفته بود که این‌کاخ برای من بیش از حد زیباست و من ترجیح می‌دهم که بهرحال در یك چادر زندگانی کنم، و قزوینیان آزادند که با این کاخ هرچه می‌خواهند بکنند. ماه آینده نیز سپاه ۱۲۰هزار نفری نادر به همین مبلغ نیاز داشت و اگر فراهم نمی‌شد مردم می‌بایست با هر مرارتی که بود آنرا بپردازند.

(واك ۲۴۱۶ برگ ۵۱ـ۲۴۴۷ برگ ۰۳ـ۲۵۰۰).

در ۹ اکتبر ۱۷۳۶ نادر به‌باغ سعادت‌آباد رسید و هدایای گرانبهای زیادی دریافت داشت. در ۱۳ اکتبر به‌کاخ پادشاهی درآمد. سپس چنگال آز بی‌کران خود را تیز کرد. چون ظرف یك روز جنازه‌های بیشمار اعدام شدگان در برابر کاخ شاهی در میدانگاه بر خاك افتاده بود و خبرهای پی‌درپی از ستمگری و اجحاف به‌گوش می‌رسید. (واك ۲۵۸۴ برگ ۲۰۲۳).

نادر با **شاه مراد بختیاری** که پل‌چوبی شوشتر را برداشته به‌سوی اصفهان روان شده بود به‌جنگ پرداخته او را دستگیر کرد و با دویست تن از هواخواهانش بی‌رحمانه به‌قتل رساند. نادر دویست خانوار دیگر را به‌خراسان‌کوچاند، و ۵۰۰۰ خانوار را در سرمای سخت بناچار در کوهستانها رها کرد. در جلو کاخ مدت سه شب چراغانی کردند و هلندیان دوبار به‌دستور خزانه‌دار شاهی به‌تماشای آن رفتند. آنان از یکی از اتاق‌های بالاخانهٔ کاخ شاهی به‌تماشای چراغانی پرداختند و گفتند بی‌شك مردم باید از تماشای منظرهٔ سوختن این همه ثروت اشك فرو ریزند. پس از پایان چراغانی مدت کوتاهی خوشی و شادمانی پدید گشت ولی بزودی به فاجعه‌ای انجامید، زیرا که باج‌های سالانه دوبرابر شد. اصفهان ناچار می‌بایست ۱۲۰۰۰ تومن و سایر شهرها به‌همان نسبت مالیات دهند. هلندیان گفتند «این شاه برای امپراطوری

خودش آتشی نابود کننده است. سپاه ۲۰۰۰۰۰ تنه او مرکب از بردگان، دنباله‌روان اردو و چارپایان مانند ابری از ملخ همه‌چیز را در سر راه خود می‌بلعند و نابود می‌کنند.» نادر که سرگرم سان دیدن از سپاهیانش بود ۶۰۰۰ تن از آنان را برای سرکوب لزگیانی که بار دیگر به شیروان تاخته بودند، فرستاد. [نخست خانواده‌های ارمنی از ساوه فراتر نرفتند و برطبق دستور مقامات بالا در همانجا ماندند. بعد روشن شد که نادر آنها را به‌خراسان برده است. بسیاری از آنان در اثر فلاکت عظیمی که دامنگیرشان شده بود مانند چارپایان جان دادند چون روزانه فقط به آنها یك من شاه نان بدمزه و یك یابو داده می‌شد تا باآن مایملك ناچیزشان را حمل کنند.][۳۹]

هنوز معلوم نبود که نادر از راه کرمان یا مشهد به‌قندهار خواهد رفت یا نه او همچنین کلاه‌افشاری خود را به‌سویی افگنده به‌سبك تازیان (نه به سبك افغانان، لران، یا جهانتازیان[۴۰]) دستاری به‌سر می‌بست و جیقه‌ای در میان این دستار می‌نهاد، صفویان جیقه را در سمت راست دستار خود می‌نهادند. وی به الکل و زن پای‌بند بود و از این کارها هرچند برایش گران تمام می‌شد، هیچ ابائی نمی‌نمود. سرکردگان و کارمندانش نیز باده بسیار می‌نوشیدند، آنان برای بدست آوردن مشروبات قوی‌پیوسته هلندیان را مورد آزار قرار می‌دادند. آنها حتی برای دریافت مشروب به‌هلندیان پول می‌دادند ولی هلندیان فقط به مقادیر بسیار کم مشروب به آنها می‌فروختند وگرنه می‌بایست به‌جای پرداختن به‌بازرگانی به گرداندن یك میخانه بپردازند. مقامات دولتی حتی در ملاء عام در روز روشن جام در دست خرامان و باده‌نوشان دیده می‌شدند شعار ایشان «بگذار خوش باشیم» بود. هلندیان گزارش دادند که زنان حرمخانه نیز به میخوارگی خوگر

۳۹ــ این مطلب در صفحات پیش نیز یك‌بار آورده شده و در اینجا ظاهراً به‌اشتباه تکرار شده است. م.

40- Jehantazi

شده‌اند. (واك ۲۴۱۶ بـرگ ۰۹ـ۲۵۰۸، بـرگ ۲۲ـ۲۵۱۸ برگ ۳۲ـ۲۵۳۱).

به‌سبب درخواست‌های مداوم پول و عرق از نمایندگی واك در اصفهان شورای واك به‌اتفاق آرا برآن شد که هرگاه ادارهٔ شرکت در اصفهان بسبب تن‌زدن از پرداخت وام و دادن مشروب مورد آزار قرار گیرد و نتواند چاره‌ای بیندیشد کارمندان اجازه دارند که در نهان با هرچه که قادر به‌حمل آن باشند به‌خصوص اوراق بهادار اصفهان را ترك کنند. چنانچه بخواهند سندی از شرکت هلند بگیرند فان‌لاپیزیگ باید خودداری کند و به امهال و تأخیر تا فرجام‌کار، بگذراند. دیلماج که در پشت صحنه باقی خواهد ماند مجاز به انجام هیچ‌کاری از جانب واك نخواهد بود و باید برحقوق واك پافشاری نماید و امور را به بندرعباس احاله داده از آنجا کسب دستور کند.

در ۱۱ نوامبر ۱۷۳۶ محمدتقی‌خان با هدایای گرانبهائی برای نادر به‌اصفهان آمد. هلندیان خاطرنشان ساختند که این هدایا با در شیشه کردن خون مردم گرمسیرات بدست آمده است. او همچنین نادر را به‌چند آبادی در قلمرو حکومت خود که برسر راه نادر بود فرا خواند (شولستان،[41] آباده، یزدخواست) نادر در این سفر نقشه‌های حمله به مسقط را به کنکاش گذاشت و براین کار همداستان شدند. (واك ۲۴۱۷ برگ ۱۱ـ۳۹۱۰).

نادر در ۲۱ نوامبر از اصفهان به‌باغ سعادت‌آباد و از آنجا به آبادی اصفهانك رفت تا به‌کرمان رود. در این زمان او به‌پول سخت نیاز داشت و نمی‌دانست از چه‌منبعی مبلغ کافی پول برای سپاهش بدست آورد. او فرمان داد که از این پس پایسهٔ مسین دوتائی یکبار دیگر معادل پایسهٔ واحد است و صدور آن نیـز قدغن است. هیچیك از بانیان‌ها یا صرافان مجاز نبودند که بیش از ارزش ۵۰ محمودی چیزی در خانه یا دکان خود داشته باشند و متخلفان از این فرمان می‌بایست ۱۲ تومن جریمه دهند. نادر در سر راه خود به ابرقو شیخ‌الاسلام را خفه کرد. گفته می‌شد که

41- solgestaen

علت این مجازات آن بوده که وی دارائی بسیار داشته و هدایائی برای شاه طهماسب می‌فرستاده است. برخی از زنان شیخ‌الاسلام را به‌فرمان نادر به‌سبزوار بردند تا در حرمخانهٔ او نگهداری شوند. نادر هنگام بازگشت کلاه افشار جدیدی برسر گذاشت که بهای آن ۴۰۰۰۰ تومن تخمین زده می‌شد، این کلاه با سنگهای قیمتی و مرواریدها زیور یافته بود. او هنگام عزیمت در کاخ پادشاهی چیزی باقی نگذاشت. افراد سپاهش از انضباط بی‌بهره بودند و گونه‌گون کارهای ناشایست را انجام می‌دادند و حتی در طول راه کودکان روستائیان را می‌دزدیدند. نادر دست سپاهیانش را در ابرقو بازگذاشت، زیرا یك زمانی که خواسته بود دو روز آنجا بماند اهالی نخواسته و یا نتوانسته بودند بیش از نصف روز آذوقهٔ سپاه و علوفهٔ چارپایانش را فراهم کنند در نتیجه تاراج سپاهیانش در این شهرك در یا پنجره‌ای برجای خود باقی نگذاشت. تخمین زده می‌شد که سپاهش از ۲۰۰۰۰۰ مرد و ۲۰۰۰۰۰ چارپا و ۲۰ هزار زن تشکیل شده است. (واك ۲۴۱۷ برگ ۴۳ـ۳۹۳۷).

خبر یافتن از عملیات جنگی قندهار در اصفهان بسیار دشوار بود. چون ابوالحسن‌خان حاکم کرمان به‌فرمان نادر همهٔ چاپارانی را که از نزد او می‌آمدند در حبس مجرد نگه‌می‌داشت تا از درز کردن خبرها به بیرون جلوگیری کند. در آن اوان گفته می‌شد که سطح آب هنوز در رود هیلمند[42] بسیار بالاست و در آن سوی رود افغانان چشم‌به‌راه نادر بودند. بنابراین نادر فرمان داد تا در کرمان زنجیرهای گران برای ساختن پل درست کنند. (واك ۲۴۴۸ برگ ۸۳ـ۱۲۸۱).

در این اثنا در اصفهان پیشوایان دینی و رهبران ملی به افراط در میگساری که کاری عادی شده بود ادامه می‌دادند (واك ۲۴۴۸، برگ ۱۲۹۶).

گفته می‌شد که نادر به‌سردار طهماسب‌قلی‌خان فرمان داده است که با پسر مهتر نادر رضاقلی‌میرزا از راه هرات به فراه

42- Hilmand

رود و تا اخطار ثانوی در آنجا بماند. می‌گفتند که رضاقلی‌خان فرمان یافته است که با ۶۰۰۰ سوار به مرزهای ازبکان رفته مراقب آنان باشد چون ازبکان با آشوبهای داخلی روبرو شده بودند. در این میان سپاه نادر از کمیابی خوراك وگرانی درعذاب بود. گفته می‌شد که نادر فرمان داده که خراسانیان مالیاتهای خود را به‌جای نقدینه جنساً بپردازند. این اجناس درصورت نبودن چارپایان بارکش می‌بایست برروی شانه‌های مردم حمل شود.

در اصفهان به‌دستور حاتم‌بیگ والـی شهـر نمازگزاران می‌بایست برای پیروزی شاه دعا کنند. چـون در اکتبر ۱۷۳۶ مبلغ ۱۲۰۰۰ تومان مالیات اضافی برعهدهٔ مردم شهر وضع شده بود محصلان را می‌دیدی که با چماق، شمشیر و تبرهای کوچك به‌قصد زجر و آزار مردم برای گرفتن پول از آنها در آمد و رفت بودند. هرکسی **در میدان نقش‌جهان** در حال فروش اموال (اثاث، رخت و لبـاس و حتـی رختخواب) خود بود تا از چنگال محصلان رهائی یابد. اما خریدار اندك بود و بدینگونه فلاکت ادامه داشت. هلندیان تخمین زدند که پس از عزیمت نادر از اصفهان به‌تدریج ۲۰۰۰۰ تن بر اثر گرانی و اوضاع رقت‌بار از این شهر بیرون رفته‌اند. فان لایپزیگ دعا می‌کرد: (خشم خـدا بر ایـن کشور مستولی شده و ما زانو زده از درگاهش می‌خواهیم‌که رحمت‌آورده خشم خـود را از ایـن مـردم بازدارد.» (واك ۲۴۴۸ بـرگ ۱۷ــ۱۳۱۵).

نادر سرانجام حسین‌خان را که به‌پشت‌دیوارهای قلعهٔ مستحکم خود عقب‌نشسته بـود شکست داد. محاصره برداشته شد و نادر چشم به‌هندوستان دوخت و هیأت‌جدیدی به‌ایلچی‌گری ترکمان‌بیگ به‌آن صوب گسیل داشت. ایلچی او در باب عالی عبدالباقی‌خان[۴۳] قرار بود که بازگردد. چون حاتم‌بیگ خود را برای پذیرائی از ایلچی ترکیه که همراه عبدالباقی‌خان راهی ایران بـود آمـاده می‌ساخت درپی یافتن خانه‌های مناسب برای اسکان او و سه‌هزار

43- Abu'l Baghi khan

تن از همراهانش و نظافت و مفروش‌کردن آن خانه‌ها بود. به‌جز ۲۰۰۰ من چوب سوختنی صورت هزینه‌ای بالغ بر ۴۰۰۰ محمودی یا ۱۷۰۰ فلورین هلند به‌این کار اختصاص یافته بود. معیرباشی نیز به‌اصفهان بازگشت تا صورتحساب‌های حاکمان عراق عجم را بررسی کرده از آنان پول بگیرد، تا بتواند از ایلچی ترك پذیرائی شایانی کند (واك ۲۴۴۸ برگ ۴۲ـ۱۳۴۱ برگ ۱۳۴۵).

هلندیان امید داشتند که نادر بزودی پیروز شود چرا که جریان مداوم پول نقد به‌سوی قندهار باعث کمبود شدید پول نقد در اصفهان شد. افزون براین حاتم بیگ در پایان اوت ۱۷۳۷ اعلام نمود که همهٔ پولها باید براساس قیمت اعتباری و نه‌واقعی آنها پذیرفته شود. نتیجه این شد که اندك پول معتبری هم که باقیمانده بود یکباره نایاب شد.

در ۳۱ ژوئیه ایلچی ترکیه و عبدالباقی‌خان[۴۴] به اصفهان رسیدند. او مصطفی پاشا والی موصل بود و مقام Utsuglu یا بیگلربیگی داشت، هفتصد مرد و دو افندی یا ملا به‌عنوان مشاور با نامهای صالح و عثمان او را همراهی می‌کردند. برای اینکه بیشتر از این به‌مردم تحمیل نشود آنها روزانه ۳۶ تومن (=۱۵۳۰ فلورین) از خزانه، هزینه دریافت می‌کردند. حمامی یا مالیات گرمابه هم به مبلغ ۱۰۰۰ تومن توسط حاتم‌بیگ از خزانهٔ شاهی پرداخته می‌شد. (واك ۲۴۴۹ برگ ۱۳۷۱ برگ ۸۳ـ۱۳۸۲).

نادر برای بدست‌آوردن پول به‌جای آنکه ابریشم را در ازای مالیات بپذیرد از گیلانیان پول نقد گرفت. در اصفهان نیز جستجو برای بدست آوردن پول ادامه یافت. در ۲ اکتبر چاپاران نادر به اصفهان رسیدند. هلندیان دریافتند که ناظر بیوتات نادر، کلات را که از آن حاجی‌آقا عموی حسین‌خان بود گرفته است. سیدال‌خان و سرداران دیگر اسیر شده و گنج‌های بسیار کشف شده است. نادر چشمهای سیدال‌خان را از چشمخانه به در آورده او را نزد حسین‌خان فرستاد تا به‌او خبر برد. حسین‌خان به تلافی همهٔ ایرانیان مقیم قندهار را قتل‌عام کرد. انتظار می‌رفت که

44- Abdu'l Baghi Khan

مجاصره خیلی طول بکشد چون در آنجا ۴۰ هزار مرد سراپا مسلح و کاملا مجهز وجود داشتند. نادر در شهرهای گونه‌گون به‌دنبال سرب و باروت فرستاده بود، اصفهان می‌بایست ۵۰۰۰ من شاه باروت فراهم کند. حاتم‌بیگ فروش سرب را در اصفهان قدغن ساخته بود. نادر همچنین‌ساخت ۵۰۰۰ تفنگ‌چخماقی با لوله‌هائی به‌طول ۲ گز را سفارش داده بود.

در ۲۱ اکتبر علی‌مردان‌خان‌فیلی و لطفعلی‌خان سردار باجناغ نادر با ۶۰۰۰ سپاهی به‌اصفهان درآمدند. گفته می‌شد که آنان به شیراز می‌روند تا با بلوچان کج‌مکران به نبرد پردازند. اما بعد به‌آنها فرمان داده شد که بآهستگی به‌سوی قندهار بروند تا در آنجا نادر دربارهٔ نبرد آنها تصمیم بگیرد. (واك ۲۴۴۸ بـرگ ۳۵ـ۱۴۳۱).

علی‌مردان و لطفعلی در ۱۱ نوامبر اصفهان‌را به‌قصد کرمان ترك کردند. انتظار می‌رفت که قندهار بزودی سقوط کند زیرا که افغانان از لحاظ هیـزم سخت در تنگنا بودنـد. سپاهیان نادر همچنین دو قلعهٔ کوهستانی را تسخیر کرده بودند. در نیمهٔ دسامبر به‌اصفهان فرمان رسید که ۱۸۰۰۰ پسر ۱۳ تا ۲۵ ساله را در شمار سپاهیان استخدام کنند. اصفهان و آبادی‌های پیرامونش می‌بایست ۱۵۰۰ تن از اینان را فراهم کنند. این‌پسران را به‌زور از آغوش پدر و مادرشان بیرون می‌آوردند، این کار فلاکت بسیار ببار آورد و برخی از والدین از فشار اندوه جان دادند. بـه سپاهیان جدید جامهٔ نو و ۱۰ محمودی پول توجیبی از خزانه داده می‌شد اینان می‌بایست با تفنگ‌های چخماقی جدید که لولهٔ آنها ۲ گز طول داشت و به‌سختی می‌شد آنها را حمل کرد مشق نظامی کنند، آرامجای آنها کاروانسراهـا ومدارسی بود که ملایـان را در حوالی نوروز از آن مدارس بیرون رانده بودند. این پسران سپاهی جدید را از راه مشهد و هرات به‌قندهار فرستادند. مردم اصفهان از این رویداد سخت شاد شدند چون اینان در اصفهان انواع تجاوزات و تعدیات را مرتکب‌می‌شدندو برای هیچکس حرمتی قائل نبودند. اصفهانیان برای سومین سال متوالی ناچار بودند

که مبلغ ۱۲۰۰۰ تومان باز دهند.

حاجی علی‌مردان‌خان از قندهار بازگشت با این فرمان که هر حشرهٔ موذی برای محصولات کشاورزی را در کوهستانها و جای‌های دیگر نابود کند، وی برای انجام دادن این کار ۴۰۰۰ تن از روستائیان آبادی‌های پیرامون شهر را بزور بکار گرفت.

حاتم‌بیگ در مقام حکومت اصفهان تأیید شد و به‌نشانهٔ قدردانی مواجب سالانه‌اش ۱۰۰ تومن افزایش یافت. او افزون برمالیاتهای معمولی، ۵۰۰ تومن از مردم تنگدست بزور برای نادر پول گرفت. (واك ۲۵۸۴ برگ ۲۰۲۸ واك ۲۴۴۸ برگ ۸۲ـ۱۴۸۱ و برگ ۲۳۲۵ـ۲۳۲۳).

در آغاز سال ۱۷۳۸ هلندیان خبر یافتند که نادر درحال ساختن شهری برای همراهان خود دربرابر قندهار است. او برای اقامت در این شهر که نادرآباد خوانده می‌شدبه‌دنبال گرجیان و خانواده‌های دیگر فرستاد. او همچنین دمادم گروههائی مرکب از ۴۰۰۰ مرد را به جانب کابل می‌فرستاد اینان غالباً ۱۲ منزل برای بدست‌آوردن غلامان و تجهیزات پیش می‌رفتند. در این اوان اشتهای نادر برای بلعیدن هند با شنیدن خبرهائی دربارهٔ اختلاف محمدشاه و نظام‌الملك براستی تحریك شده بود. گفته می‌شد که نادر برادر خود ابراهیم‌خان را از آذربایجان فراخوانده تا کار محاصرهٔ قندهار را به او بسپارد و خود به سوی هند لشکر کشد. سقوط قندهار هرلحظه انتظار می‌رفت زیرا افغانان به‌واسطهٔ شیوع طاعون و کمبود هیزم و نمك سخت ناتوان شده بودند. (واك ۲۴۴۸ برگ ۴۷ـ۲۳۴۶)

در آغاز سال ۱۷۳۸ نادر رسم پابوس را لغو و شیوهٔ برداشتن کلاه را به‌رسم اروپائیان معمول ساخته‌بود. فان‌لایپزیگ این‌کار را خنده‌آور خواند اما نتوانست دلیل خنده‌آور بودنش را ذکر کند. (واك ۲۵۵۴ برگ ۲۰۲۷) او براستی پادشاهی نادر بود زیرا به‌دشواری می‌شد او را یافت. نادر جای ثابتی نداشت، حتی معلوم نبود شبها در کجا می‌خوابد. این نامعلومی عمدی بود تا از سوءقصد به‌جان او جلوگیری شود. چنانکه در حین محاصرهٔ

قندهار رخ داد و برخی از طرفداران سلسلهٔ صفوی و بختیاریان به جان او سوء قصد کردند اما لو رفتند. و این تغییر مراسم نتوانست ایلچی ترک را که خواه ناخواه ناگزیر بود در ۲۹ فوریه ۱۷۳۸ با وجود داشتن بیماری آبله، اصفهان را ترک کند به رفتن به‌قندهار وسوسه کند. (واك ۲۵۵۴ برگ ۲۰۲۹).

نادر همچنین طی فرمانی مقرر داشت که به‌سبب صدور مسکوکات از کشور بهتر آن است که عباسی‌های یك‌دانگی که ۱/۶ از عباسی‌ها سبك‌تر بودند ضرب شود. تا آنزمان هرعباسی هفت‌دانگ یا $1\frac{1}{6}$ مثقال وزن داشت و از آن پس فقط یك مثقال می‌شد. وزن مسکوکات نه‌مثقالی که به $1\frac{1}{2}$ مثقال کاهش یافته بود می‌بایست از این‌پس به‌عنوان سه محمودی بجریان افتد و از این مسکوکات به‌وفور ضرب شد. دوکاهای طلای ناب به‌۱۸ محمودی از سکه‌های جدید، ارزش‌گذاری‌شد. عباسی‌های هفت‌دانگی پیشین می‌بایست بدون توفیر کسر پول‌همانند عباسی‌های‌جدید پذیرفته شود. اما کسانی که عباسی‌های پیشین را برای ذوب‌کردن و سکه‌زدن به‌ضرابخانه داده و مالیات لازم را پرداخته بودند توفیر کسر پولی برابر $1\frac{1}{2}$ پایسه دریافت می‌داشتند.

عموم مردم از این فرمان استقبال کردند چون‌به‌عیار قانونی درآوردن جدید پول به‌صدور مسکوکات از کشور-پایان می‌داد. اما برخی دیگر از مردم (هرچند در نهان) اظهار داشتند که این کار موجب افزایش قیمت‌ها خواهد گشت چون دکانداران برطبق قیمت‌های قدیم پولها را خواهند پذیرفت و این امر اگر در شیوهٔ پرداخت توافق حاصل نگردد هنگام بازپرداخت وامها، نزاعهایی را برخواهد انگیخت. (واك ۲۴۴۸ برگ ۵۳ـ۲۳۵۱)

قندهاریان‌هنوز پس‌ازیکسال محاصره‌حاضر به‌تسلیم‌نبودند. سرانجام نادر فرمان داد که به‌برجی به‌نام زنگی و دیگر برج‌های کوهستانی نزدیك برج دده حمله کنند. پس از تسخیر برج زنگی نادر توپها و خمپاره‌اندازها را برآن مستقر ساخت و فرمان‌داد که بی‌وقفه به‌مدت دو هفته یا تا سوم ذوالحجه (= ۲۳ مارس) شهر را گلوله‌باران کنند. در این روز نادر به‌سپاهیان خود فرمان

داد تا با استفاده از تمام امکانات و با حداکثر سرعت حمله کنند و توپها و خمپاره‌اندازها را برفراز برج دده مستقر سازند. حملهٔ آن جناح به‌عهدهٔ بختیاریان واگذار شده بود و آنان پیش از هر گروه دیگر سپاه نادر آن قسمت را اشغال کردند.

نادر محمدعلی‌بیگ ایشیك آغاسی‌باشی مجلس شاهی را به عنوان چاپار نزد حاتم‌بیگ با این فرمان به‌اصفهان فرستاد که ۱۲۰۰۰ تومن نقد به‌عنوان چاپاری و یك خلعت به‌او بدهد. مردم اجباری در پرداخت این پول‌ندارند. این فرمان‌همچنین می‌بایست به‌حویزه، کوهگیلویه و تمام شهرهای دیگر نزدیك اصفهان فرستاده شود. این دستور در ۴ ذوالحجه ۱۱۵۰ (= ۲۴ مارس ۱۷۳۸) نوشته شده بود.

در حاشیهٔ فرمان آمده بود که چراغانی لازم نیست زیرا که چراغانی فقط به‌ویرانی وخسارت مردم‌کمك می‌کند بنابراین‌فقط نقاره‌ها و شیپورها نواخته شوند.

نادر در پی استشفاع خواهر حسین‌خان، ازجان او وجان دیگر خانواده‌های بزرگان قندهار دست‌برداشت. برخی ازاین خانواده‌ها را به‌خراسان و حسین‌خان را به‌مازندران فرستادند. نادر دست سپاهیانش را که توسط بختیاریان رهبری می‌شدند در قندهار بازگذاشت. بختیاریان حملهٔ نهائی را انجام داده بودند و اینك نیز بهترین سهم غنایم را دریافت می‌داشتند. گنجینه‌ای مرکب از ۳۰۰۰۰۰ تومان پول نقد و جواهرات و نیز ذخایر جنگی، آذوقه وخوراك به‌چنگ‌نادر افتاد. (واك ۲۵۵۴ برگ ۳۶ـ۲۰۳۲ واك ۲۴۷۶ برگ ۸۸۸)

شایع شد که نادر برادر خود را به‌عنوان نایب‌السلطنه با اختیار عزل و نصب حکام، برگزیده است. هلندیان‌امیدوار بودند که این شایعه دروغ باشد زیرا که ابراهیم‌خان مردی سخت‌آزمند و گرسنه چشم بود که حتی از آدمهای بسیار تنگدست بزور پول می‌گرفت.

در ۲۲ ژوئیهٔ ۱۷۳۸ گروهی از همراهان ایلچی ترك که در اصفهان مانده بودند آهنگ قزوین کردند تا به رئیس خود

بپیوندند. نادر، علی‌مرادخان فیلی را به عنوان ایلچی همراه ایشان به‌باب عالی فرستاد تا در خصوص مواد زیر به توافق برسد:

۱ـ همهٔ ایرانیانی که در دست ترکان گرفتار شده‌اند می‌بایست به‌ایران بازگردانده شوند یا چنانچه زنده نباشند خونبهایشان پرداخته شود.

۲ـ همهٔ مالیاتهائی را که ترکان از ایرانیان گرفته‌اند و مبلغ ۱۵ میلیون فلورین هلند می‌شود بازپردازند.

۳ـ $\frac{1}{4}$ از درآمد حاصل از مکه به‌ایران داده شود.

۴ـ از این پس نباید کاروانسالاران ترك برای رهبری زائران ایرانی به‌مکه فرستاده شوند، زیرا نادر خود کاروانسالار برای آنها تعیین خواهد کرد. افزون براین باید نمازخانهٔ جداگانه‌ای در مکه به‌ایرانیان اختصاص داده شود.

۵ـ شهرهائی که در زمان پادشاهی شاه‌عباس از آن ایران بوده است یعنی **ارزروم، بغداد، بصره، دیاربکر و موصل** باید به‌ایران بازگردانده شود وگرنه نبرد از سرگرفته خواهد شد. (واك ۲۴۷۶ برگ ۲۱ـ۹۲۰، ۹۱۲)

نادر که نخستین پیروزی خود را در سرزمین‌های ایرانی نزدیك کابل بدست آورده بود ناچار دومین شکست را از لزگیان متحمل شد و طی آن برادر خود را نیز از دست داد. ازبکان نیز مرز ایران را تهدید می‌کردند. شایع بود که نادر می‌خواهد درخواست آشتی کند و میرزا محمد خزانه‌دار خود را به ایلچیگری به‌دربار مغول بفرستد.

در ۱۷ نوامبر سردار عراق عجم محمدعلی‌خان با ۶۰۰ مرد وحشی کوهستانی به‌اصفهان آمد و در یکم دسامبر این شهر را ترك گفت. او به خوانسار و گلپایگان رفت تا در آنجاها چشم‌براه فرمان‌های شاه بماند. چون او از بستگان نادر بود رفتاری سخت مغرورانه و آزمندانه داشت و بزرگان شهر از ترس گستاخی و خشم او پیوسته هدایائی به‌نزد او می‌آوردند. این هدایا چندان اثری نکرد چون در زمان کوتاه اقامتش در شهر، مرتکب تجاوزات

بسیار شد. بزرگان شهر برجان خود بیم داشتند و چون شهر را ترك کرد خدا را سپاس گفتند.

در ۱۸ دسامبر ۱۷۳۸ ابوالحسن‌خان به‌عنوان حاکم جدید به‌اصفهان رسید. مردم از حکومت او خشنود نبودند چون او نیز به‌آزمندی و غرور معروف بود. همگان امید داشتند که حاتم‌بیگ بازگردد، او به‌دربار فراخوانده شده بود اما بعد فرمان‌یافت که تا نوروز و دریافت فرمان‌های بعدی در اصفهان بماند. (واك ۲۴۷۶ برگ ۶۸ـ۹۶۴).

در شبانگاه سوم ژانویهٔ ۱۷۳۹ رقم پیروزی نادر در پیشاور به‌شهر اصفهان رسید. (واك ۲۴۷۶ برگ ۹۸۶).

در آوریل ۱۷۳۹ فان‌لاپیزیگ گزارش داد که در اصفهان تقریباً از سرنوشت نادر هیچ خبری در دست نیست. و این بدان سبب بود که همهٔ چاپارخانه‌ها خراب شده و سپاهیان ساکن در آنها رفته بودند چون نادر به‌وجودشان نیاز داشت. بنابراین مکاتبه با رضاقلی‌میرزا نایب‌السلطنه از راه غنی‌خان در قندهار انجام می‌شد. اینست که ایرانیان از هلندیان پرسیدند که آیا از هندوستان از طریق سورت خبری دارند؟ فان لاپیزیگ داشتن هرگونه خبری را انکار کرد تا از نتایج ناخواسته پرهیز کند و چنان وانمود کرد که سخت ناآگاه است. مردم برآن بودند که پیروزیهای اولیهٔ نادر به‌سبب یك حیلهٔ جنگی بوده تا او را عمیقاً به‌درون سرزمین‌های مغول بکشانند و رابطهٔ او را با ایران قطع کرده دستگیرش سازند. مردم جان بدر بردن نادر را از این مهلکه معجزه می‌انگاشتند و دربارهٔ ولی‌عهد و خوش‌نیتی او نیز ظنین بودند اما او برای نگهداشت دربار خود و نبرد با لزگیان و ازبکان به‌پول نیاز داشت. فان‌لاپیزیگ گزارش داد که پسر ابراهیم‌خان که فقط ۲۴ سال دارد نیز ستمگری دیگر است که جای پدرش را گرفته است. (واك ۲۴۷۷ برگ ۵۸ـ۵۴۶ و ۰۱ـ۴۷۰)

در ۱۲ آوریل در ساعت ۱۳/۳۰ نقاره‌خانه به‌سبب رقمی که از ولیعهد رسیده بود به‌صدا درآمد. رقم حاکی از آن بود که نادر

در لاهور پیروز شده است. (واك ۲۴۴۶ برگ ۴۹۹)

در ۱۵ ژانویهٔ ۱۷۳۹ (۱۴ شوال ۱۱۵۱) رضاقلی‌میرزا طی رقمی به ابوالحسن‌خان آگهی داد کــه نقــاره‌خانه را به شادمانی پیروزی‌اش بر ازبکان به‌صدا درآورد. وی در هنگام نوشتن این رقم در هرات بود. او دریافته بودکه عباس والی اورگنج‌می‌خواهد با ۳۰۰۰۰ مرد به‌خراسان بتازد چون می‌پندارد که خراسان را نگهبانی نیست. سپاهیان وی تا حدود چزك (Chessek) و تــزم (Tesem) پیش تاخته بودند. ولی‌عهد به‌تن خود سپاهیان را رهبری کرده به سرخس[۴۵] آمده بــود و برخی از افــراد خود را بــه کوهستانهای (؟)Chessek گسی کرده بــود. و احتیاط را گــروه دیگری از سپاهیانش را به‌پشت خطوط دشمن فرستاد. سپاه ایران با دسته‌ای از جلوداران سپاه ازبك روبرو شدند و جنگ هنگامه شده خبر به‌گوش ولیعهد رسید و او به‌یاری سپاه خود شتافته تا چزك (؟)Chessec پیش تاخت و در آنجا شنید که عباس با آشفتگی به‌سرزمین‌خود عقب نشسته است. (واك ۲۴۷۷ برگ ۴۰ـ۷۳۹)

در ۱۶ مه در ساعت۸چاپار ولیعهد به‌مشهد رسید و نقاره‌ها به‌صدا درآمدند. نقاره‌های قم و قزوین و سایرشهرها نیز به‌صدا درآمدند. ولیعهد از شاهنشاه‌آباد خبر یافته بــود کــه مغولان شکسته شده‌اند. در همان زمان به‌گونه‌ای ریشخندآمیز لزگیان نواحی شماخی را ناامن ساخته بــودند. (واك ۲۵۱۰ بــرگ ۱۱ ـ ۶۱۰).

فان‌لایپزیگ برای آسایش خاطر ابوالحسن‌خان و دیگــران خبری را که از سورت دربارهٔ پیروزی نادر رسیده بود به‌ایشان داد. هلندیان در تأیید این خبر در سراسر روز به‌شلیك تیرهای شادی پرداختند که موجب خوشحالی زیاد حاکم شهر گردید و او در این‌باره به ولیعهد گزارش داد. در همین زمان شایع شد که شاه طهماسب گریخته است اما معلوم نبود که به‌کجا گریخته است. (واك ۲۵۱۰ برگ ۴۳ـ۶۴۰).

اندکی بعد معلــوم شد کــه ولی عهد شاه طهماسب و همــهٔ

45- sarges (sarakhs?)

افراد خانواده او را به‌قتل رسانده است. هلندیان گزارش دادند که ولیعهد از پدرش بدتر است چرا که سخت آزمند و خونخواره است و مردم را برای جزئی‌ترین چیزی به‌دیار مرگ می‌فرستد. او محصلانی برای گرفتن پول از معدود مردم ثروتمندی که باقیمانده بودند، فرستاد. رفتار این محصلان چنان ستمگرانه بود که حتی حاکم اصفهان هم جرأت نداشت سخنی برخلاف آنها برزبان آورد.

لزگیان در شماخی بر مواضع ایرانیان تاخته اهالی را قتل‌عام، شهر را تاراج و خلقی انبوه را اسیر کرده بودند، نیزخان‌جان را درهم شکسته و کشته و توپخانه و بازوبنه‌اش را تصرف کرده بودند. گفته‌می‌شدکه قاتل‌شاه‌طهماسب، محمدحسین قاجار با ۴۰۰۰ سوار به‌آن صوب گسیل شده و ولیعهد سرگرم تجهیز ۶۰٫۰۰۰ سپاهی است. (واك ۲۵۱۰ برگ ۷۶ـ۶۷۴).

در ۱۴ اوت چاپاری از سوی ولیعهد نزد ابوالحسن‌خان به اصفهان آمد با این فرمان که: «با وام‌گرفتن ۷۰۰۰ تومان از بازرگانان شهر، لباس، شکر، ادویه و پارچه‌های ظریف خریده هرچه زودتر به مشهد ارسال دارید.» چون ابوالحسن‌خان پولی نداشت و مالیاتها به‌مدت سه‌سال بخشوده شده و فروش غلات شاهی قدغن گشته بود، وی از بازرگانان ارمنی ۳۰۰۰ از بانیان‌ها ۲۰۰۰ و از بازرگانان مسلمان ۲۰۰۰ تومن نقد یا به‌همان میزان جنس مطالبه کرد. اعتراض اینان سودی نبخشید، زیرا که بازرگانان می‌دانستند که این وام هرگز بازپرداخت نخواهد شد. تنها نتیجهٔ اعتراض این بود که ابوالحسن‌خان ۲۰۰۰ تومن از ارمنیان ۱۰۰۰ تومن از بانیان‌ها و ۴۰۰۰ تومان از بازرگانان مسلمان بزور گرفت تا این تحمیل عادلانه‌تر باشد. بانیان‌ها ناگزیرشدندکه در انبارهای‌کالای‌خود را بگشایند وابوالحسن‌خان برابر ۷۰۰ تومان شکر، ادویه و قماش نخی از آنجا برداشت او همچنین می‌خواست با پرداخت پول نقد از هلندیان کالاهائی بخرد. اما فان‌لایپزیگ اظهار داشت که: امسال کالاهای لازم را دریافت نکرده و از وصول آنها خبری دردست ندارد. (واك ۲۵۱۰

برگ ۸۰ـ۶۷۸).

فان‌لایپزیگ در دسامبر ۱۷۳۹ پس از یك بیماری طولانی درگذشت. وی پسین همانروز با شکوه تمام به‌خاك سپرده شد. آلمیس[۴۶] موقتاً به‌جای او نشست و در ۲۰ دسامبر ۱۷۳۹ گزارش داد که باز دربارهٔ لشکرکشی‌های نادر که مدت درازی از آنها خبری نبود سخنانی برسر زبانهاست. در همانروز چاپاری پس از ۲۷ روز راه‌پیمائی از پیشاور با فرمانی از نادر برای ابوالحسن‌خان به‌اصفهان رسید که در ظرف هشت روز ۲۰۰۰۰ جامه برای مهتران اصطبل و ۲۸۰۰۰ دست جامه برای افراد سپاهیانش فراهم کند. این جامه‌ها می‌بایست یکماهه به‌هرات فرستاده شود. قرار بود نادر بزودی به‌هرات آید.

نادر به ولیعهد هدایای بسیار و جواهراتی به مبلغ ۲۰۰۰۰ تومن، به‌پسر ولیعهد ۱۵۰۰۰ تومن به‌جوانترین پسرخود ۱۰۰۰۰ تومن و به برادرزاده‌اش پسر ابراهیم‌خان ۱۰۰۰۰ تومن و نیز حکومت آذربایجان را داد. همچنین گفته می‌شد که نادر به‌ولیعهد و همهٔ حکام فرمان داده تا در تهران گردهم آیند و از وضع مالی حکومت خود گزارش دهند. (واك ۲۵۱۱ برگ ۵۵ـ۸۵۴)

شاه طهماسب و همهٔ خانواده‌اش توسط رضاقلی‌میرزا کشته شده و در مقبرهٔ امام‌رضا به‌خاك سپرده شده بودند و مردم این خبر را به هزلمان[۴۷] پزشك هلندی مقیم دربار ولیعهد رساندند. نادر پس از بازگشت از قتل شاه‌طهماسب و خانواده او خشمناك گردیده پسر مهتر خود را از ولیعهدی خلع کرد و نصرالله‌میرزا دومین پسرش را ولیعهد خود ساخت.

در ۱۱ ژانویهٔ ۱۷۴۰ ابوالحسن‌خان و کارمندانش به تهران رفتند. نادر فرمانهای دیگری برای ۱۰۰۰۰ دست جامه سپاهی صادر کرد. ولیعهد محمد رحیم‌بیگ جبه‌دارباشی را به عنوان نایب‌الحکومهٔ خود برگماشت. (واك ۲۵۱۱ برگ ۸۹۸ـ۸۷۵)

در ۸ مارس شورای واك در بندرعباس برآن شد که شعبهٔ

46- Aalmis
47- Hezelman

واك در اصفهان را به‌سبب زیان مالی تعطیل کند. نیز احساس می‌شد که اگر نادر در راه هند فوت کند شعبهٔ واك در اصفهان در معرض اخاذی قرار خواهدگرفت. شعبهٔ اصفهان محصولات اندکی را برای صدور خریده بود (بادام و دانه‌های خشك را می‌شد به وسایل دیگر از جاهای دیگر به‌دست آورد). به آلمیس دستور داده شد که همهٔ کارکنان و نیز دو دلال واك را با دفترهایشان همراه خود ببرد. قرار بود حفاظت از اموال غیرمنقول را بـه دیلماج بسپارند و او در ازاء دریافت مواجب یك منشی از آنها مواظبت کنند. و به‌عنوان یك سرپرست در آنجا منتظر روزهای بهتر بمانند. هلندیان در هنگام گرفتن این تصمیم شرکت انگلیس را سرمشق قرار دادند زیرا دیده بودند کـه تخلیـهٔ شرکت انگلیس توسط کارکنان آن در ۱۷۳۵ برای آنها بسیار سودمند است. (واك ۲۵۱۱ برگ ۳۰۲ـ۲۹۸)

آلمیس عنوان کرد که نمی‌تواند این دستور را اجـرا کند زیرا معتقد است که نمی‌تواند اجازهٔ مرخصی از مقامات اصفهان به‌دست آورد و بی اجازه قادر به‌ترك اصفهـان نیست. افـزون بر این اگر حاکم اصفهان اجازه دهد او ناچار باید کفیل مالی معتبری برای خود تعیین کند همچنانکـه قبلا نیـز هنگامـی که کارکنان واك می‌خواستند اصفهان را ترك کنند، چنین کـرده بودند و اگر این کار را بکند در شهر سر و صدا بلند خواهد شد و همهٔ بستانکاران برای گرفتن پولهایشان به شعبهٔ واك خواهند آمد درحالیکه هم او و هم دلالان شرکت هلند آهی دربساط ندارند. اگر دلالان هم از اصفهان تکان بخورند مشکل بزرگ‌تر خواهد شد چون این کار به حیثیت واك لطمه خواهد زد. بنابراین آلمیس اجازهٔ تأخیر در حرکت و مبلغی پول خواست و نیز کسب تکلیف کرد که دربارهٔ بستانکاران چه چاره‌ای بیندیشد. (واك ۲۵۱۱ برگ ۹۷ـ۸۹۴)

آنچه که شورای واك از آن می‌ترسید اتفاق افتاد. آلمیس همواره برای دادن هدایا مورد آزار قرار گرفته و با طیب‌خاطر آنها را پیشکش کرده بود بنابراین شورای واك خشمگین شد و

کمیته‌ای مرکب از دونفر را برای رسیدگی به‌کارهای آلمیس فرستاد. هرچند شورا از نحوهٔ شتاب‌آمیز کار این کمیته چندان خشنود نبود، ولی کمیته دست‌کم آلمیس و کارمندانش را بازگرداند و دیلماج را برای سرپرستی شعبهٔ واك در اصفهان گذاشت و به‌او دستور اکید داد که دیگر پیشکشی به‌کسی ندهد. تصمیم مشابهی نیز دربارهٔ شعبهٔ کرمان گرفته شد و آن شعبه هم تعطیل شد.

نادر در آوریل ۱۷۴۰ به ازبکستان لشکر کشید و در نوامبر همان سال آنجا را تسخیر کرد. در شعبان (= ۱۰ نوامبر ۱۷۴۰) از اورگنج پیروزی‌نامه‌ای برای رضاقلی‌میرزا فرستاد. در ۲۴ رجب آنها در چهارجوی ازهم جدا شدند. در ۲۸ رجب نادر به قصد تسخیر خوارزم منزل به منزل در طول کناره‌های آمودریا پیش رفت تا در روز پنجشنبه ۱۳ شعبان به دوه‌پویونی[۴۸] که شهر مرزی خوارزم‌است‌رسید. البارس‌خان[۴۹] حاکم‌این‌شهر با سپاهیان ازبك و ترکمان خود به‌قلعهٔ شهر عقب‌نشست. نادر دو روز در انتظار البارس‌خان ماند تا از قلعه برای نبرد بیرون آید. این امر رخ نداد، و چون نادر موجبی برای هراس نداشت بارو بنهٔ سنگین خود را همانجا نهاد و به‌پیش‌تاخت. در ۱۶ شعبان به‌یك‌میلی‌قلعهٔ هزار اسب که حاکم آن می‌خواست در محاصره پایداری نماید، رسید. در ۱۷ شعبان سپاه نادر نیم‌میل دیگر به‌سوی قلعه پیش رفت تا حاکم را به حمله اغوا کند. اما او از قلعه بیرون نیامد زیرا که آن قلعه‌ای استوار بود و گرداگردش را آب‌فراوان همچون دریاچه‌ای فرا گرفته بود. بنابراین نادر برآن شد که به Gieli و اورگنج پایتخت خوارزم که در ده‌میلی هزار اسب واقع است حمله کند تا خان آنجا را به‌حمله ترغیب نماید.

پس از یك روز راه‌پیمائی نادر دریافت که همهٔ سپاهیان قبایل تکه، یموت و ترکمان برای مقابله با او آمده‌اند. وی بی‌درنگ به‌سوی دشمنان تاخته ایشانرا بشکست، برخی کشته

48- Diwiboenie
49- Albars

شدند و بعضی گریختند. آنگاه خان به قلعهٔ خانقاه[50] که یکی از پنج قلعهٔ خوارزم است و میان هزار اسب و خیوه قرار دارد گریخت، نادر آن شب آنجا ماند و فردای آنروز به‌جانب خانقاه روان شده نه‌ساعت از روز برآمده بدانجا رسید.

خان با توپخانه‌ای که گادرگرای[51] سردار روسی به‌او داده بود و با شمار زیادی از تفنگداران مسلح به‌تفنگ فتیله‌ای و سواره‌نظام ازبك و ترکمان برای جنگ با نادر آماده بود. نادر بی‌درنگ به حمله پرداخت و آنها را شکست داد، بسیاری کشته و اسیر شدند و بقیه گریختند، اما دستگیر وکشته شدند. بسیاری از سرداران دشمن زنده اسیر گشتند. خان دربار خود را به قلعه انتقال داد و نادر قلعه را در محاصره گرفت. ازبکان برگرداگرد قلعه دیواری دایره‌وار کشیده بودند تا اسبان، گوسفندان و سایر چیزهایشان را درآن جای دهند که پیاده‌نظام سپاه نادر بی‌درنگ آنجا را با همهٔ چادرها و توپخانه‌شان تسخیر کرد. نادر برخی از سپاهیان و رعایای خان را اسیر کرد و دیوارکوتاه نخستین بیرون قلعه را تسخیر نمود. سپاه نادر پس از سه شبانه‌روز گلوله‌باران قلعه به‌آن حمله کرده آنرا مسخر ساختند و خان در ۲۵ شعبان تسلیم شد. نادر، خان جدیدی را به‌حکومت آنجا برگماشت و سپاهیان جوان خوارزمی را به درون سپاه خود برد و به‌ایران بازگشت. (واك ۲۵۸۴ برگ ۸۷ـ۲۰۸۲)

در ۲۰ دسامبر ۱۷۴۰ (رمضان ۱۱۵۳) نادر رقمی صادر کرد حاکی از اینکه از این پس درهنگام خواندن فاتحه (یا خطبه) و نوشتن عرضحال‌ها او را دیگر ولی‌نعمت نخوانند، بلکه با عنوان شاهشاهان‌جهان، نادر دوران، فرمانده ایران، تاجبخش‌هندوستان و خوارزم سرزمین ازبکان مخاطب سازند. (واك ۲۵۸۴ برگ ۹۱ـ۲۰۹۰)

نادر در ۲۱ دسامبر ۱۷۴۰ به مشهد بازگشت. باور براین بود که او قصدحمله به‌ترکیه‌را دارد این‌باور باشایعه‌ای‌که‌دربارهٔ

50- Gangak
51- gadergerai

توافق او با احمدپاشا برسر زبانها بود تأیید شد. گفته می‌شد که نادر از احمدپاشای بغداد در ژوئن ۱۷۴۰ خواسته است که در میان راه بغداد به مکه در فاصلهٔ هریك‌روزه راه، چاهی حفر کنند و نیز ۸۰۰۰۰ مشك آب تهیه کنند چونکه نادر قصد زیارت حج دارد. اما برخی دیگر برآن بودند که نادر می‌خواهد بــه لزگیان بتازد. (واك ۲۵۸۴ برگ ۲۰۸۸).

دو تن از چاپاران واك از ۷ ژانویه تا ۹ آوریل ۱۷۴۱ در مشهد ماندند. اینان گزارش دادند کــه در اثر حضور سپاهیان نادر در این شهر کــه شمارهٔ آنهــا تخمیناً ۵۰۰۰۰۰ تــن است نیازمندیهای زندگانی در اینجا سخت‌گران شده‌است. سپاهیان نادر با گشاده‌دستی پول خرج می‌کردند نادر نیز با پول و جواهرات و کالاهای ارزشمند چنین می‌کرد او همچنین سنگ گور تیمور لنگ را (با ۵ پا درازا، ۳، ۲، پا پهنا) به‌مشهد آورده بود. هنگام به صدا درآمدن نقاره‌ها فیلان، گاوان، گوسفنــدان و میمون‌هائــی که نادر با خود آورده بود به رقص می‌پرداختند. نادر روزانه با کشتن و خفه‌کردن ۸ تا ۱۰ آدم گرسنگی ایشانرا تسکین می‌داد. پسر مهتر نادر رضاقلی‌میرزا هنــوز در همین حــول و حوش‌ها می‌پلکید و آزادانه فقط با یك شاطر در اردوگاه سپاهیان، آمد و رفت داشت بنابراین مردم نتیجه گرفتند که او هنوز مورد نظر نادر است. نزدیك بود نادر معیرباشی را اعدام کند که شفاعت مستوفی‌الممالك به دادش رسید. مستوفی‌الممالك بر نادر نفوذ بسیارداشت ودرسخن‌گفتن از آزادی‌بسیار برخوردار بود وحتی در دربار جائی برای‌نشستن بدست آورده‌بود. باوجود این چاپاران واك‌عقیده داشتندکه او نیز هربار که به‌دربار احضارمی‌شودبرجان خود بیمناك است. نادر همچنین باجناغ خود را که نیازمندیهای زندگانی مردم را گران می‌فروخت، بکشت. نادر زمام همهٔ کارها را یك‌تنه خود به‌دست گرفته، رتق و فتق می‌نمود چون به‌هیچکس اعتماد نداشت. به‌سپاهیان او هرماهه روپیهٔ نقد داده می‌شد.

هنگامی که بابابزرگ برای گردش سواره بیرون مــی‌رفت همهٔ نواحی گردشگاه او قرق اعلام می‌شد و همهٔ درها و پنجره‌های

خانه‌های کوچه و خیابان گذرگاهش بسته می‌شد. کسانی که هنوز هنگام عبور او در کوچه و خیابان مانده بودند بر جان خود بیمناک می‌گشتند. یکی از چاپاران هلند که هنگام یکی از این گردش‌ها او را نظاره کرده بود دیده بود که ۳۶ شاطر سوار که ۲۴ تای آنها سخت بالابلند و قوی‌بنیه و ۱۲ تای دیگرشان جوان بودند پیشاپیش او در حرکتند. در این زمان از سوی محمدشاه یک ایلچی با ۱۰۰ تا ۱۲۰ مرد همراه و هدایای گرانبهای فراوان به‌پیشگاه نادر آمدند. (واك ۲۵۸۴ برگ ۳۰۰ـ۲۰۹۵)

پیوست
مناسبات ایران با روسیه

در دسامبر ۱۷۳۰ روسیان، نشان دادند که می‌خواهند گیلان را تخلیه کنند. شاه‌طهماسب نادر را از دست‌زدن به‌هر اقدامی منع کرد چون مایل نبود که با آنها درگیر شود. شایع بود که شاه طهماسب در زمان حکومت طهماسب‌بیگ جلایر در اصفهان در نهان باروسیان تماس‌گرفته و به‌آنها قول داده چنانچه او را علیه متجاوزان خارجی و شورشیان داخلی یاری دهند گیلان را به‌آنان بازخواهد گذاشت. گفتگو از آمدن هیأت بزرگی بود اما سرانجام فقط یك دیلماج آمد. در ماه سپتامبر چاپاری از سوی سردار روسی گیلان برای کاری نامعلوم به‌دربار آمد. بنا به اطلاعاتی که ارمنیان بدست آورده بودند روسیان در حوالی پایان سال ۱۷۳۰ شماری کثیر سپاهیان تازه‌نفس دریافت داشته بودند. (واك ۲۲۵۵ VI — of—clen، ۲۸/۱/۳۱ برگ ۸۵ـ۲۲۸۴).

ایلچی ایران در مسکو میرزا ابراهیم (معاون پیشین میرزا ربیع معروف به‌مستوفی خاصه) دست از پا درازتر از مسکو بازگشت. روسیان نمی‌خواستند به‌گیلان بازگردند و ترجیح می‌دادند که با ایران در صلح و صفا بسر برند. (واك ۲۲۵۵ VI — of — clen، ۲۰/۴/۳۱).

شاه طهماسب پیش از عزیمت به‌ایروان ایلچی روس را در تبریز به حضور پذیرفت. نخست با سردی و اندکی بعد با گرمی

بسیار با او رفتار شد. میرزا ابراهیم او را همراهی می‌کرد و هردو نزد سردار روس به رشت رفتند تا دربارهٔ شرایط صلح میان دو کشور گفتگو کنند. گفته می‌شد که روسیان آماده‌اند همهٔ بنادر و سرزمین‌های ایرانی را بجز باکو، دربند و نخجوان (Niasawaar = ؟) و همه بنادر به ایران باز گردانند. روسیه ترجیح می‌داد که منتظر نتیجهٔ مبارزات ایران علیه ترکیه بماند و درهمین حال نیروهایش را در گیلان تقویت می‌کرد. (واك ۲۲۵۵ VL — of Clen ۳۱/rr/۲/u/۳ برگ ۶۱ـ۱۸۶۰).

در ۲۹ ژانویهٔ ۱۷۳۲ ایلچی روس به اصفهان رسید و همانروز به پیشگاه شاه باریافت. (واك ۲۲۵۵ VL — of — Clen، ۲۹/۱/۳۲ برگ ۱۹۰۵) تنها ارمغانی که او آورده بود شش باز شکاری و سه بشکه عرق بود که هرگز مورد قدردانی قرار نگرفت. شاه یکساعت و نیم او را سرپا نگهداشت بی‌آنکه کلمه‌ای با او سخن بگوید سپس به‌وی اجازهٔ مرخصی داد. در آغاز تصور می‌شد که او جاسوس است از اینرو شاه نگهبانانی را بر دروازهٔ اقامتگاهش برگماشته بود. به ایلچی اجازهٔ بیرون‌رفتن هم داده نشد. شاه فرمان داد که دیگر پول یا هزینه‌ای به‌او داده نشود و در اینحال نامه‌ای سرگشاده بی مهر و امضا به او داده شد که برای مخدوم خود ببرد. ایلچی روس را ناچار کردندکه چندروزی را به‌هزینهٔ خود زندگی کند. سپس نامه را از او پس گرفته روزانه ۲۰۰ محمودی (= ۸۵ فلورین) به‌او دادند. سرانجام به او روی خوش نشان داده دویست تومان پول و یك نامهٔ سر به‌مهر و اجازهٔ مرخصی دادند. او را حتی دوبار به‌پیشگاه شاه (۱۹ مارس و ۱۲ آوریل) باردادند و پس از آخرین دیدار با شاه اصفهان را به عزم گیلان ترك کرد، و دو تن از مردان همراه خود را در این شهر باقی گذاشت. هلندیان با او دیدار نکردند چون دربار به‌او بدگمان بود و او را به چشم یك‌جاسوس می‌نگریست. بنا به‌گفتهٔ کلبعلی یکی از خواجگان هنوز معلوم نبود که روسیان کدامیك از سرزمین‌های ایران را می‌خواهند پس بدهند. در این میان بسیاری از بازرگانان توانگر با خانواده‌هایشان گیلان را به

قصد اقامت در باکو و دربند ترك کردند تا از دست ایرانیان گرسنهٔ پول رهائی یابند. (واك ۲۲۵۵ Vl — of — clen ۳۰/۵/۳۲ برگ ۷۶ـ۱۹۷۲).

در ژوئیهٔ ۱۷۳۲ فان‌لایپزیگ گزارش داد: «چنین دریافته‌ام که روسان به باکو و دربند، بازگشته‌اند و سپاهیان ایرانی به سوی شماخی و شیروان پیش می‌روند تا این نقاط را از لزگیان باز پس گیرند.» (واك ۲۳۲۲ Vl — of — clen، ۲۶/۷/۳۲ برگ ۲۸۴) لزگیان با ۱۵۰۰۰ مرد به نبرد با ارمنیان پرداختند و اینان با آنکه فقط ۳۰۰۰ تن بودند لزگیان‌را سخت شکست‌داده بسیاری از آنها را به‌خاك هلاك افکنده بارو بنه و توپخانه‌شان را به‌غنیمت گرفتند. پس از آن گفته شد که ارمنیان، گرجیان و لزگیان باهم به‌توافق رسیده متحد گشته‌اند و ترکان را در تفلیس شکست داده، آنجا را تسخیر کرده‌اند. (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۸۶۳)

بعد گفته شد که لزگیان ۱۳۰۰۰ خانوار گرجی را اسیر کرده‌اند. (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۹۹۱).

در یکم سپتامبر ۱۷۳۲ سیمون ابراهیمتس[1] نمایندهٔ روس به اصفهان رسید و روزانه ۱۵۰ محمودی هزینه دریافت داشت. او با نادر سابقهٔ آشنائی داشت و به فان‌لایپزیگ گفت که: «سردار می‌تواند سپاهی آراسته تشکیل داده و هر دشمنی را شکست دهد و در نتیجه کشور را ویران کرده نه بازرگان برجای گذارد و نه دوستان خارجی‌اش را.» او در این‌باره تجربهٔ شخصی داشت چون زمانی که در مشهد بود نادر دوبار هرچه داشته از او گرفته بود. (واك ۲۳۲۲ Vl — of — clen ۱۲/۹/۳۲ ... ۲۸/۱۰/۲۲ برگ ۲۹۲).

1- Simon Abrahimts

وضع کرمان در (۱۷۴۰-۱۷۳۰)

در کرمان از زبان ارمنیان نقل می‌شد که افغانان ابدالی در تابستان سال ۱۷۳۰ این شهر را تهدید می‌کرده‌اند. طالب‌خان بیگلربیگی کرمان، مراقب اوضاع بود. حکومت او نسبهٔ خوب‌تر شده بود از اینرو مردم می‌خواستند که او در منصب خود باقی بماند. میرمهرعلی در ۷ سپتامبر ۱۷۳۰ گزارش داد که کرمان در محاصرهٔ افغانان ابدالی به سرکردگی ذوالفقارخان، قرار گرفته است. بنابه‌گفتهٔ ارمنیان ذوالفقارخان در ۲۱ سپتامبر ۱۷۳۰ در بندرعباس طالب‌خان را شکست داد و طالب‌خان ناچار با باقیماندهٔ نیروهای خود به‌شهر عقب‌نشست. نادر طالب‌خان را خلع و به‌جای او امام‌وردی‌خان را به‌حکومت کرمان برگماشت. امام‌وردی در آغاز اکتبر ۱۷۳۰ به کرمان رسید و اخاذی پول را از مردم آغاز کرد. به‌طور کلی رفتار و شیوهٔ حکومت‌وی‌ستمگرانه بود، بنابراین بسیاری از بازرگانان معتبر و بزرگان شهر به اصفهان رفتند. امام‌وردی‌خان هنوز از گرد راه نرسیده ۳۰۰۰ تومن از مردم گرفته بود. در ۲ دسامبر ۱۷۳۰ گزارش شد که امام وردی‌خان در ملاء عام خود را هواخواه نادر و دشمن شاه طهماسب قلمداد کرده است. (ف ۱۶۳) نادر در فوریهٔ ۱۷۳۱ به امام وردی‌خان فرمان داد که برای گوشمالی افغانان ابدالی به هرات لشکر کشد.

ظاهراً طالب‌خان دوباره به حکومت کرمان رسیده بود چون در ۵ نوامبر ۱۷۳۱ گزارش شد که نادر او را کشته و به‌جای او محمدتقی را برگماشته است و گفته می‌شد که فرمان یافته است که با ۵۰۰۰ مرد جنگی برای معدوم‌ساختن شیخ‌احمد مدنی به گرمسیرات برود.

در ۲۵ ژوئیهٔ ۱۷۳۱ بیگلربیگی جدید کرمان محمدتقی‌خان، به‌شهر آمد و به‌دنبال او خان خانان قلی‌بیگ که نادر او را به مقام وکیل محمدتقی‌خان برگماشته و در امور مالی صاحب‌اختیار ساخته بود به‌کرمان وارد شد. در این اوان نادر هرات و فراه را در محاصره داشت و تقریباً همه‌روزه چاپارانی از این دو شهر به کرمان آمد و رفت می‌کردند. شال‌بافان فرمان یافتند که همهٔ شال‌های بافته شده و دردست تهیهٔ خود را برای بررسی نادر آماده کنند. این امر موجب بالارفتن بهای شال شد، قیمت شالهائی که معمولا ۲۰ محمودی ارزش داشت به ۶۰ محمودی رسید. این‌فرمان همچنین موجب کمبود پشم گشت چنانکه دیگر پشم بسختی یافته می‌شد درواقع همهٔ کالاها و پولهائی که به‌کرمان وارد مـی‌شد بزور برای نادر ذخیره می‌گردید و پول آنها جزو درآمدهای شهر محسوب می‌گشت.

کرمان نیز مانند یزد، خراسان، مازندران در زیر فرمان مستقیم نادر اداره می‌شد، در اینجاها حتی شاه اقتداری نداشت چون که فرمانهای شاهانه فقط زمانی مورد احترام و اطـاعت قرار می‌گرفت که نادر آنها را تأیید می‌کرد. نادر خود آن‌فرمانها را ملغی اعلام کرده و هرفرمانی را که در هنگام اقـامتش در ۱۷۳۰ در اصفهان به‌او اعطا شده بود انکار می‌کرد. بنابراین هلندیان به‌پیشنهاد عاملان پشم از نادر خواستندکه همهٔ امتیازات پیشین ایشانرا تجدید و تأیید کنند. بااینکه نادر قول داد که به حاکم کرمان فرمان دهد تا عامل پشم واك را در انجام وظیفه‌اش یاری دهد، در ماههای سپتامبر / اوت ۱۷۳۲ در حدود پانصد تن به بیگلربیگی کرمان شکایت بردندکه به‌سبب‌خرید و صدور پشم توسط اروپائیان آنها بیکار شده و اهل و عیالشان گرسنه‌اند.

و دیگر قادر نیستند فرمان نادر را دایر بر بافتن شال و پارچه های دیگر اجرا کنند. شرکت‌های هلند و انگلیس نه‌فقط مقداری عظیم پشم گرد آورده بودند بلکه همهٔ مردان و زنانی را که پشم را تنظیف و مرتب می‌کردند استخدام کرده و دو برابر حد معمول مزد می‌دادند. این امر برای بازرگانان و بافندگان دشواریهائی پدید آورد. بیگلربیگی نمایندگان شرکت‌های هلند و انگلیس را احضار کرده خشمگنانه پرسید: «چرا اینچنین گستاخانه کار می‌کنید و مردم را با انحصار بازرگانی پشم بیچاره می‌کنید!» نمایندگان پاسخ دادند که ما دهها سال است به بازرگانی پشم که یك جنبهٔ طبیعی زندگانی در کرمان است پرداخته‌ایم و برای اینکاراز شاه‌رخصت وفرمان‌داریم. بیگلربیگی گفت: «فرمان شاه دیگر فاقد ارزش است بهتر است که دیگر از خرید پشم دست بردارید وگرنه من می‌دانم با شما چگونه رفتار کنم!» نمایندگان بایکدیگر به گفت و شنید پرداخته و برآن شدند که هریك جداگانه هدیه‌ای به بیگلربیگی بدهند. این کار تأثیر مطلوبی بر بیگلربیگی گذاشت.

عامل پشم هلند به‌رغم معافیت از پرداخت مالیات و جز آن، ناچار می‌بایست سهمی را از مالیات عمومی که از مردم خواسته شده بود بپردازد. هر دو کمپانی هلند و انگلیس می‌بایستی ۵۰ تومان بپردازند. انگلیسیان سهم خود را پرداختند اما **آوانس** اعتراض کرد. پنجاه سپاهی آمدند تا او را به چوب فلك بندند اما آوانس به بیگلربیگی متوسل شد. بیگلربیگی به‌او فرمان دادکه سهم شرکت هلند را بپردازد ولی وعده داد که آنرا بازپس دهد و یك سند بدهکاری هم به آوانس داد. آوانس درواقع در دسامبر ۱۷۳۲ هرچند با دشواریهائی آن پول را پس گرفت. آنها این پول را از زرتشتیان گرفته به‌او دادند.

هنوز دشواریهای شال‌بافان حل نشده بود. در ژوئن - ژوئیهٔ ۱۷۳۳ اینان دوباره و همه‌روزه به بیگلربیگی شکایت می‌بردند که تقریباً بیچاره و تباه شده‌اند و بیگلربیگی که قبلا از انگلیسیان انعام گرفته بود آنقدرها سرحال بود که توجه آوانس را به این

هر دو حقیقت جلب کند. او همچنین در بکاربستن یك گوش کر نسبت به‌این شکایات مفید بودچنانکه آوانس‌احساس کرد که نمی‌توانداز ابراز قدردانی خودداری کند بخصوص که اشاره شده‌بود که ممکن است بیگلربیگی لطف خود را از هلندیان دریغ دارد.

در۲۲ژانویهٔ ۱۷۳۴ قلیج‌پندی‌خان[1] پسر ساداتخان با ۶۰۰۰ مرد به ناحیهٔ کرمان حمله‌کرده، آبادی‌های‌پیرامون شهر را تاراج و کشتار کرد و آنها را به‌آتش کشاند. آوانس ناچار به قلعهٔ شهر پناه برد. چون آوانس گزارشی در این‌باره نداده احتمال می‌رود که بعدها بلوچان آنجا را ترك کرده به‌بندرعباس رفته باشند. در پایان فوریهٔ ۱۷۳۴ محمدتقی‌خان از مقام بیگلربیگی خلع و به شیراز احضار شد و اسماعیل‌خان به‌جای او منصوب گشت. در آوریل ۱۷۳۴ باز به‌مردم کرمان دستور داده‌شدکه‌مالیات تازه‌ای بپردازند که موجب افزایش بهای عباسی نقره در برابر پایسهٔ مسین گردید. در ماه ژوئن چاپاری از سوی نادر نزد وکیل او در کرمان یعنی میرزارضا به‌این شهر آمد تا دو روزه مقدار ۱۰۰۰ تومان پول نقره گرد کرده و بیدرنگ به فراه ارسال دارد. هردو شرکت هلند و انگلیس نیز به‌رغم اعتراضشان می‌بایست ۱۵۰ تومن (شرکت‌انگلیس) و ۸۰تومن(واك) بپردازند و در ازای آن یك سند بستانکاری دریافت دارند.

مردم افزون برفشاری که برای دادن پول تحمل می‌کردند از لحاظ دادن چارپایان سواری و بارکش خود از سوی سپاهیان نادر در زیر فشار بودند. بالارفتن قیمت پول نقره در کرمان موجب شد که بازرگانان اصفهان، خراسان و نقاط دیگر نقره‌های خود را به‌کرمان برند چنانکه در ماه اوت بهای هر عباسی نقره از ۴½ محمودی به ۴ محمودی تنزل یافت.

دوشنبه ۲۱ مارس ۱۷۳۵ هلندیان برآن شدند که یك مرد هلندی را به ریاست شعبهٔ واك در کرمان بگمارند تا در آنجا به خرید پشم پردازد. (J ۲۳۵ برگ ۶۶۳) هنگامیکه عامل جدید

1- Geleeds Pondie Chan

پشم کلیمینت[2] به‌کرمان رسید حاکم‌شهر اسماعیل‌خان در سیستان بود. نایب او محمدقلی‌بیگ به کوناد[3] مدیر واك در بندرعباس نوشت که: «من از بازرگانی‌پشم هلندیان‌حمایت می‌کنم!»حکومت کرمان در این اوان فقط در دست نایب نبود بلکه در دست دومقام دیگر یعنی مصطفی‌بیگ ومیرزاآسیاب (؟)(Asiyab) وکیل‌یا نمایندهٔ تام‌الاختیار نادر نیز بود، اما میرزا رضا مرکز حکومت بشمار می‌رفت و همهٔ امور بر گرد محور او می‌گشت.

به‌سبب این ساخت روشن نبود که چه‌کسی چه کار و چه مسئولیتی را به‌عهده دارد و این امر مردم را سخت سردرگم ساخته بود. مردم از یك مقام به مقام دیگر ارجاع داده می‌شدند بی‌آنکه نتیجه‌ای بدست آورند و این وضع موجب شکایات بسیار گشت. هلندیان گزارش دادند که مقامات شهر نسبت به‌آنان رفتارنسبهٔ معقولی داشته‌اند.

در ژوئن ۱۷۳۵ اهالی کرمان یکبار دیگر در معرض تحمیل اخذ یك خراج فوق‌العاده قرار گرفتند. آنان ناچار می‌بایست ۷۰۰۰ تومن بدهند نیمی‌از این پول‌به‌هرات‌برای طهماسبقلی‌خان و نیم دیگر برای اسمعیل‌خان به‌سیستان فرستاده می‌شد. چون پول نقد کم بود روستائیان ناچار پشم‌های خود را به‌بهای ۱۲/۵ محمودی که در قیاس با بهای نیمهٔ ماه مه ۲۵ درصد ارزانتر بود می‌فروختند. بدتر از این شیوع طاعون در سیرجان بود که در حوالی پایان ماه مه بآهستگی به‌کرمان نیز سرایت کرده بود. ۳۰ تن از مردم جانسپرده بودند. در ۲۵ مه مقامات شهر اعلام کردند که همهٔ مؤمنان و مسلمانان واقعی باید در مسجدها برای دفع بلای طاعون به‌نماز و دعا بپردازند و صدقه دهند.

در ماه ژوئیه وبا پایان گرفت. در روزهای پیش روزانه ۵۰ تا ۶۰ انسان جان می‌دادند، اما مرگ آنها را به‌گرمی‌هوا مربوط می‌دانستند. کلیمینت گفت: «پس‌اصلا وبائی درکار نبوده است!» بااینکه بازرگانان بزرگ از فروش پشم به‌قیمت ۱۲/۵ محمودی

2- Clement

3- Koenad

تن‌می‌زدند و هنوز براین باور بودند که باید نرخ سال پیش رایج گردد، هلندیان و انگلیسیان به‌طور شفاهی به‌توافق رسیدند که پشم‌هائی را که به‌گونهٔ خرده‌فروشی عرضه می‌کنند به‌قیمت ۱۱ محمودی پول مسین بخرند. و بهای پشم نباید بی‌توافق ایـن دو شرکت افزایش یابد.

در ۳ ژوئیه چاپاری از سوی نادر خبـر آورد کـه سردار خراسان در قارص برترکان غلبه کرده است، و خواسته که دویست مرد برای او فرستاده شود. مردم از این درخواست نتیجه گرفتند که پیروزی او چندان عظیم نبوده است. مردم کرمان و تـوابع برای خاطر این پیروزی می‌بایست ۲۱۰۰ تومن بپـردازند کـه صد تومن آن پایمزد چاپار بود. مهمتر از آن، شهر می‌بایست سه روز این پیروزی را جشن گرفته چراغانی کنند. اصفهان ناچار ۷۰۰۰ تومن، شیراز ۴۰۰۰ تومن و بندرعباس یا فارس می‌بایست ۳۰۰۰ تومن بپردازند. این پولها لازم نبود که بی‌درنگ پرداخت شود بلکه تا دو ماه به نوروز مانده فرصت داشتند. میرزارضای «صاحب اختیار»، دستور داشت که در زمان مقرر پولها را نزد نادر برد. او در ۲۵ ژوئن به‌کرمان آمده بود و در ۲ ژوئیه از همهٔ بازرگانان خواست تا سندی را امضا کنند با این مضمون که اگر معلوم شود پول مسین از کرمان صادر می‌کنند همهٔ اموالشان مصادره گردد. چرا که این کار علناً در ۳۰ ژوئن قدغن شده بود. میرزا رضا همچنین دستور داده بود که نمایندهٔ شرکت انگلیس هم این سند را امضا کند. او گفت که لازم نیست هلندیان آنرا امضا کنند چون واك ۳۰۰۰ تومان پول معوقه نـزد بازرگانان داشت و بنابراین انتظار نمی‌رفت کـه کالا به‌بندرعباس صادر نکنند. کلیمینت انتظار داشت که این فرمان ملغی گردد زیرا که در غیر اینصورت کار بازرگانی به‌رکود کامل می‌انجامید. در این حال نمایندهٔ انگلیس سخت در تلاش بود که از امضای آن سند معاف گردد. توافق میان شرکت‌های هلند و انگلیس نتیجهٔ مطلوب را به‌بار آورد زیرا خودداری آنها از خرید پشم به‌قیمت گـران موجب شد که بهای پشم بین ۱۳ تا ۱۵/۵ محمودی نوسان داشته

باشد. در یکم اوت باز چاپاری دیگر خبر پیروزی دیگر نادر را به اصفهان آورد. باز شهر سه روز چراغانی شد. این‌باز دلیلی برای ترتیب‌دادن یك جشن واقعی وجود داشت چون نادر سکهٔ پیروزی داد و باز مدعی شد که این‌کار احسانی به‌مردم است. اما او ۲۰۰ مرد از کرمان و ۳۰۰ مرد از سیستان خواست که کوتوال کرمان علی‌بیگ برای او فرستاد.

در ۱۶ سپتامبر چاپاری خبرآورد که نادر گنجه را تسخیر کرده است و درپی آن شهر سه‌روز چراغانی شد. نادر همچنین فرمان داده بود که میرزارضا کلانتر، قاضی، همهٔ ملایان و کدخدایان شهر و بلوك اقطاع یکباره باید آماده پیوستن به‌او باشند چون سخنانی با آنها دارد. رویهمرفته ۱۰۰ تن می‌بایست خود را آماده کنند. فرمانهای مشابهی به‌همین گروههای مردم در شهرهای دیگر مانند اصفهان (سیصد تن) و شیراز (۲۰۰ تن) صادر شد. معلوم نبود که مقصود از این فرمان چیست. اما همگان همداستان بودند که دربارهٔ امر مهمی است.

در اکتبر ۱۷۳۵ هلندیان مقیم کرمان از رفتار مقامات شهر بسیار خشنود بودند زیرا که میرزا رضا «صاحب اختیار» آشکارا در ستایش هلندیان سخن گفته و از انگلیسیان سخت انتقاد کرده بود. کوناد درطی نامه‌ای انتصاب‌کلیمینت‌را به‌او خبر داده و از او برای کارهای بازرگانی هلندیان یاری خواسته بود. او گفت که انگلیسیان نامه‌ای خطاب به‌او نفرستاده‌اند، اما به آهستگی از کرمان گریخته‌اند و بدینسان‌احترامی شایسته به‌مقامات کرمان نشان نداده‌اند. او قول داد که نادر را از این رفتار انگلیسیان بیاگاهاند. مقامات مهم دیگر مانند توکل‌بیگ معتمد نادر نیز در اظهاریه‌ای که به‌هلندیان داد شرکت هلند را بسیار محترم شمرده بود. در ۵ اکتبر حتی میرزا رضا که شیخ‌الاسلام، توکل‌بیگ، میرزا یوسف کلانتر، وزیر میرزا رضا میرزا قاسم و تعدادی از بزرگان مختلف شهر او را همراهی می‌کردند به‌خانهٔ شرکت هلند آمده و ناهار را در آنجا صرف کردند. این دیدار در میان مردم کرمان سخن روز گشت، چون هرگز سابقه نداشت که

شیخ‌الاسلامی از یك مسیحی دیدار کند چه رسد به اینکه با او همخوراك شود. بنا به‌نظر کلیمینت این دیدار سخت به آبروی واك افزود، دیلماج انگلیسیان که هنوز در کرمان بود از این دیدار و احترامی که نسبت به هلندیان معمول شده بود، داشت دیوانه می‌شد و به‌هروسیله‌ای متشبث شد، شاید بتواند میرزارضا را به‌دیدار از خانهٔ شرکت انگلیس نیز راضی سازد. او همچنین از هلندیان نزد میرزارضا بدگوئی کرد. ابراهیم‌بیگ داروغهٔ کرمان و معتمد میرزارضا خبر این بدگوئی‌ها را به‌کلیمینت داد. میرزا محمدرضا «صاحب اختیار» در ۲۶ نوامبر همراه با همهٔ کسانی که به‌قزوین احضار شده بودند کرمان را ترك کرد. اسماعیل‌خان دو روز بعد به‌دنبال ایشان رفت. پیش از رفتن، درطی یك‌روز ونیم اقامتش درشهر، محمدقلی‌بیگ را به پادرمیانی توکل‌بیگ، به‌عنوان نایب خود برگماشت. محمدقلی‌بیگ برای گرفتن این مقام در برابر اسماعیل‌خان به‌التماس به زانو درآمده بود زیرا که اسماعیل‌خان می‌خواست مقام نیابت را به عموی خود منصوربیگ واگذارد.

کلیمینت در ۳ مارس ۱۷۳۶ با آمدن فان‌لون[4] ریاست را به او سپرد. در این اوان بار دیگر شاه جدید نادرشاه از کرمان چیزهائی خواسته بود. نادر دستور داده بود که ۵۰۰۰ کلاه خاکستری از همه‌گونه پارچه بدوزند و گرداگرد و جلو آنها را با کلمات زیر گلدوزی کنند:

هزار کلاه با کلمات یا الله، ۱۰۰۰ کلاه با کلمات یا رحمان، هزار کلاه با کلمات یا رحیم، ۱۰۰۰ کلاه با کلمات یا کریم و هزار کلاه با کلمات یاسبحان. این کلاه‌ها مخصوص نگهبانان خاص نادر بود. تا آخر آوریل تقریباً ۴۰۰۰ عدد از این کلاهها برای او فرستاده شد و چون چارپایان باری شهر را، مقامات برای ارسال اینها به‌کار گرفته بودند شهر از لحاظ چارپای باری سخت در مضیقه بود. فرمان دوختن کلاه در ۱۴ فوریه به‌کرمان رسیده بود و در این اوان هلندیان برای حمل پشم‌های خود به

4- Van loon

بندرعباس با دشواری‌هائی مواجه شدند.

در ۱۶ آوریل فرمان تازه‌ای به کرمان رسید که پنجهزار جفت پای‌افزار برای سواره‌نظام نادر فراهم گردد. در نتیجه فرمان نخستین و فرمان اخیر، مکاریان چارپایان خود را به‌کوهها برده پنهان کردند و مقامات شهر از یافت نشدن چارپا سخت به زحمت افتادند.

نادر همچنین مقامات تازه‌ای را به‌شهرها برگماشته بود. میرزا محمدرضا وزیر اصفهان شده بود از اینرو به‌کرمان بازنگشت علی‌بیگ‌نامی به‌جای او برگماشته شد و میرزا ابوطالب دیوان‌بیگی پیشین شاه احمدخان وزیر او گردید.

در ۱۵ آوریل سه ایلچی از سوی نادر از کرمان عبور کردند، یعنی دو ایلچی به‌عزم افغان به‌نام‌های اشرف سلطان و میراث‌خان که هردو از طایفهٔ ابدالی بودند. مهماندار ایشان میرمحمدحسین نام‌داشت. ومحمدرضابیگ‌لك[5] را به‌نزد سرکردهٔ بلوچ‌عبدالله‌خان در حوالی کابل، در امپراطوری مغول واقع در ایالت «رلروم رغسان»[6] فرستاد. مأموریت اینان نهانی بود اما گفته می‌شد که نادر فرمان داده است که بلوچان ذخایری فراهم کرده هزاران سپاهی گرد کنند و نادر را در حمله به‌قندهار یاری دهند و مرز مغول را ببندند تا از آنسو احتمال تهاجم مغولان برطرف شود. می‌گفتند که ایلچی از حسین‌خان خواهد خواست که تسلیم شود و فرزندانش را نزد نادر فرستاده از او طلب عفو کند تا برجان خود ایمن گردد و نادر او را حکومت قندهار دهد. و اگر گردن ننهد سرنوشت تلخی در انتظار او خواهد بود نادر به گوشمالی‌اش آمده دستگیرش خواهد کرد. هلندیان شك داشتند که سرکردهٔ افغان به‌این پیشنهادها گردن نهد. زیرا که او ۴۰۰۰۰ سپاهی مجهز و ذخیره‌ای یکساله در اختیار داشت. ظاهراً نادر نیز گردن نهادن او را باور نداشت، چون به‌توکل بیگ درطی‌رقمی فرمان داد که ۹۰۰۰۰۰ من گندم و جو انبار کند. بعد فرمان داد

5- Lacq

6- Ralroem Ragsoen

که ۳۰۰۰۰ من باروت و ۶۰۰۰۰ من سرب در جنوب غربی ایران فراهم گردد چون می‌خواست از راه کرمان به‌قندهار برود.

توکل‌بیگ فرمان‌ها را به وزیر کرمان میرزاحسین ابلاغ کرد و او به‌اجرای آنها پرداخت در نتیجه نان کمیاب شد چنانکه دیگر بسختی می‌توانستی نانی پیدا کرد. چندی بعد این فرمان‌ها تا اندازه‌ای لغو شد زیراکه نایب در ۲۲ آوریل (از ترس‌شورش) اعلام کرد که هرکس می‌تواند غلات خود را به‌قیمتی که خود تعیین می‌کند به‌نانوایان بفروشد و نانوایان می‌توانند به بهای مناسب نان را بفروشند این دستور باز وضع نان را عادی ساخت اما بها ثابت نبود. در نتیجه نان جو خوب را می‌شد خرید اما نان گندم در بازار نبود.

در ۲۷ آوریل چاپاری از سوی نادر نزد مقامات کرمان‌فرمان آورد که: فرمان‌های مربوط به‌گرد کردن غله را لغو کرده و ۲۵ درصد از مالیات‌های مرسوم را بخشوده است چون دیگر به قندهار نمی‌رود. حسین‌خان کلید طلائی جواهرنشان قندهار را برای نادر فرستاده و از او استدعا کرده کوتوال و سپاهیانی برای تحویل شهر بدان‌صوب گسیل دارد. حسین‌خان خود را چاکر و منقاد نادر ساخته و متعهد شده که سالیانه به‌درگاه او خراج فرستد زیرا دریافته است‌که محمود و اشرف از شورش‌خود طرفی نبسته جان خود را از دست داده و زنان و فرزندانشان را به بردگی و اسارت کشانده‌اند. مردم از نیامدن نادر به‌کرمان با خوشوقتی سخن گفتند. سه ایلچی نادر در ۲۸ آوریل کرمان را ترک کردند.

کوکیل[7] مدیر شرکت انگلیس چون بیمار بود در ۷ مه با نوعی برانکارد به کرمان حمل شد. او به دیدار مقامات کرمان نیامد و این امر تا حدی آنان را برآشفته ساخت. بنابراین هدایائی به مقامات کرمان داد و هلندیان نیز ناگزیر به‌تبع او هدایائی به اسماعیل‌خان بیگلربیگی، میرزا ابوطالب وزیر، علی‌بیگ وکیل و میرزا یوسف کلانتر دادند.

7- Cackil

همچنین کوشش‌هائی می‌شد که ۱۰۰ مرد دیگر برای نادر بفرستند. استخدام اینان به‌دلایل نامعلومی سخت پنهانی انجام گرفته بود. سرانجام گفته می‌شد که نادر از راه کرمان به‌قندهار لشکر خواهد کشید. کسی به‌نام میرزاتقی از سوی نادر به‌کرمان آمد تا در میان راه کرمان ـ قندهار به فاصلهٔ هر شش میل یك کاروانسرا بسازد و آنها را بگونهٔ دژهائی در آورد تا پناهگاه سپاهیان نادر باشد. و همچنین همهٔ غلات محصول امسال را مطالبه کند ولی این امر موجب قحط و غلا و فلاکت شد. دیگر در کرمان مواد خوراکی مانند نان، گندم، جو، گردو، کشمش، خرما و جز آن یافته نمی‌شد، اما گوشت در بازارها به‌فراوانی موجود بود.

چون مقامات شهر چارپا جمع‌آوری‌می‌کردندچارپا هم بسختی یافت می‌شد. این چارپایان می بایست خواربار و آذوقه به سیستان و هرات برند. گفته می‌شد که نادر تا دوماه دیگر به‌کرمان خواهد آمد. حتی کاروانها را در میان راه متوقف ساخته بودند مثلا کاروان هلندیان را در دشتاب و دولت آباد متوقف کرده بودند. کلیمینت به‌میرزاتقی بیگلربیگی که در ۳ ژوئیه به‌شهر آمده و یکی از دوستان مشفق واك بود شکایت‌برد. او قول‌دادکه تعلیقه‌ای بدهد و این کار ۶ روز طول کشید، زیرا انگلیسیان به‌او هدایائی داده و آنان نیز تعلیقه‌ای خواسته بودند. کلیمینت در ۱۷ اوت با بیگلربیگی همخوراك شد تا آن تعلیقه را بدست آورد. دیلماج انگلیسیان با نامه‌ای به کرمان آمد اما بیگلربیگی حتی نامه را نخوانده او را یکساعت در انتظار نگهداشت آنگاه گفت بسیار خوب! در این اوان دو بازرگان به‌کرمان آمدند. یکی علی‌محمد خواهرزادهٔ مستوفی‌بیگ[8] و دیگری حاجی‌علی‌قلی. نخستین را ابراهیم‌خان برادر نادر با ۱۵۰۰ تومان نقره فرستاده بود تا از کرمان فقط پشم قرمز خریده به‌گیلان ارسال دارد.

اینان از پرداخت راهداری و دیگر مالیات‌ها معاف بودند. چهار بازرگان دیگر نیز بودند که چون می‌ترسیدند شرکت‌های واك و انگلیس آنها را از بازرگانی بازدارند هنوز

8- Mustawfi Beg

پشم نیاورده و منتظر نتیجهٔ رویدادهای جدید بودند یعنی می‌خواستند ببینند که آیا آن دو بازرگان در تحصیل پشم موفق می‌شوند؟ هلندیان نیز نگران پشم خریدن آنان بودند. کوکیل نیز از این امر هراسان بود. او حتی در ۱۵ اوت نزد هلندیان آمد تا ببیند چگونه می‌شود از این کار جلوگیری کرد. آنها همهٔ بازرگانان عمدهٔ پشم را تهدید کردند که اگر به بازرگانان دیگر پشم بفروشند هلندیان و انگلیسیان بقیهٔ پشم‌های آنها را نخواهند خرید. بنابراین بازرگانان پشم، دیگر پشم به‌دیگران نفروختند.

علی‌بیگ وکیل و میرزاابوطالب وزیر به‌عنوان نایب در کرمان کار می‌کردند. آنها سخت‌هواخواه واك بودند چون‌هلندیان در ۱۹ اوت تعلیقه‌ای دریافت داشتند اما انگلیسیان هرچه کوشیدند نتوانستند تعلیقه‌ای بگیرند. در ۲۰ اوت اسماعیل‌خان با میرزا زکی به‌سیستان رفت تا در طول راه در هر منزل کاروانسراهائی با ذخایر خوراکی و چاههای آب آشامیدنی بنیاد نهد. (آ ۲۴۱ برگ ۶۲ ـ ۳۲۰۱۱) در ۱۶ سپتامبر چاپاری از سوی مصطفی‌خان پسر حاجی‌گداعلی‌خان[9] بیگلربیگی‌پیشین‌کرمان به‌شهر درآمد و در طی رقمی به‌وزیر و وکیل خبر داد که از کار خلع شده‌اند و باید از خانه‌های خود بیرون‌بروند. کرمان مقامات مسئول نداشت. اما در این ضمن او آمد. در ۲۱ سپتامبر چاپاری از سوی نادر به‌کرمان خبر آورد. که نادر تا یکماه دیگر به‌این شهر خواهد آمد. همچنین رقمی برای وکیل و وزیر پیشین داشت که آن ۳۰۰ مقنی را که به‌اصفهان فرستاده بودند در ۱۶ سپتامبر فرا خوانند و تا زمان ورود نادر آنها را در کرمان نگهدارند.

در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۰ تومن نقره به سیستان برده شد. همچنین با اعمال فشار ۲۰۰ جفت قالی، ۳۰۰۰ قبا، ۳۰۰۰ کلاه، زیرپوش، شال، جوراب، شلوار، پای‌افزار سبز (ساغری) چکمه و جز آن و نیز ۴۰۰۰ پتوی رو‌انداز، تاچه، میخ‌آهنین و جز آن برای سواره نظام از اهالی گرفته شد. صنعتگران بیچاره را بزور و رایگان بکار گرفتند، مجاز نبودند که لحظه‌ای بیاسایند

9- Hadje gadali chan

و با چــوب و فلك و کتك آنها را به‌کار وامی‌داشتند. اخــاذی به‌وضعی بسیار رقت‌انگیز رسیده‌بود. افغانان با رسیدن‌اسماعیل خان به سیستان به‌قندهار عقب نشستند. در ۲۵ سپتامبر محــمد رضا بیگ ایلچی که نزد سردار بلوچ عبدالله‌خان به‌کلات رفته‌بود بازگشت. او در ۲۸ سپتامبر باهلندیان دیدارکرد ودر خفابه‌ایشان گفت: گمان نمی‌کنم نادر به‌کرمان بیاید. یا اگر هم بیاید قادر به گرفتن قندهار باشد، زیرا در آنصورت نه‌فقط حسین‌خــان بلکه بلوچان نیز قیام خواهند کرد.

در ۱۴ اکتبر شایــع شد کــه نادر در نبرد بــا بختیاریــان درگذشته است. ایــن خبر حیرت برانگیخت. گفته مــی‌شد کــه اسماعیل‌خان در نهان فرمان یافته است که به‌تدارکات چنانکــه گوئی هیچ اتفاقی رخ نــداده است ادامه دهــد. و در گردآوری سورسات یا مالیات فوق‌العاده شتاب کند. بااینکه گفته می‌شد که نادر به‌کرمان نخواهد آمد تدارکات برای پذیرائی و استقبال از او ادامه یافت. همه‌روزه چاپاران با خبرهای ضد و نقیض بــه شهر می‌آمدند. سیاست مقامات شهر براین بود که قضایا روشن نباشد، چون آنها ناچار بودند که ۴۰٫۰۰۰ افغــان، ۳۰٫۰۰۰ بلوچ و ۱۵۰٫۰۰۰ ـــ ۱۰۰ مغول را که در مرز کابل منتظر نتیجهٔ عملیات نادر بودند در مد نظر داشته باشند. دراین‌میان شورش‌ها و نیز اخاذی پول از مردم ادامه داشت.

در ۱۳ اکتبر خبر رسید که بلوچان در راور مرز ایالت‌کرمان سر به‌شورش برداشته‌اند. در ۱۴ اکتبر محمدرضابیگ لك ایلچی از آنجا بازگشته بود و اینك او با پانصد مرد جنگی نخبه برای منقاد ساختن ایشان به‌راور می‌رفت.

در ۱۱ نوامبر اسماعیل‌خان و میرزا زکی دوباره آهنگ سیستان کردند تا انبارهای ذخیره و راهها را بازرسی کنند.

در ۱۴ نوامبر به‌مصطفی‌خان «صاحب‌اختیار» درطی‌نامه‌هائی خبر رسید که نادر اصفهان را در ۲۰ نوامبر ترك می‌کند. اخاذی در کرمان چنان ادامه یافت که مردم بیچاره و بازرگانان درخور ترحم بودنــد. محصلان به در خانه‌هایشان رفته رحل اقامت می‌ـ

افکندند و برای دریافت پول سخت مردم را کتك می‌زدند. بانیان‌ها و بازرگانان ۱۵۰۰ تومان نقره پرداختند و این پول به‌دست مصطفی‌خان رسید. اخاذی پول هنوز ادامه داشت. شرکت‌های واك و انگلیس نیز ناچار به‌پرداخت پول بودند. از هریك از این شرکت‌ها ۵۰ تومان خواسته بودند که از انگلیسیان بزور گرفتند. واك به‌سبب بیماری کلیمینت که ناچار به ترك کرمان بود از دادن پول معاف شد. در این اوان همچنین گفته می‌شد که میرزاتقی برای مطالبهٔ ۳۰۰٫۰۰۰ تومان از مغولان از راه قندهار به ایلچیگری به هندوستان خواهد رفت و اگر آن پول وصول نشود نادر خود می‌رود و آنرا می‌ستاند. پس از ورود سپاه نادر به‌شهر هیچکس از ترس تاراج و چپاول شدن جرأت نداشت از شهر بیرون برود. در ۱۲ دسامبر سپاهیان نادر به شهر آمده‌بودند ودر ۲۲ دسامبر نادر خود به‌شهردرآمد. در ۳۱ دسامبر او به قندهار رفت. همهٔ اعیان و مردم و نیز نمایندگان واك و انگلیس، و اروپائیان بگرمی از نادر استقبال کردند و او را درود گفتند. نادر به ایشیك‌آغاسی‌باشی خود فرمان داد که از اینان بپرسد که چه‌کسانی هستند. انگلیسیان پیشکش‌هائی تقدیم کردند بنابراین هلندیان نیز ناچار به تقدیم پیشکش شدند. نادر همچنین فرمان‌داد تانمونه‌هائی از پشم‌ها را نزد او برند. میرزا-زکی گفت که نادر می‌خواهد نمونه‌ها را به‌گیلان و ترکیه بفرستد تا بداند کدام نوع را در آنجاها بهتر می‌خرند. اگر مسلم می‌گشت که این کار عملی است نادر می‌خواست که به‌برخی از بازرگانان برای خرید پشم در کرمان پول بدهد تا پشم‌بخرند و برای او به‌فروش رسانند. نمایندگان واك گفتند که این امر برای واك وضع بدی پیش خواهد آورد زیرا ما فقط برای بازرگانی پشم به‌کرمان آمده‌ایم و بازرگانان و هزار تن از مردم دیگر با این‌کار امرار معاش می‌کنند. بازرگانانی هم که همه‌ساله به‌کرمان می‌آیند از این پس باید از آمدن خودداری کنند و این امر اقتصاد کرمان را از میان خواهد برد. آنها متذکر شدند که البته نادر هرکاری را که بخواهد می‌تواند انجام دهد اما شهر کرمان و مردم آن از

میان می‌روند. میرزا زکی (میرزا تقی؟) قول داد که در این‌باره با نادر سخن گفته او را از اجرای این نقشه منصرف کند. بعد میرزا زکی به آوانس گفت پس ازگفت وشنید بسیار نادر راضی شد که از اجرای نقشهٔ خود دست بردارد.

نادر ۸۰٫۰۰۰ سپاهی‌مرکب ازجنگاوران، نوکران، مهتران و جز آنان و ۹۰۰ اردو بازارچـی داشت. نادر به اردو بازارچیان ۸۰۰۰۰ تومن با ۴۰ درصد بهره وام داده بود. نادر دربار خود را در بیرون شهر در خانهٔ اسماعیل‌خان جای داد. بارو بنهٔ خود را در بیرون شهر در چادرها گذاشت. یك گروه از سپاهیانش در حومهٔ شهر در محلهٔ زرتشتیان و بقیه در بیرون شهر ماندند. سر و وضع افراد سپاهش خوب بود. امـا انـواع و اقسام تخلفات ناگفتنی را انجام می‌دادند. همهٔ درها و پنجره‌های خانه‌های شهر را سوختند. بنا به‌گفتهٔ هلندیان شهر چنان در معرض تاراج و چپاول قرار گرفت و چنان ویران گشت که هرگز در تاریخ بشر سابقه نداشت. نادر هدایای زرتشتیان را بسیار اندك دانست و فرمان داد که آنها باید یا ۲۰۰ تومان بپردازند یا همگی مسلمان شوند. و محصلی را برگماشت تا به‌ضرب کتك از آنهـا پـول بگیرد. برخی از زرتشتیان چندان زیر فشار قرار گرفته بودند که هرچه داشتند حتی زن و فرزندانشان را فروختند بـرای اینکه زرتشتی باقی بمانند. اسماعیل‌خان بیگلربیگی پیشین کرمان را به‌چوب و فلك بستند و ابوالحسن‌خان را به‌جای او برگماشتند. رئیس، میرزا ابوطالب وزیر به‌دار آویخته شد و همهٔ دارائی‌اش مصادره گردید. میرزاحسیم[10] بار دیگر به مقام وزیر برگماشته شد. مصطفی‌خان‌صاحب‌اختیار نیزخلع‌شد ومقامش‌به‌ابوالحسن‌خان تفویض گشت. حاکم جدید پس از عـزیمت نادر از هـریك از شرکت‌های هلند و انگلیس ۵۰۰ تومان وام خواست. آوانس گفت که من چنین مبلغ زیادی را ندارم. اما هنگامیکه انگلیسیان برای رهائی از رفتارهای بدتر ۱۰۰ تومن به حاکم دادند آوانس هم ۹۰ تومن به‌او داد به‌خصوص که حاکم قول داده بـود که ایـن

10- Mirza Hassim

پول را بیست روزه پس از بازگشت محصلانش از روستاها، بازپس خواهد داد. حاکم همچنین از بازرگانان و اهالی کرمان وام گرفت. محصلان او مردم بیچاره را به‌شلاق بستند چنانکه بسیاری از مردم اثاث خانه‌هایشان و فرزندانشان را برای تسکین گرسنه‌چشمی و آزمندی حاکمان فروختند. شهر دیگر آن شهر پیشین نبود و هرروز از روز پیش ویران‌تر می‌گشت. بازرگانی به‌رکود انجامیده بود چون دیگر پولی در بساط نبود و کاروانی به‌شهر نمی‌آمد. پیرمحمدخان به‌انتظار ورود خان‌جان در کرمان مانده بود تا به اتفاق برای‌نبرد با بلوچان حرکت کنند. نادر بر لب رودخانهٔ هیلمند[11] متوقف شده بود چون افغانان برگذرگاهها و گدارها توپ مستقر کرده و آب رود هم‌شتابی سهمناك داشت.

مردم کرمان همچنان سخت در زحمت و فشار بودند. زیرا که پرداخت ۶۰۰۰ تومان کالا به‌عهدهٔ آنها گذاشته شده بود و نیز می‌بایست ۴۰۰۰ چارپای بارکش فراهم کنند. انتظار می‌رفت که خان‌جان و پیرمحمدخان با ابوالحسن‌خان ازکرمان به بم روند. بنابراین فرمان داده شده بود که ۶۰۰ مرد و نیز ۲۰۰ گاو نر برای حمل توپها به سیستان آماده کنند. شتران را نیز ضبط می‌کردند. از اینرو انتظار می‌رفت‌که تا زمان‌درازی، دیگر کاروانی به‌کرمان نیاید.

خان‌جان و سپاهیانش در سوم مارس ۱۷۳۷ به‌کرمان آمدند و پنج روز در این شهر ماندند که در طی آن موجب زیانهای فاحش‌گشتند. در ۹ مارس‌خان‌جان باپیرمحمدخان وابوالحسن‌خان کرمان را ترك کردند. ابوالحسن‌خان تا بم ایشان را همراهی کرد و در ۱۸ مارس به‌شهر بازگشت. در ماه مارس ده روز پی‌درپی باران بارید چنانکه بیشتر خانه‌ها را خراب کرد و براستی شهر به‌گونه ویرانه‌ای عظیم درآمده بود.

از قندهار خبر رسید که پس از تسخیر چند آبادی توسط نادر یکی از سران افغان به‌نام موسی‌خان دنگی[12] با سیصد خانوار

11- Hilmand
12- Moessa Doengie

خود را منقاد نادر قلمداد کرده و پیشنهاد کرده است که یکماه سپاه نادر مهمان او باشند نادر در ازای این پیشنهاد و نشان‌دادن گداری بر فراز رود هیلمند خلعتی به‌او داد. پس از آن نادر از رود گذشت و قلعهٔ قندهار را در محاصره گرفت. حسین‌خان تسلیم نشد چون از لحاظ آذوقه و تجهیزات به‌اندازهٔ کافی اشباع بود. بنابراین نادر دستور داد که شهر و دژی در برابر قلعهٔ قندهار بنا کنند. و به‌آبادی‌های پیرامون فرمان داد که غله بکارند تا محصول آنها قوت و غذای سپاهیانش گردد.

در ۱۸ آوریل ۱۷۳۷ چاپاری از سوی نادر به‌کرمان خبر آورد که هنوز میان نادر و حسین‌خان جنگی درنگرفته و نادر سرگرم ساختن شهر و دژ است. فقط در دل شب‌ها زد و خوردهای کوتاهی درمی‌گیرد که به‌کشته‌شدن افرادی از دو سوی می‌انجامد. چاپار برای ابوالحسن‌خان فرمانی داشت که ۱۰۰۰۰ من باروت و ۱۵۰۰۰ من سرب برای نادر بفرستد که این فرمان بی‌درنگ انجام گردید.

حرص و آز مقامات کرمان همچنـد محصلان بود و هرچه می‌توانستند ازمردم می‌گرفتند. در ۲۱ دسامبر ۱۷۳۸ بیگلربیگی جدیدی به‌نام محمد شریف‌خان به‌کرمان آمد. در این اوان گفته می‌شد که نادر پیشاور را گرفته است و در همین حال خبرهای مربوط به‌شکست ابراهیم‌خان از لزگیان در کرمان شایع بود. در ۱۷ فوریهٔ ۱۷۳۹ چاپاری به‌کرمان‌خبر آوردکه شماری از ازبکان به‌هرات و مشهد تاخته‌اند و ولیعهد آنها را سرکوب کرده‌است. بلخ هنوز در دست ایرانیان بود. نادر به‌حاکم کرمان فرمان داد که برای محمدتقی‌خان که در این زمان در مشهد بود ۱۰۰۰ سپاهی و به‌اندازهٔ یکسال آذوقه و تجهیزات‌فراهم‌کند. زیرا محمدتقی‌خان نه‌فقط دوباره به‌مقام بیگلربیگی فارس برگماشته شده بود بلکه عنوان سردار نیز یافته و نادر به‌او سخت نظر التفـات و محبت داشت. بیگلربیگی کلانتر را نزد محمدتقی فرستادتا از او بخواهد که سفری به کرمان بکند.

سال ۱۷۳۹ برای کرمان سال دشواری بود زیرا در اثـر

طاعونی که در میان احشام بروز کرده بود مرگ و میر گوسفندان و بزان تخمیناً به ۹۰ درصد رسیده بود. با وجود این در آغاز مه از سوی ولیعهد به‌کرمان فرمان رسید که ۳۰۰۰ کلاه پشمی برای او ببافند و این امر باز بهای پشم را بالا برد. در نتیجه نیازمندیهای زندگانی در شهر سخت‌گران شد و این‌امر به‌واسطهٔ کارهای کلانتر تشدید گردید. چندتن از بزرگان شهر دربارهٔ کارهای کلانتر به‌ولیعهد شکایت بردند و او مهربیگ[13] را برای تحقیق فرستاد. باوجود این کلانتر به‌کارهای خود ادامه داد و زندگانی را بر اهالی سخت‌تر از پیش ساخت. بازرگانان شروع به‌تخلیهٔ شهر کردند چون بیگلربیگی می‌خواست باز مالیات‌های تازه‌ای وضع کند. شمارهٔ مردم شهر بسیار کاهش یافته و سخت تنگدست شده بودند باوجود این بزور مجبور شدند که سهمیهٔ کامل مالیات را بپردازند و بدینسان روز به‌روز روزگارشان بدتر می‌شد.

در ۳ ژوئیهٔ ۱۷۳۹ نمایندهٔ ولیعهد از سوی نادر با دو رقم به‌کرمان آمد و این خبر که شاه‌طهماسب کشته شده پس از آمدن او در کرمان شیوع یافت.

مصیبت جدید، آمدن سه‌تن از مقامات سپاه نادر از لاهور به‌کرمان بود یعنی محمدقلی‌خان، حاکم انتخابی بحرین، یکی از وکیلان شاه که او نیز به‌بحرین می‌رفت و یك وزیر برای همان جزیره. حاکم بحرین رقمی دردست داشت‌که درطی‌آن به‌بیگلربیگی فرمان داده شده بود که ۲۷۰ تومن و پانصد سپاهی از نیروهای کرمان به حاکم بحرین دهد او همچنین می‌بایست ۵۰۰ تومن و ۵۰۰ سپاهی نیز به محمدتقی‌خان بدهد و به‌بحرین رود. اما این خواسته‌ها در قیاس با خواسته‌های ولیعهد باز ناچیز می‌نمود. چه ولیعهد خواسته بود که کرمان ۷۲۲۰۰۰ من‌غله برای‌محمدتقی‌خان به‌بندرعباس بفرستد و بهای غله و هزینهٔ حمل و نقل آنرا می‌بایست مردم کرمان بپردازند. اندکی بعد دیگر نامه‌هائی در این‌باره نوشته نمی‌شد اما محمدشریف‌خان بیگلربیگی باکلانترش

13- Mheera Beg

میرزا یوسف چنان مردم به‌جان آمده و پریشان شهر را در معرض ستم قرار دادند (معلوم نبود که این ستم ناشی از فرمان گردآوری غله بود یانه) که آنها به‌ولیعهد شکایت بردند. ولیعهد هردو مقام شهر را خلع کرده مظفرخان نیشابوری ناظر بیوتات پیشین خود را بیگلربیگی و محمدقلی‌بیگ افشار را نایب و حاجی میربهتان؟[14] را کلانتر کرمان کرد. و دو نماینده به‌کرمان‌فرستاد تا پولهائی را که آن دو تن بطور نامشروع از مردم گرفته بودند پس گرفته به مردم دهند. این دو نماینده در ۱۲ سپتامبر ۱۷۳۹ به کرمان رسیدند.

چون ولیعهد پس از نبرد با ترکمانان به‌مشهد بازگشت محمدشریف‌خان و میرزا یوسف را به‌حضور فراخواند. ولیعهد همچنین به‌مظفرخان فرمان داد که ۵۰۰ تفنگ‌چخماقی برای او بسازد، ازینرو مظفرخان از هلندیان بندرعباس ۲۰۰ من آهن خواست، چون در کرمان آهن یافت نمی‌شد.

در یکم نوامبر چاپاری از سوی نادر فرمانی برای بیگلربیگی شهر به‌کرمان آورد که سی‌هزار کمربند پشمی، پنجهزار کلاه، بیست هزار شال قبا، پانصد کلاه پارچه‌ای، ده هزار پیراهن و شلوار و پنجهزار کلاه پشمی برای او بفرستد. ولیعهد برای مبارزه با کمبود پول فرمان داد تا پایسه‌های مسین تازه‌ای ضرب شود و ارزش آنرا سه‌مثقال تعیین‌کرد. سکه‌های جدید یك مثقال از سکه‌های پیشین سبك‌تر بود.

در ماه دسامبر فرمانهای تازه‌ای از نادر به‌کرمان رسید که ۲۰٫۰۰۰ شال که به‌عنوان قبا بکار رود و ۵۰۰۰ کلاه پشمی برای او بفرستند این امر موجب افزایش بهای پشم گردید. در ۶ دسامبر ۱۷۳۹ چاپاری خبر آورد که نادر در کابل است و می‌خواهد برای گوشمالی‌دادن به‌میاناصر[15] حاکم سند به‌آن صوب رود.

در ۳۰ دسامبر ۱۷۳۹ کلانتر کرمان از بندرعباس بازگشت

14- Haji Mir Bouhtoen

15- Miya Nasir

و چون نادر قباهائی خواسته بود که در کرمان یافت نمی‌شد او به‌دنبال نمایندگان واك و انگلیس فرستاد و از آنان خواست چاپارانی به‌شرکت‌های خود در بندرعباس بفرستند و آن قباها را مطالبه کنند و بدینسان کلانتر را یاری‌دهند. در ۵ ژانویهٔ ۱۷۴۰ چاپاری از کابل از سوی نادر به‌کرمان فرمان آورد که پشم‌های امسال را آماده کرده ۳۰۰۰۰ کلاه پشمی برای او ببافند. چاپار پول کافی برای خرید این کلاهها با خود آورده بود که در میان اهالی کرمان توزیع کرد.

در ۱۹ ژانویهٔ ۱۷۴۰ حاجی علی‌مردانخان که به مقام بیگلربیگی کهگیلویه برگماشته شده بود هنگام عزیمت به محل مأموریت خود از کرمان گذشت و به‌آوانس گفت که نادر همهٔ توپخانهٔ سنگین خود را به‌سوی هرات گسیل داشته تا به میاناصر حاکم سند حمله کند. ولیعهد فرمانی خطاب به بیگلربیگی کرمان صادر کرد که با همهٔ مقامات شهر برای گرفتن جشن نوروز به تهران برود. معلوم نبود که مقصود او از این فراخوانی چیست.

در یکم فوریه ۱۷۴۰ مظفرخان آوانس را احضار کرد و به‌او گفت که ۲۰۰ تومان وام می‌خواهد. آوانس نخست خودداری کرد سپس در زیرفشار بناچار این پول را داد. آنگاه مظفرخان عازم تهران شد و پیش از رفتن آوانس را حوالت داد که از وزیرش محمدزمان‌بیگ یك سند بدهکاری بگیرد. مظفرخان در ۱۹ فوریه با میرزانشان وزیر، مستوفی و ۱۲ تن از کدخدایان به‌تهران رفت. مقامات شهر و مردم کرمان نیز از ستمگریهای محمدشریف‌خان بیگلربیگی پیشین‌کرمان به‌ولیعهد شکایت بردند. ولیعهد محصلانی را برای دستگیری بیگلربیگی فرستاد. اینان بیگلربیگی، کلانتر حاجی‌میر بورون[16] (؟) و بیست‌تن‌از کدخدایان را دستگیر و برای مجازات نزد شاه بردند. کلانتر کرمان برادر خود میرزاحسین را به‌نیابت خود برگماشت و در ۲۱فوریه با دار و دسته‌اش کرمان را ترك کرد.

در ۲۸ مه مظفرخان چاپاروار به‌کرمان بازگشت و نمایندهٔ

16- Burun

نادر موسوم به میرزا هذیان[۱۷](؟) را دستبند زده با دو مستوفی همراه خود آورد تا برطبق فرمان‌شاه ۱۶۰۰ تومن ازاو بگیرد. او فرمان داشت که این سه تن را با همهٔ بزرگان شهر کرمان برای دیدن نادر به‌هرات برد. بیگلربیگی پیشین کرمان محمدشریف‌خان و میر بورون(؟)[۱۸] کلانتر به‌محض رسیدن به دربار به‌فرمان‌نادر بینی‌هایشان بریده‌شد. سپس نادر محمدشریف خان را مقام ایشیك‌آغاسی‌باشی خود داد و به‌کلانتر یك خلعت و ۲۰۰ تومان پول بخشید. ولیعهد چاپاروار با شتاب به هرات به دیدار پدر رفت چون که نادر فرمان داده بود کتاب مقدس به فارسی ترجمه شود. وی همچنین فرمان داد که همهٔ عالمان برای بحث دربارهٔ نکات مذهبی‌شان بایکدیگر احضار شوند. نادر می‌خواست براساس مباحث و استدلال‌های ایشان بهترین عالم را برگزینند و کیش او را بپذیرد.

در ۱۹ ژوئیه آوانس از چاپاری که از دربار نادر آمده بود شنید که نادر به‌قید قرعه از میان بزرگان کرمان متهمی را برگزیده و فرمان داده است تا او را به‌دار آویزند. آوانس تصور می‌کرد که این متهم میرزا هذیان(؟)[۱۹] وزیر بوده است. بقیهٔ این گروه از سوی نادر فرمان یافتند که با مظفرخان به‌دنبال سپاه نادر آهنگ اورگنج کنند.

چون هلندیان دیگر مایل به خرید پشم کرمان که موجب زیان بود (سخت گران و از لحاظ کیفیت نامرغوب بود) نبودند شورای واك در بندرعباس در ۲۶ فوریهٔ ۱۷۴۰ برآن شد که آوانس را برای تسویه‌حساب باشرکت هلند فراخواند و شعبهٔ کرمان را تعطیل کند. هلندیان شعبهٔ نمایندگی خود را در کرمان تعطیل کردند و چون‌دیگر ارتباط‌مرتب با آن شهروجود نداشت بنابراین دیگر منبع دریافت خبر ایشان از ناحیهٔ کرمان از میان رفت.

17- Mirza Hassjoen

18- Mir Boeroen

19- Mirza Hassden

وضع ناحیهٔ خلیج‌فارس در زمان حکومت نادرشاه

لیندرت دکلین[1] مدیر جدید واك در ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۹ به بندرعباس رسید و دیری نپائید که با دشواریهای ناشی از انتقال حکومت به دست افغانان روبرو شد. اغتشاشات از همان زمان آغاز شد و خبرهای جنگ شایع بود.

بنابراین شورای واك در بندرعباس برآن شد که جایگاه نمایندگی هلند را که در نتیجهٔ تیراندازیهای افغانان در فوریهٔ ۱۷۲۹ خساراتی دیده بود تعمیر و مستحکم سازد. کار تعمیر و ساختمان جایگاه به‌واسطهٔ خبرهائی‌که هر یکچندی دربارهٔ پیشروی دشمن به‌سوی بندرعباس می‌رسید و در نتیجه کارگران ازسر کار خود می‌گریختند به تعویق افتاد. (واك ۳۱۶۸ دکلین... برگ ۴۱ـ۴۴)

معلوم نبود که مردم بندرعباس قبلا با حکومت افغانان به مبارزه برخاسته‌اند یا نه اما در ۲۳ اکتبر ۱۷۲۹ نداخان حاکم لار بـه دکلین خبر داد کـه شاه‌اشرف عبدالجبار را بدان‌صوب گسیل داشته است. اشرف به‌نداخان دستور داده بود که روستای (محمدزمان سلغاری) را در ناحیهٔ لار یکباره نابود کند. نداخان با تفنگداران مسلح به‌تفنگ‌چخماقی به‌این آبادی حمله کرده آبادی غیست(؟)[2] را تصرف کرده و با پایداری اهالی آن روبرو گردیده

1- Leendert de cleen 2- Gheyst

بود. مدافعان به‌پشت یك چهاردیواری که درخور نام قلعه نبود گریخته بودند، اما او نتوانسته بود با توپهای خود آنها را زیر آتش بگیرد، آهنگرانش قادر به‌ساختن گلوله‌هائی که متناسب با کالیبر توپها باشد نبودند. بنابراین او محمدزمان را به‌عنوان چاپار خود برای دریافت ۱۰۰ گلولهٔ توپ به‌وزن ۱¼ من تبریز (۷½ پوند) و نیز توپچیان خوب فرستاد. از هلندیان خواسته شده بود که این گلوله‌ها و توپچیان را از راه دریا نزد شیخ‌الشیوخ سند بن رحمه بفرستند تا او آنها را به‌مقصد برساند. دکلین پاسخ داد که نمی‌تواند با این‌درخواست موافقت‌کند. (واك ۳۱۶۸ برگ ۴۶۴_۴۶۳)

در ۱۴ نوامبر ۱۷۲۹ هلندیان برآن شدند که در جنگ‌های آینده بی‌طرف بمانند. (واك ۳۱۶۸ برگ ۱۰۹) در ۲۴ نوامبر ۱۷۲۹ نامه‌ای از اشرف رسید حاکی از اینکه من برای نابودی شاه طهماسب با سپاه خود حرکت کرده‌ام (رقم اشرف واك ۳۱۶۸ برگ ۴۶۶). و در همین اوان دلاوربیگ نایب شیراز خبرداد که بیگلربیگی با سپاهش به‌شیراز درآمده‌اند. (واك ۳۱۶۸ برگ ۴۶۸ در تاریخ ۲۱/۱۱/۲۹ رسید).

هلندیان سه هفته بعد از نتیجهٔ این نبرد بزرگ آگاه شدند. میر مهرعلی کلانتر تزرگ احمدی[۳] از آبادی گنو به‌دکلین خبر داد که چاپاران برای او خبر آورده‌اند که شاه طهماسب دشمنان خود را درهم شکسته است. (واك ۳۱۶۸ برگ ۷۲_۴۷۰).

شاه طهماسب برای میرمهرعلی رقمی فرستاده و به‌او فرمان داده بود که با دوستان شاه مانند هلندیان مشورت کرده و با سپاهیان خود دشمنان شاه را نابود کند. و نیز به‌وزیر جهرم خبر دهد که باید نایبی را به‌کار برگمارد که رسماً زمام حکومت بندرعباس را بدست گیرد. میرمهرعلی با سپاهش به‌گنو آمده بود تا با دکلین مشورت کند که چه باید کرد. (واك ۳۱۶۸ برگ ۴۶۹).

محمدرضا وزیر جهرم به دکلین خبر داد که شاه او را وکیل

۳_ Tezerj Ahmadi در مجمع‌التواریخ تزرج احمدی آمده است. م.

بندرعباس و لار ساخته است (در ۷ جمادی‌الاول ۱۱۴۲) و از دکلین خواست که همهٔ دشمنان شاه‌طهماسب را نابود کرده دارائی ایشان را به‌نفع شاه ضبط کند (واك ۳۱۶۸ برگ ۴۷۳).

دکلین با اشاره به‌آنچه که میان هلندیان‌و او درگذشته رخ‌داده بود جوابی بیطرفانه داد اما میرمهرعلی پاسخ داد که حالا وقت مطرح کردن مسائل گذشته نیست. (واك ۳۱۶۸ نامهٔ دکلین به مهرعلی برگ ۲۸–۵۲۷) نادر به‌او فرمان داده بود که تا آنجا که می‌تواند دشمنان را ازمیان بردارد. بنابراین او به‌سوی آبادی عیسین پیشروی کرده بود و می‌خواست بداند که آیا هلندیان او را در هنگام حملاتش یاری خواهند داد یا نه (واك ۳۱۶۸ برگ ۷۶–۴۷۵ نامهٔ مهرعلی به‌دکلین از عیسین) دکلین پاسخ داد که: «من فقط اطلاعات مشکوك و ناموثقی در دست دارم از اینـرو نمی‌توانم هیچ سخنی را به طور قطع ویقین به‌شمابگویم. امیدوارم که کشور پادشاه بزودی آرامش و پیشرفت خود را بازیابد».

به‌رغم این پاسخ میرمهرعلی به‌سوی بندرعباس روان گشت و در بامدادان ۱۶ دسامبر به‌آنجا رسید. وی در خانهٔ شیخ‌علی بین (Bin) سکنی جست و با اصرار از هلندیان یاری و همفکری طلب کرد. (واك ۳۱۶۸ برگ ۱۷۷ نامهٔ میرمهرعلی به دکلین) دکلین به‌این نامه پاسخ نداد. سپس میرمهرعلی به‌تنهائی دست‌به‌کار شد و به قلعهٔ شهر یورش برده آنـرا و نیز خانـهٔ باروخان را محاصره کرد. او دوباره‌درطی نامه‌ای از دکلین‌خواست‌که‌توپهای واك را به قلعه نشانه رود و این مردمان لعنتی را از قلعه تار و مار کنند (واك ۱۳۶۸ برگ ۱۷۸) تا سپاهیانش بتوانند بآسانی آنها را سرکوب سازند. دکلین پیام فرستاد که در این روزگار پرخطر من نمی‌توانم پاسخ مکتوب برای تـو بفرستم و بـرایت آرزوی پیـروزی دارم. سپس در میان افغانان و ایرانیان جنگ درگرفت و مردم شهر می‌کوشیدند که در نمایندگی‌های هلند و انگلیس پناهگاهی دست و پا کنند. مرکز شهر عرصهٔ نبرد دوطرف شد. بهترین خانه‌های شهر تاراج و آتش زده شد. در پسین‌گاه روز ۲۰ دسامبر ۱۷۲۹ پسر میرمهرعلی به‌دیدار دکلین آمد و

گفت: «پدرم از بیطرفی هلندیان سخت شگفت‌زده شده زیرا اگر هلندیان و ما باهم به افغانان حمله می‌کردیم یقیناً اینان شکست می‌خوردند». دکلین توسط پسر به‌پدر پیام داد که هلندیان بیطرفند و بیطرف خواهند ماند. (واك ۱۳۶۸ برگ ۱۷۹ دریافت شده در ۱۷/۱۲/۲۹ واك ۳۱۶۸ برگ ۵۲۹).

مقامات مهم هرمز یا یوزباشیان در آغاز دسامبر پس از دریافت فرمان نادر توسط دوستان و خویشان با هلندیان تماس گرفتند. دکلین به‌آنان پاسخ‌داده بودکه اگر بنویسیدکه فرمانبردار واك هستید من با تقاضای شما موافقت نموده راه و چاه را به‌شما نشان خواهم داد. هرمزیان برغم عدم اعتمادشان نسبت به موضع هلندیان برآن شدند که دست‌بکار شوند. در ۲۱ دسامبر نزدیکیهای پیشین‌گاه کلب‌علی بیگ یوزباشی با صدمرد باکشتی‌هایی که پرچم انگلیس داشتند به‌یاری میرمهرعلی آمد. در غروبگاه باز از دکلین پیشنهاد و راهنمائی خواستند و باز دکلین پاسخی نامتعهدانه داد. فردای آنروز (۲۲ دسامبر) محمد امیرآقا یکی از یوزباشیان هرمزی به‌دیدار دکلین آمد همانروز پسین‌گاه دو نماینده از سوی میرمهرعلی و هرمزیان با چهارتن از بزرگان بانیان‌ها نزد دکلین آمدند تادرخواست‌یاری برای‌راندن افغانان را تکرار کنند. از آن‌تعداد فقط یکی از فرستادگان که از مقامات گمرك بود اجازهٔ ورود به‌جایگاه واك را یافت تا هم از وضع واك سردرنیاورند و هم بیطرفی هلندیان مراعات شده باشد. دکلین پس از مشورت با اعضای شورای واك به‌نمایندهٔ مذکور گفت: «اندرز من این است که ایرانیان باید کوشش‌های خود را با هماهنگی بیشتری‌انجام دهند و از پراکندگی‌سپاهیانشان جلوگیری کنند و نگذارند که افراد سپاهی در گروههای ۲۰ تا ۳۰ نفری در شهر پرسه بزنند. زیرا چنانچه در این حال افغانان حمله کنند همهٔ آنها را نابود خواهند کرد. باید به‌قلعهٔ کهن پرتقالیان نقل مکان کرده دو توپ از هرمز برفراز آن مستقر سازید و قلعهٔ شهر یا مقر افغانان را زیر آتش بگیرید. این کار ممکن است آنها را وادار به تسلیم کند».

در ۲۳ نوامبر ۱۷۲۹ شماری از افغانان برای یاری باروخان از مسقط به‌شهر آمدند. چهار روز بعد در ساعت ۱۷ هرمزیان به جزیره بازگشتند، در حالیکه شب‌هنگام تعدادی دیگر به یاری باروخان آمدند هلندیان ندانستند که این نیروهای امدادی چند تنند و از کجا آمده‌اند. این امر موجب عقب‌نشینی میرمهرعلی گشت، افغانان او را دنبال کرده برخی از سپاهیانش را از پای درآوردند. سراسر شهر ویرانه شده و مردم خسارات فراوان دیده بودند. دکلین معتقد بود که چنانچه هلندیان بیطرف نمانده بودند اکثریت مردم یعنی آنانکه به‌جایگاه واك پناه برده بودند کشته می‌شدند. باروخان در اثر شفاعت او آرام شد و علیه مردم شهر دیگر دست به‌کاری نزد.

در ۹ ژانویهٔ ۱۷۳۰ باروخان دیلماج واك را احضار کرده کلیدهای قلعهٔ شهر را به‌او داد و گفت: «من کوتوال و چند تن مرد جنگی را اینجا در قلعه می‌گذارم و به‌لار می‌روم». دیلماج داشت این پیام را می‌آورد و باروخان و همهٔ سپاهش از جمله کوتوال از بندرعباس بیرون می‌رفتند که یك‌سوار افغانی باشتاب به‌در خانهٔ واك آمده به‌دربان گفت: درهای قلعهٔ شهر به‌روی هلندیان باز است. شورای واك به‌اتفاق آرا برآن شد که قلعه را تصرف کند و برای اینکار تاجرباشی گوچی به‌قلعه فرستاده شد تا ببینند آیا از ایرانیان، افغانان و یا انگلیسیان در آنجا کسی هست. قرار شد که اگر کسی در قلعه بود او هیچ کاری نکند ولی اگر کسی در آن نبود علامت دهد تا سپاهیان هلندی به آنجا فرستاده شوند. چون در قلعه کسی نبود هلندیان آنرا تسخیر کرده و فردای آنروز تصمیم گرفتند آنرا حفظ کنند. هلندیان همچنین برآن شدند که قلعهٔ کهن پرتقالیان را نیز تصرف کنند چون در حین حملهٔ افغانان در فوریهٔ ۱۷۲۹ متوجه شده بودند که این قلعه برجایگاه واك مسلط است. بنابراین شورای واك برآن شد که قلعهٔ پرتقالیان و دو خانهٔ نزدیك واك را ویران کند تا محل استقرار توپخانهٔ دشمنان واك نگردد. (واك ۳۱۶۸ دکلین ۶/۵/۳۰ برگ ۱۱۶_۱۰۹ ... نیز واك ۳۱۶۸ برگ ۵۹۱).

سران جزء نقاط ساحلی به‌سبب بیطرفی هلندیان به‌درستی اخبار مربوط به‌شکست اشرف اعتماد نداشتند. قاضی هرمز میرمحمد در ۴ ژانویهٔ ۱۷۳۰ به دکلین نوشت: «من از روش هلندیان گیج شده‌ام چون هنگامیکه صفویان یاوری نداشتند هلندیان ایشانرا یاری دادند. به همهٔ آنانکه صفویان را یاری داده‌اند باید پاداش داده شود اینك که خبرها حاکی از آنست که دشمنان نابود شده‌اند هلندیان هیچ‌کاری نکردند. من امیدوارم که هلندیان بیش از پیش برای شکست دشمنان اقدام کنند.» (واك ۳۱۶۵ برگ ۸۱ـ۴۸۰) در همان روز، نامه‌ای از رئیس جهانگیر کلانترآبادی سندرك به‌دست هلندیان رسید. میرمهرعلی به‌مرتضی‌قلی‌بیگ رئیس یوزباشیان هرمز نوشته بود که اشرف شکست خورده و رقم شاه طهماسب را ضمیمهٔ نامه خود کرده بود. مرتضی‌قلی‌بیگ نیز رونوشتی از این نامه‌را برای رئیس‌جهانگیر که می‌خواست به‌بندرعباس بیاید فرستاد. اما چون در رقم شاه درخواست یاری شده بود رئیس جهانگیر پیش ازدست‌زدن به‌هر کار از دکلین راهنمائی خواست. (واك ۳۱۶۸ برگ ۳ـ۴۸۲ تاریخ ۴/۱/۳۰ نامهٔ رئیس جهانگیر). پرسش‌نامهٔ مشابهی از سوی شیخ‌عبدالصفی کلانتر میناب به‌دست هلندیان رسید. او می‌خواست بداند که کدامیك از خبرهائی که شنیده است درست است. و از هلندیان، یاران دیرین خود خواسته بود که او را راهنمائی کنند. (واك ۳۱۶۸ برگ ۴۸۳ تاریخ ۴/۱/۳۰ نامهٔ شیخ‌عبدالصفی).

دکلین به عبدالصفی پاسخ داد که: «من نیز اخبار ضد و نقیضی شنیده نخواستم آنها را به‌شما اطلاع دهم». (واك ۳۱۶۸ برگ ۵۳۰ ۴/۱/۳۰) با اشاره به روابط گذشته در پاسخی نسبةً تلخ به قاضی گفته شد که فقط دیوانگان مقاصد خود را فاش می‌کنند با اینهمه دکلین به‌قاضی اطمینان داد که به موقع خود همهٔ کارها روبراه خواهد شد. (واك ۳۱۶۵ برگ ۵۳۱ تاریخ ۵/۱/۳۰)

در ۱۱ ژانویهٔ ۱۷۳۰ کلب‌علی‌بیگ در نامه‌ای به دکلین

خبر داد که حاکم جدید بندرعباس او را به‌مقام وکیل شهر برگماشته است. بنابراین در آن هنگام که میرمهرعلی به افغانان حمله کرده بود من با شماری سپاه با به‌حساب‌آوردن یاری هلندیان آمدم اما در اثر نادانی سپاهیان همه‌چیز آشفته شد، چون در آن زمان که میرمهرعلی گریخته و باروخان قلعه را تخلیه کرده بود هلندیان آنرا برای شاه تصرف کرده‌اند. امیدوارم مانند پیش با یکدیگر دوست‌باشیم، دراینصورت من‌با شماری‌سپاهی به‌شهرآمده، زمام حکومت شهر را تا هنگام رسیدن حاکم در دست‌خواهم گرفت. (واك ۱۳۶۸ برگ ۸۶ـ۴۸۵). دکلین پاسخ داد: چون شما خود فرمانی دریافت داشته‌اید بهتر می‌دانید که چه باید بکنید. شهر خالی است و هیچکس مسؤول ادارهٔ شهر نیست اگر بیائید من به شما خواهم گفت که چه‌کاری ضروری است. (واك ۳۱۶۸ برگ ۵۳۲ تاریخ ۱۴/۱/۳۰).

کلبعلی‌بیگ از دکلین برای خاطر این پاسخ دوستانه‌اش تشکر کرد اما از اینکه دکلین او را به‌بندرعباس فرانخوانده و از یاری هلند سخنی نگفته بود گله داشت. وی از دکلین خواست که دربارهٔ این موضوعات پاسخ‌های روشنی بدهد تا او بتواند براساس آن پاسخ‌ها عمل کند و از غفلت در انجام وظیفه مورد سرزنش قرار نگیرد. دکلین دوباره پاسخ داد که شما باید مطابق فکرخود اقدام‌بکنی. (واك ۳۱۶۸ برگ ۵۳۳ تاریخ ۱۳/۳/۳۰)

اشرف پس از شکست به‌سوی جنوب، به‌بلوچستان یا به‌قولی‌به سوی قندهار گریخت. چون خبر شکست و فرار او به‌شیراز رسید مردم به‌پا خاستند. در آنزمان جعفرخان حاکم شهر بود. اما طرح شورش مردم و اجرای آن بد بود. افغانان از شورش آگاه شدند و در استفاده از این آگاهی برای سرکوب آن تردید نکردند. آنقدر از مردم کشتند و زندانی کردند که دیگر باقی‌ماندگان برای آنها تهدیدی به‌شمار نمی‌رفتند. پس از قتل عام مردم سه‌روز و سه‌شب ایشان را غارت و قتل کرده شهر را سوزاندند و باز خلقی عظیم را کشتند. یکی از کشته‌شدگان نایب‌التجار یلمورلان[4]

4- Jelmer Laan

بود. او که هنگام بازگشت به‌اصفهان در سر راه خود یکماه در شیراز مانده بود، در حال بیماری در خانهٔ شرابساز واك اقامت گزیده بود افغانان او را با سایر ساکنان خانه به‌جای دیگری برده پس از زدن او و کندن دکمه‌های طلائی پیراهنش، پیراهن از تنش به‌در کرده از او پول خواستند و بیرون شهر بردندش. بعد جنازه‌اش را در میان راه یافتند که فقط زیرشلواری به‌پا داشت. (واك ۳۱۶۸ برگ ۶۴ـ۵۶۰).

گفته می‌شد که در کرمان عبدالله‌خان مرد بدنام و رسوا پیش از فرار قصد داشته که مردم شهر را قتل‌عام کند. درهنگام نزدیك شدن طالب‌خان بیگلربیگی جدید به‌شهر، او باروتخانه را منفجر کرد و از قلعهٔ شهر به‌جانب شیراز گریخت. (واك ۳۱۶۸ برگ ۳۰ـ۱۲۹) اما نداخان حاکم لار معلوم نیست در اثر دلاوری و بی‌باکی یااز آنجهت‌که می‌پنداشته‌هنوز افغانان شکست نخورده‌اند نامه‌ای از آبادی مرباغ[5] به دکلین نوشت (این نامه در ۲ فوریه به‌دست دکلین رسید) که: «من چند روز پیش اینجا رسیدم تــا دربارهٔ امور با شیخ احمد مدنی مذاکره کنم» و چون باروخان از بندرعباس رفته و شهر را در اختیار دکلین گذاشته بود. نداخان افزود: «من می‌خواهم که شما شهر را از همــهٔ دشمنان محفوظ دارید.» او برآن بود که کسی به‌نام شیخ محمد مجید به‌حکومت و شاهبندری شهر برگماشته شده و به‌همین دلیل‌باروخان‌خشمگین گشته است. نداخان نوشته بود که: «من در چند روز آینده بــا سپاهی گران مرکب از افراد خود و افرادی که شیخ‌احمد مدنی و عبدالجبارخان گرد کرده‌اند برای‌نابودکردن دشمنان به‌بندرعباس می‌آیم.»

اما او نیامد چــون سپاهیان ایــران تا برانــدازی افغانان فاصله‌ای نداشتند. دو هفته بعد حاجی‌غنی‌خان وزیر جهرم به دکلین نوشت: نــادر در ۱۹ ژانویــهٔ ۱۷۳۰ (رجب ۱۱۴۲) بــا سپاهیانش به خردو مرودشت[6] کــه تا شیراز ۸ روز راه است

5- Marbagh

6- Chordo - Merdest(?)

رسیده و خبر عبور خود را در نامه‌ای به هلندیان ابلاغ کرده است. (واك ۱۳۶۸ برگ ۴ـ۴۹۳) در این نامه نادر به دکلین خبر داده بود که: اشرف را درهم شکسته‌ام و اشرف از آنگاه باز از جایی به‌جای دیگر گریزان است. و خبر یافته‌ام که باروخان و برادر اشرف و زنان و فرزندانش و نیز همهٔ چیزهایش را برای فرار به ساحل دریا فرستاده است. بنابراین من به میرمهرعلی فرمان داده‌ام که دشمن گریزان را نابود کند و از شما می‌خواهم که میرمهرعلی را یاری داده به همهٔ کشتی‌ها و غراب‌های خود دستور دهید که هیچ‌چیزی از آن اشرف حمل نکنند وگرنه سخت مجازات خواهند شد. (واك ۳۱۶۸ برگ ۳۱ـ۴۹۱ نامهٔ طهماسبقلی از خردو(؟) مرودشت به دکلین تاریخ ۱۳/۲/۳۰).

دو هفته بعد از ارسال این نامه نادر، نامهٔ دیگری برای دکلین فرستاد که «یوزباشیان جزیرهٔ هرمز و کسانی دیگر به من گزارش داده‌اند که هلندیان به‌جای یاری‌دادن به‌میرمهرعلی از باروخان حمایت کرده‌اند اما من به‌سبب روابط دوستانه و شیوهٔ رفتار خوب هلندیان در اصفهان این اتهام را باور نکرده‌ام و نیز پی‌برده‌ام که باروخان گریخته و هلندیان قلعهٔ شهر را تصاحب کرده‌اند اما این خبر را از من پوشیده داشته‌اند. من فکر می‌کنم که اینك روزگاری نیست که هلندیان قلعه را در تصاحب داشته باشند و به‌میرمهرعلی فرمان دادم که بی‌درنگ به‌بندرعباس بیاید و قلعه و هلندیان را در اختیار خود گیرد. نیز به‌شما فرمان می‌دهم که به گریختگان افغانی که به‌سوی لار روانند و در میان ایشان زنان و فرزندان محمود و اشرف نیز هستند یاری یا کشتی ندهید و ایشان را دستگیرسازید. (واك ۳۱۶۸ برگ ۵۰۱ـ۴۴۹ نامهٔ طهماسبقلی به دکلین رجب ۱۱۴۲ = ۳۰ فوریه) دکلین در پاسخ نامه‌های نادر نوشت: به‌شاه و شما این پیروزی‌ها را تبریك گفته خوشحالم که از من خواسته‌اید میرمهرعلی را یاری دهم اما این مرد در اثر حماقت و مقاصد سوء سپاهیانش بی‌آنکه کاری مفید انجام دهد از بندرعباس بیرون رفته است. نیز شنیده‌ام که

مردم بهتان‌هائی را نسبت به‌هلندیان شایع ساخته‌اند من به‌شما اطمینان می‌دهم که هلندیان هنوز دوستان پادشاهند. من یکبار کوشیدم که باروخان را به‌دام اندازم‌اما پیشاپیش‌او را آگاه‌ساختند و او شتابزده گریخت. و همانروز ما قلعه را تصاحب کردیم تا نمایندهٔ درخور اعتمادی از سوی شاه بیاید و قلعه را تحویلش دهیم وگرنه قلعه پناهگاه راهزنان می‌شد. نیز دستور دادم که قلعهٔ کهن پرتقالیان را ویران کنند تا چنانچه افغانان بازگشتند دیگر نتوانند از آن برای آزار مردم شهر استفاده کنند و این خبرها را در ۱۲ ژانویه برای آگاهی پادشاه و شما به‌اصفهان فرستادم (واك ۳۱۶۸ برگ ۳۹ـ۵۳۶) این کار لازم بود چون انگلیسیان افتراهائی را نسبت به‌هلندیان شایع ساخته بودند و شرابساز واك در شیراز به ما گزارش داد (واك ۳۱۶۸ برگ ۵۰۲) و افزود که نادر به‌پاس دوستی دیرین موجود میان سلسلهٔ جلیل صفوی و هلندیان و نیز رفتار خوب اسخارر در اصفهان این شایعات را باور نخواهد کرد، و هلندیان با تصاحب قلعه کار درستی را انجام داده‌اند.

برغم پرخاش کردن و رقابت‌های سنتی موجود میان شرکت‌های هلند و انگلیس، دکلین در سپتامبر ۱۷۳۰ توانست با مدیر شرکت انگلیس موافقتنامه‌ای را به امضا رساند دایر بر اینکه هریك از طرفین سربازان فراری طرف دیگر را تحویل دهد. این امر بدانسبب‌بود که میزان گریز سربازان ونگهبانان مزدور ایشان به‌حد اعلی رسیده وهردو طرف از این‌وضع زیان‌می‌دیدند. انگلیسیان اصرار داشتند که گریختگان پس از تحویل نباید مجازات شوند که دکلین با اکراه با این شرط آنان موافقت نمود. (واك ۳۱۶۸ برگ ۹۲) این پیمان تاسال ۱۷۴۴ که انگلیسیان آنرا فسخ کردند از هردو سو مراعات می‌شد.

در ۳ مارس ۱۷۳۰ پس از آنکه محمدرضابیگ حاکم جدید لار به‌مردم بندرعباس خبرداد که نادر پیروزمندانه به Tahadon — o — Ghaffer رسیده است دکلین پیروزی نادر بر افغانان را تبریك گفت و برای افزایش شادمانی مردم دستور داد تا از

قلعهٔ شهر و جایگاه واك به شلیك توپ پردازند. و به‌نادر خبر داد که دوکشتی درلنگرگاه آماده دارد تا چنانچه‌دشمن به‌بندرعباس بیاید از آن دو استفاده کند. و دربارهٔ بهتان‌هائی که به‌هلندیان زده بودند یادآور شد که مفتریان از پادافراه در امان نخواهند ماند. (واك ۳۱۶۸ برگ ۴۷ـ۵۴۴ تاریخ ۳/۳/۳۰).

در این اثنا اشرف و افرادش به‌سوی ارسو گریخته بودند و میر مهرعلی بی‌درنگ با افرادش به آنسو شتافت تا از عقب‌نشینی اشرف به‌تنگ موردن(؟)[7] جلوگیری کند و نیز کسانی را نزد حاکمان رودبار و کرمان فرستاد که تا هنگام رسیدن نادر به اقدامات مشابه دست زنند. میرمهرعلی در ارسو به‌افغانان فراری رسید و جنگ هنگامه شد. او مدعی شد که از افغانان بسیاری را کشته و اشرف نیز با چهار گلوله زخمی شده و بناچار گریخته است. (واك ۳۱۶۸ برگ ۰۷ـ۵۰۶ تاریخ ۱۰/۳/۳۰).

سرانجام اسخارر از اصفهان خبرداد که: خبریافته‌ام که‌چون اشرف به‌ولایت گرشك نزدیك قندهار رسیده حسین‌خان برادر محمودخان سر از تنش جدا ساخته است می‌گویند حسین‌خان سر اشرف و دو شاهزاده خانم صفوی راکه درهنگام‌فرار با او بوده‌اند به اصفهان فرستاده و خود به کرمان آمده و هر لحظه مردم در اصفهان چشم به‌راه آمدن او هستند. (واك ۲۲۵۳ برگ ۶۲ـ۸۶۱ نامهٔ اسخارر به دکلین تاریخ ۱/۷/۳۰ نیز واك ۲۲۵۵ برگ ۹۵ـ۲۲۹۴... تاریخ ۲۸/۱/۳۱).

اما اندکی بعد فان‌لایپزیگ گزارش داد که: عبدالله‌خان سردار بلوچ به شاه خبرداده که با اشرف جنگیده، او را کشته و همهٔ اموالش را ضبط کرده است. می‌گویند از شاه برای تسخیر قندهار تقاضای سپاه کرده است. (واك ۲۲۵۵ تاریخ ۳۲ـ۲۸/۱ برگ ۹۵ـ۲۲۹۴).

شاید گزارش اسخارر موثق‌تر باشد چون محمدنشان‌خان که همراه اشرف بوده اما توانسته بگریزد و خود را به بصره برساند

7- Moerdon

آنرا تأیید کرده است. (واك ۲۲۵۳ برگ ۸۳ـ۴۷۲ تاریخ ۱۷/۹/۳۰).

به‌پیروی از فرمان نادر درباره نگهداری قلعهٔ بندرعباس (واك ۳۱۶۸ برگ ۵۰۹) با همیاری هلندیان، میرمهرعلی که در آنزمان اشرف را دنبال می‌کرد شش مرد نزد دکلین فرستاد. (واك ۳۱۶۸ نامهٔ دکلین به میر مهرعلی برگ ۵۵۱ تاریخ ۱۱/۳/۳۰). هلندیان از تسلیم قلعه به‌این اوباش (لقبی که دکلین به‌آنها داد) تن زدند به‌خصوص که آنها رقم پادشاه را با خود نداشتند و قدرت و کیفیت هیأت نمایندگی ایران چنان بود که متناسب با احترام واك نبود. (واك ۳۱۶۳ برگ ۵۶ـ۵۵۵ تاریخ ۱۳/۳/۳۰).

دلیل دیگر تسلیم‌نکردن قلعه این بود که انگلیسیان شایع ساخته بودند که آنان نیز قلعه را برای شاه در تصرف دارند. در ۱۸ مارس ۱۷۳۰ میرمهرعلی به‌تن خود به بندرعباس آمد و فکر می‌کرد که قلعه تسلیم او خواهد شد. وی اقدامات اندکی انجام داد تا هلندیان را وادار به تسلیم قلعه کنند. (واك ۳۱۶۸ برگ ۵۸۸، ۱/۴/۳۰ واك ۳۱۶۸ برگ ۲۸ـ۱۲۶ تاریخ ۶/۵/۳۰).

در اوایل ۱۷۳۰ نادر برآن شد که یك ایلچی به‌دربار مغول کبیر بفرستد. او برای این کار علی‌مردانخان بن صفی‌قلی‌خان شاملو را برگزید. میرآخور علی‌مردانخان در ۲۲ آوریل ۱۷۳۰ دربارهٔ انتقال مخدوم خود به هند پرس و جو می‌کرد. ایلچی خود پیش‌تر در نامه‌ای استفاده از دو کشتی هلندی برای انتقال خود، ۳۰۰ سپاهی و ۲۰۰ اسب و بار و بنه‌اش به‌هند را خواستار شده بود (واك ۳۱۶۸ برگ ۵۱۳). دکلین به‌هردو پاسخ داده بود که: این کار میسر نیست.

با انتشار خبر ورود علی‌مردانخان در مدتی که قرار بود خان در بندرعباس بماند ـ چون ماندنش برای بازرگانی اینجا بسیار زیانبار بود ـ دیگر کسی به‌این شهر نیامد. (واك ۳۱۶۸ برگ ۱۳۵) ایلچی در ۲۵ آوریل ۱۷۳۰ به بندرعباس آمد. با اینکه مقامات شهر برای خوشامدگوئی تیرها شلیك کردند او با

ایشان به‌سردی رفتار نمود.

همراهان ایلچی جماعتی بدنهاد و فرومایه بودند چون در روز نخست اقامتشان در شهر بایکدیگر به‌زد و خورد پرداخته خون‌ریزی کردند. برخی از نوکرانش براثر این زدوخورد گریختند و میرمهرعلی ایشانرا دنبال‌کرد. و در۲۸ آوریل ۱۷۳۰ نیز به‌دیدار دکلین آمده خواست تا ایلچی را با کشتی‌های هلند به سند (Divel) فرستند. وی گفت: انگلیسیان خیلی مایلند ایلچی با کشتی‌های آنها برود، اما متأسفانه جهازی در لنگرگاه ندارند، شاه‌طهماسب به‌هلندیان تفقد بسیار خواهد نمود. هلندیان باید کمك کنند تا بار هزینهٔ نگهداری ایلچی از دوش مردم بیچارهٔ بندرعباس که ناچارند روزانه ۱۱ تومان‌برای مخارج‌او بپردازند برداشته شود. هلندیان پس از اندیشیدن پاسخ‌دادند: به سبب وزش بادهای موسمی کشتی‌ها نمی‌توانند به سوی هند بروند اما آنها می‌توانند با کرجی‌های یك دکلی خود را تا سند برسانند. علی‌مردانخان[8] این پیشنهاد را پذیرفت زیرا که او می‌خواست از ۴ کشتی محلی نیز که از باسعیدو فرستاده شده بود استفاده کند. (واك ۲۲۵۴ یادداشت روزانهٔ‌گمبرون برگ ۱۱ــ۸ و ۷ و ۵ و ۱).

در ۱۸ مه ۱۷۳۰ همراهان ایلچی و ۱۳ اسب در کشتی ماریا لاورنچیا[9] نشستند و ایلچی خود به‌همراه ایشان روانه شد و در این حال توپها به شادمانی شلیك کردند. در ۲۰ مه کرجی یك دکلی به‌راه افتاد. در ۱۰ ژوئن ماریا لاورنچیا به بندرعباس بازگشت. این کشتی براثر طوفان و رعد و برق ناچار در مسقط پهلو گرفته بود و علی‌مردانخان بیمار شده و شش روز در ساحل مانده، اما والی مسقط به او روی خوش نشان نداده بود. علی‌مردانخان[10] که سخت‌رنجور بوده باز به‌کرجی نشسته و فرمان داده بود که به‌بندرعباس بازگردد. (همانجا،

۸ــ در متن مردان‌علی‌خان است.

9- Maria Laurentia

۱۰ــ در متن مردان‌علی‌خان است

برگ ۵۶ و ۳۸).

از زمان ورودشان در ۲۷ آوریل ۱۷۳۰ میرزا محمدشاهبندر و محمدعلی‌بیگ همقلم، به‌طور غیرقانونی ۵۰۰ تومان از بازرگانان مسلمان و بانیان‌ها گرفته بودند. بنابراین بزرگان شهر انجمن کردند و برآن‌شدند تاشکایت‌نامه‌ای ازایشان به‌درگاه پادشاه فرستند. چه تنها بازرگانان محلی از شاهبندر به ستوه نیامده بودند. شاهبندر در ضمن صحبت به‌دیلماج هلند یادآور شد: هلندیان چنان رفتار کردند که گفتی دوستان ایرانند باوجود این علی‌مردانخان را به‌رغم میلش به‌بندرعباس بازگرداندند. من دیده بودم که مردم یادگرفته بودند به‌ساز هلندیان برقصند، اما اینك باید هلندیان برای عبرت دیگران، مجازات شوند زیرا برای مؤمنان واقعی‌حکومت‌کافران‌تحمل‌پذیر نیست (واك ۲۲۵۴. یادداشت‌های گمبرون برگ ۶۰ـ۵۸).

دکلین از این سخنان خشمگین گردید و به‌شاهبندر گفت: «دلایلی برای اتهامات خود ارائه بده وگرنه خودت منبع این بهتان، قلمداد خواهی شد من می‌خواهم با تو دوست باشم و نمی‌خواهم سخنان چرند را تحمل کنم» شاهبندر با بی‌میلی پاسخ داد که: «من هنوز از این دوستی بهره‌ای نبرده‌ام. اگر هلندیان خواهان دوستی هستند باید در این‌مورد تلاش‌کنند من به‌نوبهٔ خود آمادهٔ دوستی هستم.» و به‌نحو شومی افزود: من بیش از آنچه هلندیان معتقدند، می‌دانستم. (واك ۳۱۸۶ برگ ۶۳ـ۶۱)

در ۲۰ ژوئن ۱۷۳۱ دیلماج واك نزد علی‌مردانخان فرستاده شد تا بگوید: به‌پیشگاه شاه طهماسب و نادر نامه‌ای بنویسید و بگوئید هلندیان به‌تو بخوبی خدمت کردند و تو خود به‌ایشان فرمان دادی که به‌بندرعباس بازگردند. علی‌مردانخان از انجام این کار تن‌زد و گفت مرا برخلاف‌میل خود ازمسقط بازگردانديد و افزون براین جاشویان کرجی به‌من انواع توهین‌ها را کردند شما هرگز نمی‌خواستید مرا به سند ببرید و من گزارش همهٔ این کارهای شما را به دربار خواهم داد. (برگ ۶۶ـ۶۴).

در گفت و شنید با شاهبندر او حتی بیش از علی‌مردانخان

خود را ضد هلندی نشان داد زیرا که گفت: «هلندیان بدترین دشمنان ما در جهانند. نه برای شاه و نه برای قانون احترامی قائل نبوده چنان در بندرعباس زندگی می‌کنند که گوئی صاحب و یا والی شهرند. من آماده‌ام که تا آخرین قطرهٔ خون خود را برای شاه به‌زمین بریزم.» سپس به دیلماج گفت: «برو بیرون!» برگ ۶۸) فردای آنروز (۲۱ ژوئن) دکلین به‌ایلچی (علی‌مردانخان) گفت آیا مایلی با یکی از اعضای شورای واك سخن بگوئی؟ اما وی پاسخ داد: «من با دشمنان شاه سخن نمی‌گویم!» آنگاه دکلین برای ایلچی نامه‌ای به‌قرار زیـر نوشت: پاسخ شما نامعقول و بی‌ادبانه بود من خوشحال می‌شوم اگر لطفاً دلایل اتهاماتی را که به‌هلندیان زده‌ای ابرازداری! علی‌مردانخان به‌خود زحمت پاسخ دادن نداد و در ۳۰ ژوئن برای هواخوری در آب و هوای بهتر به تزرگ احمدی رفت. (برگ ۶۹ و ۷۴ـ۷۰).

در این میان نادر از شاهبندر خواست که بازگردد و هدیه‌ای بالغ بر ۵۰۰ تومان برای او ببرد. بنابراین شاهبندر به‌سراغ همهٔ بازرگانان معتبر کس فرستاد و این مبلغ را به طور دستگردان از آنها خواست تا در طی چند روز باز پس دهد. در ۱۳ ژوئیه بانیان‌ها را به‌چوب و فلك تهدید کرد آنان ۱۲۰ تومان به او دادند و جان سالم بدر بردند. در این اثنا به‌یاری دیلماج شرکت انگلیس و یك منشی (ملا) دنبال تهیهٔ استشهادی بود که ضمن آن هلندیان را به انواع جرم‌ها و تخلفات متهم سازد. میرمهرعلی به هلندیان قول داد که یك نسخه از این استشهاد را برای آنها فراهم آورد. (برگ ۸۳ـ۷۷)

در ۲۴ ژوئیهٔ ۱۷۳۰ نادر شاطرانی را به‌بندرعباس فرستاد با این دستور که هلندیان قلعهٔ شهر را به‌میرمهرعلی تحویل‌دهند، این کار در پاسخ‌نامهٔ مورخ ۱۳ مارس ۱۷۳۰ دکلین بـود کـه خواسته بود رقمی با شخص معتمدی برای تحویل قلعه فرستاده شود. (واك ۲۲۵۴ برگ ۸۴) با اینکه گزارش شده بود که نادر نامه‌های هلندیان را برخلاف نامه‌هـای انگلیسیان با دست‌هـای خودش باز کرده و فرمان پاسخ نوشتن را می‌دهد، پاسخ او برای

هلندیان نومیدکننده بود. زیرا پاسخ ساده‌ای بود به این شرح که: قلعه را به‌میرمهرعلی تحویل دهید و از این پس به‌او رجوع کنید. (واك ۲۲۵۳ نامه اسخارر به دکلین برگ ۵۹ـ۸۵۶ تاریخ ۱/۷/۳۰)

در روز ۲۵ ژوئیهٔ ۱۷۳۰ هلندیان رسماً در حضور وکیل نایب‌الحکومه یا جانشین بندرعباس ومحمد جعفرقاضی بندرعباس و میناب قلعهٔ شهر را به‌میر مهرعلی تحویل دادند. قاضی همچنین شهادت داد و مدارك رسمی را تأیید کرد که هلندیان توپخانه، مهمات و همه چیزهائی را که در زمان گرفتن قلعه بدست‌آورده‌اند به میرمهرعلی تحویل داده‌اند. (واك ۲۲۵۳ برگ ۵۰۳ محرم = ۳۰/۴/۴ + واك ۲۲۵۴ برگ ۸۵)

در این اثنا شاهبندر در پی ایجاد آشوب بود. او دلال واك را بازداشت کرد و با نوکران واك بدرفتاری نمود. از دلال ۱۰۰۰ تومان خواست و تهدید نمود که اگر ندهد به چوب و فلك بسته شده چشمانش را از چشمخانه بیرون خواهد آورد. هافرمان[11] نخست دیلماج واك را نزد شاهبندر فرستاد که پذیرفته نشد سپس او را نزد میرمهرعلی فرستاد و ۲۹ سرباز از هنگ پیاده برای آزادسازی دلال تجهیز کرد اما این‌کار لازم نشد چون سلطان دلال را آزاد ساخت. در۱۷ اوت هافرمان دیلماج را نزد شاهبندرفرستاد تا علت رفتار نفرت‌انگیزش را از او جویا شود ولی شاهبندر پاسخ روشنی نداد. اما فردای آنروز مستحفظان ویژه‌ای را مأمور کرد که برآب و هیزمی که به‌شهر آورده می‌شد مالیات وضع کنند. (واك ۲۲۵۴ برگ ۱۰۳ـ۹۹)

شاهبندر به گردآوری‌مالیات‌ورودی و استخدام بیشتر اوباش ادامه داد. و در ۲۶ اوت به‌قصد اصفهان به‌آبادی ایسین رفت. میرزا محسن کلانتر ایسین همانروز به‌دیدار دکلین آمده و اظهاریه‌ای را که شاهبندر علیه هلندیان تهیه کرده‌بود به‌او داد، (برگ ۱۰۶ـ۱۰۴) متن آن به‌قرار زیر بود: دو شاهبندر جدید اظهاریه‌ای در متهم‌ساختن همهٔ اروپائیان به‌ویژه واك و دلال آن

11- Haverman

ایسورداس[12] فراهم کرده‌اند. شاهبندران مذکور از سلطان و معتبرترین کدخدایان خواستند که برای ارسال اظهاریه به‌دربار آنرا مهر و امضا کنند؛ اما ایشان‌از این‌کار خودداری‌کردند. سپس شاهبندران مردم را به‌جداکردن سرهایشان تهدید کردند و مردم از ترس آنرا امضا کردند مهمترین نکات عبارتند از:

۱ـ هیچگاه مانند امروز به اروپائیان اجازهٔ نگهداری اسب و داشتن مشعل‌های فروزان داده نشده است.

۲ـ هیچگاه جهازاتی را که امروزه دارند نداشته‌اند.

۳ـ به‌دلخواه‌خودکارهای‌زیادی می‌کنندکه معمول‌نبوده است.

۴ـ آنقدر خود را مهم می‌پندارند که اعتنائی به مقامات ایرانی ندارند.

۵ـ گاه با زنان مسلمان سر و سری و سخن‌هائی دارند و گاه هم آنها را به‌خانه‌هایشان می‌برند و نگه‌می‌دارند چنانکه گوئی همسران ایشانند.

۶ـ مسلمانانی که در اسارت افغانان به اروپائیان فروخته شده‌اند به‌اجبار به‌کیش مسیح درآمده‌اند.

۷ـ اروپائیان به شیوه‌های گونه‌گون به افغانان یاری داده‌اند.

۸ـ جایگاههای نمایندگی خود را آنچنان‌سیبه‌بندی و مستحکم گردانیده‌اند که از قلعهٔ پادشاهی استوارتر شده است.

۹ـ پیش ازاین هنگامی‌که ازشاه یا اعتمادالدوله درخواستی داشتند نخست با جانشین مشورت کرده از او اجازه می‌گرفتند و پس از دریافت اجازهٔ او درخواست خود را به پیشگاه شاه تقدیم می‌کردند اما اینك بی‌اجازه و به‌دلخواه خود این کار را می‌کنند.

۱۰ـ پیش از این رسم براین بود که اروپائیان نوکران متخلف ایرانی خود را برای اجرای مجازات به‌مقامات ایرانی تحویل دهند اما اینك خودشان آنها را مجازات می‌کنند.

۱۱ـ همچنین رسم براین بود که اروپائیان شب‌ها از خانه‌هایشان بیرون نمی‌آمدند اینك شبها مست در کوچه و خیابان و

12- Issourdas

بازارها می‌گردند و مزاحم اهالی می‌شوند.

۱۲ـ اگر شاه و اعتمادالدوله اقدامی نکنند وضع هرمز به گونهٔ وضع زمان پرتقالیان بازگشت خواهد کرد.

۱۳ـ مدیر شرکت هلند به‌استقبال ایلچی (علی‌مردانخان) نرفت.

۱۴ـ هلندیان در جایگاه نمایندگی خود یك... ساخته‌اند که سابقه ندارد.

۱۵ـ ازجملهٔ چیزهائی که از قلعهٔ شهر برده‌اند فقط بنجل‌هایش را پس داده‌اند.

۱۶ـ هلندیان دژکهن پرتقالیان راکه درزمانهای مخاطره‌آمیز پناهگاهی برای مردم به‌شمار می‌رفت ویران کرده‌اند.

۱۷ـ نزدیك همانجا برجی مجهز به‌توپهای سنگین ساخته و پرداخته‌اند.

۱۸ـ پیش از این رسم براین بود که شاه به‌هلندیان کالا سفارش می‌داد و بهای‌آنها را فقط پس از دریافت‌کالامی‌پرداخت.

۱۹ـ شاهبندرکالا سفارش‌داده اما چیزی دریافت نکرده‌است.

۲۰ـ میرزا زاهدعلی پیش از عزیمتش کالاهائی به‌او داده بوده است.

۲۱ـ کیمشانت به‌طور غیرقانونی برای‌خاطر میراث‌دستگیر شده است. (واك ۲۲۵۳ برگ ۵۵۹ـ۵۵۱).

میرمهرعلی حسن‌نیت خود را برای میانجیگری ابراز داشت. دکلین گفت اگر شاهبندر از رفتار سوء خود پوزش بخواهد گذشته فراموش خواهد شد. شاهبندر در ۳۱ اوت پاسخ داد: من می‌خواهم دوست دکلین باشم اما نخست دکلین باید به‌دیدار من آید وگرنه آبروی من خواهد رفت. دکلین گفت: این سخن سخت مبهم است من نخست می‌خواهم که اظهارنامهٔ دروغین را به‌من بدهید. در ۲ سپتامبر کلانتر آبادی ایسین اظهارنامهٔ مذکور را به دکلین داد. در ۴ سپتامبر پس از گفتگوهای مقدماتی با دیلماج، اختلاف حل شد. چندی بعد دکلین به‌همکاران انگلیسی‌اش دربارهٔ نقش دیلماج آنان در کل این اختلاف شکایت کرد و البته آنان انکار کردند.

(واك ۲۲۵۴ برگ ۱۱۲ــ۱۰۹. ۴۳ــ۱۴۱ــ۱۲۲ــ۱۱۴).

در این میان علی‌مردانخان از بوچان[۱۳] در طی نامه‌ای از انگلیسیان برای رفتن به‌سورت کشتی خواسته بود. انگلیسیان فردای آنروز (۲ اوت) با این درخواست موافقت نمودند. در ۲۲ سپتامبر ۱۷۳۰ علی‌مردانخان به‌بندرعباس بازگشت و هفت روز بعد با کشتی **بریتانیا گالی**[۱۴] راهی سورت گردید. (واك ۲۲۵۴ برگ ۲۶ــ۱۲۵ و ۱۰۳)

محمدعلی بیگ شاهبندر جدید در پایان سپتامبر ۱۷۳۰ به بندرعباس رسید با رقمی ازبرای هلندیان که در آن شاه‌طهماسب به‌او فرمان داده بود در تأیید رقمی که پدرش شاه‌سلطانحسین صادر کرده بود به‌هلندیان ۵۰۰۰ تومان از عواید بندرعباس بپردازد. شاهبندر گفت: «اولا من نمی‌توانم این پول را بپردازم زیرا مافوق بی‌واسطه‌ام محمدعلی‌خان بیگلربیگی شیراز نیز باید حکم پرداخت بدهد، و ثانیاً حتی اگر او نیز حکم پرداخت دهد امکان پرداخت نیست چون شاهبندر پیشین صندوق نقدینه را جاروب کرده و ۱۵۰ تومن بیش از آنچه مجاز بوده از آن برداشته است». (واك ۲۲۵۴ برگ ۱۳۰ــ۱۲۹).

در ۲۷ اکتبر ۱۷۳۰ محمدعلی بیگ شاهبندر به‌سبب شکایت‌های دیگران و هلندیان از کار برکنار گشت. شاه‌طهماسب مستوفی خاصه میرزا اسماعیل را به‌جای او برگماشت که به‌قول هلندیان «مردی رك و راست و نیکو و مؤدب و با مناعت» بود. اما او پیش از حرکت به‌بندرعباس در اصفهان از فان‌لایپزیگ درخواست وام کرد که پذیرفته نشد. میرزا اسماعیل در ۱۹ نوامبر ۱۷۳۰ همراه با حاجی‌علی‌قلی‌خان حاکم جدید لار از اصفهان راه افتاد (واك ۲۲۵۵ برگ ۵۱ــ۴۸، ۲۳) و در ۳ ژانویهٔ ۱۷۳۱ به بندرعباس رسید و بی‌درنگ به هلندیان گفت که یك شاهی از ۵۰۰۰ تومانی را که می‌بایست از عواید گمرکخانه به ایشان بپردازد نخواهد داد. (واك ۲۲۵۴ یادداشت‌های گمبرون

13- Bouchon
14- Britannia Galley

برگ ۱۸۳)

محمدعلی‌خان بیگلر بیگی فارس میرمهرعلی را در ۲۰ آوریل ۱۷۳۱ به‌حکومت بندرعباس برگماشت. میرمهرعلی پسر خود میرحیدر را در ۲۵ آوریل به‌نیابت‌خود برای‌حکومت به‌بندرعباس فرستاد. اما پیش از آن در ۱ مه ۱۷۳۱ حاجی‌علی‌قلی‌خان حاکم لار نیز به‌عنوان حاکم بندرعباس منصوب و حکومت او اعلام شده بود بنابراین میرحیدر در ۴ مه از بندرعباس بیرون رفت. (واك ۲۲۵۴ یادداشت‌های گمبرون برگ ۹۱۷ و ۹۱۵ و ۲۳۸ و ۱۸۳)

در ۲۳ ژوئیهٔ ۱۷۳۱ میرزا اسماعیل از شاه رقمی دریافت کرد داير براينکه حتی‌المقدور به تعمير و تكميل ديوارهای شهر پرداخته همچنين بدهی‌های شاه را به‌شرکت‌های خارجی بپردازد و فقط با امورصرفاً بازرگانی سروکار داشته باشد. (واك ۲۲۵۴ یادداشت‌ها، برگ ۹۵۵)

در پایان اکتبر ۱۷۳۱ اقداماتی آغاز شد تا گرداگرد شهر دیواری بکشند اما جایگاه واك با چند خانه در خارج محدودهٔ بارو قرار می‌گرفت. دکلین در یکم نوامبر ۱۷۳۱ به بازدید از باروی شهر رفت و اظهار داشت که این بارو بی‌ارزش است. بنایان از کار خود سررشته نداشته‌اند و فقط گل رس و سنگ به‌کار برده‌اند. شیوهٔ کار باروسازی مستلزم چنین کار نامربوطی بود، هر شهروندی به‌مقتضای درآمدش ساختمان بخشی از دیوار را به‌عهده داشت و اگر خودش نمی‌توانست می‌بایست کسانی را برای انجام دادن آن اجیر کند که نایب‌الحکومه هم از این بابت ۵۰ محمودی می‌گرفت. (واك ۲۲۵۴ برگ ۹۸۶ـ۹۸۲)

در ۱۷ نوامبر ۱۷۳۱ معلوم شد که شاه میرزا اسماعیل را از مقام شاهبندری خلع و حاکم شیراز را به‌جای او برگماشته و او نیز به‌نوبهٔ خودنایب بندرعباس میرزامحمد و میرزازین‌العابدین دفترنویس را به‌این مقام برگماشته و صورتحساب شاهبندران پیشین را خواستار گشته است. شاهبندر جدید به دکلین گفت: «من نمی‌توانم ۵۰۰۰ تومان را به‌هلندیان بدهم!» درواقع او از محمدعلی‌خان دستور صریح داشت‌که آن‌پول را نپردازد. بنابراین

دکلین به‌محمدعلی‌خان نوشت: به‌نمایندهٔ خود دستور دهید که آن ۵۰۰۰ تومن را مطابق رقم شاه به‌ما بپردازد! (واك ۲۲۵۴ برگ ۰۳-۱۰۰۲)

حاجی علی‌قلی‌خان حاکم بندرعباس برای بهبود بیماری خود در ۲۵ نوامبر ۱۷۳۱ از بندرعباس به‌تزرگ احمدی رفت. در ۹ ژانویهٔ ۱۷۳۲ میرحیدر با نامه‌ای از حاجی‌علی‌قلی‌خان (که در جویم نوشته شده بود) که در آن میرحیدر را به‌عنوان نایب‌الحکومهٔ خود برگماشته بود از تزرگ آمد. (واك ۲۲۵۴ یادداشت‌ها، برگ۱۰۲۷) در ۳مارس ۱۷۳۲حاجی‌علی‌قلی‌خان دوبارهٔ انتصاب میرحیدر را تأیید کرد و او در ۱۵ آوریل با نزدیك بـه ۴۰۰ سوار و احشام و اغنام مسروقه به‌بندرعباس آمد. (همانجا برگ ۱۰۵۹ و ۱۰۴۶)

دورنمای بازپرداخت بدهی شاه به‌هلندیان روشن‌تر شد چون محمدعلی‌خان بیگلربیگی شیراز دستوری را که خطاب به‌شاهبندر بندرعباس برای پرداخت ۵۰۰۰ تومان به‌هلندیان نوشته بـود برای دکلین فرستاد. اما شاهبندر گفت: «مـن نمی‌توانم آنـرا بپردازم چون در این‌باره خود دستور مستقیم از محمـدعلی‌خان دریافت نداشته‌ام»! (واك ۲۲۵۴ یادداشت‌ها، برگ ۱۰۳۶) در ۹ آوریل ۱۷۳۲ میرزا اسماعیل زمین‌داوری به‌هلندیان خبر داد که بیگلربیگی او را به‌مقام شاهبندری برگماشته است. او در ۱۵ مه ۱۷۳۲ به‌بندرعباس رسید. (واك ۲۲۵۴، یادداشت‌ها، برگ ۱۰۷۶ و ۱۰۵۲) محمدخان بلوچ نیز با ارسال معرفی‌نامه‌ای از هلندیان خواست کـه با میرزا اسماعیل کـه از خویشان اوست خوشرفتاری نمایند. (واك ۲۲۵۴ برگ ۵۴-۱۲۵۳)

در ۷ اوت میرمهرعلی به‌دیدار دکلین آمـده گفت: «مـن به‌حکومت بندرعباس و لار برگماشته شده و اینك برطبق فرمانی نزد نادر می‌روم» اما خبر انتصاب خود را به‌رغـم رسم معمول علنی نکرد.

در ۱۳ نوامبر ۱۷۳۲ شورای واك در بندرعباس برآن شد

که کشتی دوینتهونت[15] را به درخواست نادر در اختیار محمدعلی‌خان که به ایلچی‌گری ایران به هند می‌رفت بگذارد تا بدینوسیله نادر را مرهون واك سازد. محمدعلی‌خان در ۱۸ دسامبر ۱۷۳۲ به بندرعباس رسید. مدیران دوشرکت هلند وانگلیس از او استقبال نکردند چون از اصفهان به ایشان خبر رسیده بودکه نادرمی‌خواهد آنانرا بازداشت کند. شیوهٔ رفتار نوکران ایلچی که دربارهٔ روش زندگانی و سکونتگاه دکلین سرگرم گردآوری اطلاعاتی بودند سوءظن هلندیان را افزایش داد. هرچند ایشان مدرکی دایر بر وجود چنین نقشه‌ای در دست نداشتند.

در ۸ دسامبر ۱۷۳۲ علی‌مردانخان با یك جهاز اسلامی از هند بازگشت. در همانروز وختانگ‌میرزا نیز که از سوی نادر به‌عنوان محصل برگماشته شده بود تا با شرکت‌های هلند و انگلیس دربارهٔ نکات گونه‌گون‌مهم مذاکره‌کند به‌بندرعباس آمد. هلندیان بااستفاده از این‌فرصت خواستند که دربارهٔ مشکلاتشان نه‌فقط با وختانگ‌میرزا بلکه با ایلچیان رونده و آینده و سه شاهبندر، یعنی دو شاهبندر مخلوع و سومی که تازه منصوب شده بود و میرزا محمد و محمدعلی بیگ که همراه وختانگ‌میرزا آمده بودند به‌گفت و شنود پردازند. در ۱۰ ژانویهٔ ۱۷۳۳ شورای واك برآن شد که به این مقامات هدایائی برای جلب خاطر آنان بدهد. به‌ویژه که محمدعلی‌خان به‌پول سخت نیازمند و سرگرم اخاذی از مردم بود. وی بازرگانان معتبر بندرعباس را بازداشت کرده و ۹۰۰ تومن برای آزادسازی ایشان مطالبه می‌کرد. به بانیان‌ها جداگانه گفته شده بود که باید ۶۰۰ تومان بدهند. همراهانش آدم‌هائی خشن و بی‌انضباط بودندکه‌مرتکب همه‌گونه تخلفات شده به‌زنان و دختران تجاوز می‌کردند، اغنام و احشام را می‌دزدیدند و بزور از مردم خوراك می‌خواستند. این مقامات به‌خصوص از اسبانی که شورای واك به‌ایشان هدیه داده بود سپاسگزاری کردند چون سخت به‌اسب نیاز داشتند. به‌سبب این کارهای هلندیان همهٔ مقامات با نظر مساعد به‌نادر گزارش‌هائی

15- De winthont

دادند و تأکید نمودند که نظر هلندیان در باب اختلافات درست و برحق است و آسایش بندرعباس کاملا منوط به‌وجود هلندیان آنجا است. به‌خصوص در نامه‌ای که وختانگ میرزا به نادر نوشته بود خیلی از هلندیان ستایش شده بود. وختانگ‌میرزا به نادر نوشت: بندرعباس از بارو و قلاع، مهمات و کوتاه سخن از هرآنچه برای دفاع شهر ضرور است بی‌بهره است. تنها در کنار دریا قلعهٔ کوچکی است که شایستهٔ نام دژ دفاعی نیست. مردم شهر همه سخت تنگدست و بی‌چیزند. گذران آنها بیشتر از خدمت در شرکت‌های خارجی به‌گونهٔ حمالی، جاشوئی، سقائی یا ملاحی و جزآن تأمین می‌شود. همهٔ مواد خوراکی حتی آب را از راه دور می‌آورند و به‌بهای گزاف می‌فروشند. حتی بزرگان شهر تنگدست و فاقد نوکر و حیوانات اهلی هستند.

تنها پناهگاه این مردم شرکت‌های اروپائی بوده‌اند زیرا در زمان بروز خطر به جایگاههای نمایندگی ایشان پناه می‌برند به‌ویژه هلندیان که خود را وقف خدمت ایرانیان کرده و مردم عادی را یاری داده‌اند و نیز جهازی را در اختیار محمدعلی‌خان گذاشته‌اند تا به‌سند برود. به‌رغم اینکه در گذشته به‌واسطهٔ آشوب و آشفتگی کشور و پسرفت بازرگانی به‌میزان یك دهم سابق، متحمل زیانهای فاحش گشته‌اند.

در ۲۰ ژانویهٔ ۱۷۳۳ علی‌مردانخان بندرعباس را ترك گفت و محمدعلی‌خان در ۲۴ ژانویه آهنگ بندر لاهوری کرد و در ۲۸ شعبان ۱۱۴۳ به‌مقصد رسید.

جاشویان کشتی دوینتهونت پس از آنکه محمدعلی‌خان را به مقصد رساندند سر به‌شورش برداشته حتی خواستند که کشتی را به‌بهای ۲۰۰۰۰ فلورین به‌ایلچی ایران بفروشند. اما برآن شدند که به دزدی دریائی بپردازند و حتی در ۴ مارس ۱۷۳۳ کوشیدند تا یك کشتی هلندی را بگیرند. اما شورشیان به‌عاقبت ناگواری دچار شدند؛ در کار دزدی دریائی توفیقی نیافتند و در اواسط ژوئن به‌سواحل‌مکران رفتند. آن‌دسته از جاشویان‌که با شورشیان همداستان نبودند در ۱۹ ژوئن ۱۷۳۳ کشتی دوینتهونت را به

بندرعباس آوردند. و یك کشتی هلندی دیگر گروهی از شورشیان را دستگیر ساخت و شورای واك در بندرعباس آنها را به‌مجازات رساند.

میرمهرعلی که در ۱۲ اکتبر ۱۷۳۲ با مواجب فقط ۱۵۰ تومان به‌عنوان حاکم لار و بندرعباس برگماشته شده بود در ۵ فوریهٔ ۱۷۳۳ به‌تهران فراخوانده‌شد و میرزا باقر راکه دکانداری بدنام بود به‌نیابت خود برگماشت. وختانگ‌میرزا که هنوز در بندرعباس بود و چنان رفتار می‌کرد که گفتی حاکم شهر است و از هریك از مقامات نواحی ساحلی مانند هرمز، لارك و قشم صورتحساب می‌خواست در ۱۵ ژوئیهٔ ۱۷۳۳ به‌میناب رفت و تا پایان ماه سپتامبر در آنجا بود. با اینکه میرزا باقر نایب و میرزا اسماعیل شاهبندر مقاماتی بودند سخت ناتوان و نیروی ناچیزی در اختیار داشتند با اینهمه زورشان برای اخاذی پول و کالا از مردم و بازرگانان شهر کافی بود. میرزا باقر مقدار کلانی پول، برنج و کره را که خیلی دوست می‌داشت توقیف نمود. شاهبندر به همه‌گونه ترفند و نیرنگ برای بدست آوردن خواسته‌هایش مبادرت می‌کرد. با اینکه سراسر ناحیه در اثر تاخت و تازهای بلوچان و طغیان شیخ احمد مدنی در آشوب و هرج و مرج فرو رفته بود مقامات شهر به هیچروی به‌فکر یاری‌دادن به‌مردم بیچاره نبودند. این وضع در سراسر سال ۱۷۳۳ و نیز بخش نخست سال ۱۷۳۴ همی بود. در بقیهٔ این سال نیز بقایای هرج و مرج‌ها، براوضاع مسلط بود.

در ۱۶ دسامبر ۱۷۳۴ محمدلطیف‌خان به‌بندرعباس رسید او کاملا بگونهٔ نامنتظر نیامده بود چون «هی»[16] از اصفهان خبر یافته بود که کسی برای مذاکره با او دربارهٔ امور مهم به بندرعباس می‌آید. (واك ۲۳۵۷ برگ ۲۳۲)

حسن‌علی‌خان، معیرباشی و حاکم اصفهان به‌فان‌لایپزیگ دستور داد که در پسین روز ۲۷ اکتبر به‌خانهٔ او برود و رقم نادر را دریافت دارد. به‌انگلیسیان نیز همین دستور داده شده بود.

16- Hey

هنگامیکه اروپائیان به‌خانهٔ حاکم درآمدند طهماسبقلی‌خان جلایر را نیز آنجا یافتند. با آنها بسیار مؤدبانه رفتار شد، حسنعلی‌خان رقم را به فان‌لایپزیگ و گیکی[17] داد و گفت: بر طبق فرمان باید شخص صالحی را به‌همراه طهماسب‌قلی‌خان که در چند روزآینده به‌شیراز می‌رود به‌بندرعباس بفرستیم. این‌شخص‌صالح مأموریت دارد که در بندرعباس به‌مدیران شرکت‌های هلند و انگلیس خبر دهد کشتی هائی را با تجهیزات جنگی برای طهماسبقلی‌خان مهیا و آماده سازند. فان‌لایپزیگ و گیکی ناچار به مدیران خودنوشتند که نباید از اجرای این رقم شاهانه سرباز زنند. طهماسبقلی‌خان اظهار داشت که پادشاهان پیشین ایران نیرومند بوده و جهازاتی در سورت می‌ساخته‌اند، اما از زمان ورود اروپائیان حفظ امنیت خلیج فارس را به‌عهدهٔ ایشان گذاشته‌اند زیرا که اروپائیان دوستان وفادار و معتمد ایران بشمار می‌آیند. وی تأکید کرد که اروپائیان در اثر خدماتی که انجام داده‌اند باید حتی امتیازاتی بیش از گذشته دریافت دارند. وی افزود که اگر برای شرکت‌های اروپائی ساختن کشتی ناممکن است باید بنویسند که چه‌مقدار چوب برای ساختن کشتی کافی است که از مازندران آورده شود تا همهٔ دشمنان را از خلیج فارس برانیم. فان‌لایپزیگ پاسخ داد که: «هلندیان همیشه آمادهٔ یاری‌دادن به‌شاه بوده‌اند اما در این لحظه، انتظار من اینست که کشتی‌ها در لنگرگاه نباشند، زیرا ماندن کشتی‌ها به‌مدت دراز در لنگرگاه حالتی سخت استثنائی دارد و این کار فقط در هنگامی صورت می‌گیرد که یکی از طوایف تازی سر به‌شورش برداشته باشد اما قول می‌دهم که مدیر را از این امر آگاه کنم و دیلماج را همراه‌طهماسبقلی‌خان به بندرعباس می‌فرستم». گیکی نیز به‌همین شیوه پاسخ داد و خواست که خود به بندرعباس برود. حسنعلی‌خان با رفتن او مخالفت نمود و گفت باید همینجا بمانی باوجود این طهماسبقلی‌خان گفت که این بسیار بی‌اهمیت است. فان‌لایپزیگ گزارش داد که بنابه شایعات کشتی‌های خواسته شده قرار است در جنگ علیه مسقط و به

17- Geekey

احتمال بیشتر علیه بصره بکار بروند. طهماسبقلی‌خان نیز اشاره کرد که می‌خواهد کشتی‌هائی بخرد، فان‌لایپزیگ پاسخ داد که اگر شما می‌خواهید کشتی‌ها را درجنگ باهندوستان، ترکیه یا مسقط بکار برید هلند هرگز به‌شما کشتی نخواهد فروخت. دیلماج واك در یکم نوامبر ۱۷۳۴ اصفهان را ترك کرد. (واك ۲۳۵۷ برگ ۵۴۹-۶۲-۴۶۰).

محمدلطیف‌خان که در شیراز از طهماسب‌قلی‌خان دستورهای شفاهی گرفته بود به همراه دیلماج واك راهی بندرعباس گشت. محمدلطیف‌خان درحین مذاکره با کوناد[18] (که پس از مرگ «هی» در ۲۰ دسامبر ۱۷۳۴ از سوی شورای‌واك موقتاً به‌جانشینی او برگزیده شده بود) قول داد چنانچه هلندیان برای انتقال سه‌هزار سپاهی کشتی‌هائی در اختیار شاه قرار دهند امتیازات بیشتری به‌ایشان داده خواهد شد. کوناد پاسخ داد که هلندیان مایلند تا آنجا که بتوانند کمك کنند اما برای نبرد با کشورهائی که با هلند روابط دوستانه دارند کشتی به‌کسی وام نخواهند داد. محمدلطیف‌خان گفت ما فقط می‌خواهیم با عربان شورشی نبرد کنیم و قول داد که پس از آن دیگر با کارکنان واك در بندرعباس بدرفتاری نشود و گزارش مقاماتی را که با هلندیان رفتار سوء دارند به‌شاه بدهد. کوناد با محمدلطیف‌خان بسیار محتاطانه رفتار می‌کرد زیرا در آن زمان این مرد بانفوذترین رجل ایران بود و کوناد به‌هوش و فراست او نیز احترام می‌گذاشت. لطیف‌خان در استانبول زیسته «و با طرز زندگانی اروپائیان نیك آشنا شده بود.» انگلیسیان به‌کوناد گفته بودند که یکبار وقتی به‌محمدلطیف‌خان یکی از کشتی‌هایشان را نشان می‌داده‌اند او در گفتگو از کشتی‌سازی و دریانوردی، بیش از حد انتظار ایشان فراست و دانائی از خود نشان داده بود.

کوناد با توافق شورای واك مذاکرات خود با محمدلطیف‌خان را به طهماسبقلی‌خان گزارش کرد و قول‌دادکه هلندیان کشتی‌هائی را در قلمرو قدرت نادر یعنی بنادر و جزایر ساحلی وام خواهند

18- Koenad

داد. اما اگر نادر بخواهد از این کشتی‌ها علیه بصره، هندوستان یا مسقط استفاده کند کوناد نمی‌تواند بدون اجازهٔ صریح مقامات مافوق خود، کشتی به‌او وام دهد. هلندیان همچنین به‌ازمیان‌بردن دزدان دریائی در خلیج فارس ابراز علاقه کردند. در عین‌حال کوناد درخواست کرد که رقمی از سوی شاه برای هلندیان صادر شود که همهٔ مقامات ایرانی‌را درگرمسیرات ملزم‌سازد تا امتیازات هلندیان را محترم شمرده و کارکنان واك را از پرداخت همهٔ مالیات‌های ورودی و جز آن معاف دارد تا ایشان بتوانند با فراغت بال به کار بازرگانی بپردازند. محمدلطیف‌خان با رضایت خاطر از نتیجهٔ گفت و شنودها و نامه در ۷ ژانویهٔ ۱۷۳۵ عازم بوشهر شد، وی اشاره‌کرده بودکه هلندیان دربوشهر نیزمی‌توانند به‌کار بازرگانی پردازند. معلوم نیست که این امر بادستورهای او دربارهٔ حمله به بصره ارتباط داشته است یا نه. بهرحال نه محمدلطیف‌خان، نه محمدتقی‌خان ـ که در ۱۹ فوریهٔ ۱۷۳۵ از هلندیان خواسته بود کشتی‌هائی برای انتقال اموال محمدعلی‌خان ایلچی نادر به‌هند که در صوبه‌تته Thatta[۱۹] در گذشته‌بود بگذارند. دیگر دربارهٔ این امر سخنی نگفتند. او برادر خود میرزا اسماعیل را به‌بندرعباس فرستاد و این‌یك، موضوع‌قدیمی‌کالاهای پیشکشی و معافیت از مالیات کارکنان واك‌را مطرح‌ساخت ـ تنهادستاویزی که‌می‌توانست باآن هلندیان را زیر فشار بگذارد ـ زیرا که گفت: چنانچه هلندیان فقط یك کشتی به‌من واگذار کنند مراقب خواهم بود که همهٔ امتیازاتشان‌محترم‌شمرده شود. به‌سبب عواقب زیانبار و به‌علت ارزش تخمینی کالاهادر صوبه‌تته‌یعنی ۶۰٬۰۰۰ تومان (۲٫۵ میلیون فلورین) هلندیان قول واگذاری یك کشتی را با شرایط زیر دادند: کشتی در ظرف یك هفته آماده خواهد شد، محمدتقی‌خان باید ازآن بازدیدکند وضمانت دهد که کالاها بی‌درنگ‌حمل‌شود، وگرنه باید به‌پرداخت ۷۰۰تومان (۲۹٫۷۵۰ فلورین) رضا دهد. و نیز چنانچه اتفاقی برای کشتی رخ دهد باید غرامت آنرا به‌هلندیان بپردازد. سرانجام باید نادر را

۱۹ـ تته یا تهته: پایتخت قدیمی سند (پاکستان امروز).

ترغیب کند تا به‌هلندیان اجازه دهد که دعاوی خود را از عواید گمرکات بندرعباس دریافت دارند. اما میرزا اسماعیل گفت که «اجرای این شرط بسیار دشوار است چون من خود به‌این منظور به‌بندرعباس آمدم که برای نادر به‌گردآوری پول پردازم». با این حال میرزا اسماعیل با صدور دستورهائی به‌همهٔ مقامات محلی داین براینکه: «از هلندیان هیچگونه مالیات و گمرك ورودی مطالبه نکنید» خود را مددکار و معاون آنان نشان داد. در ۱۶ مه ۱۷۳۵ به‌هلندیان از محمدتقی‌خان نامه‌ای رسید با این مضمون که نادر دوتن از نوکران خود را برای آوردن اموال محمدعلی‌خان به‌صوبه‌تته فرستاده‌است این‌دوتن‌صفی‌خان‌بیگ ومحمدسعیدبیگ تاروردی Tharwerdi برادر مصطفی‌خان حاکم لار بودند. هلندیان به‌این درخواست چنین پاسخ دادند که حالا برای چنین‌مسافرتی فصلی مساعد نیست و اظهارنامه‌ای به‌همین مضمون‌فراهم‌کردند. هرچند مقامات ایرانی از این پاسخ زیاد خشنود نبودند این دلیل منطقی را پذیرا گشتند و دو نمایندهٔ مذکور را فراخوانده گفتند که آندو در پایان سال بازخواهند گشت. در این اثنا هلندیان برای سومین‌بار در آن سال از دادن کشتی‌تن زدند زیرا که محمدلطیف‌خان در ۱۱ آوریل ۱۷۳۵ از آنان خواسته بود که جهازی برای حفاظت و اسکورت یك کشتی ایرانی که به‌سورت می‌رفت بدهند. این سفر دریائی به‌فرمان صریح نادر انجام می‌گرفت. قرار بوده انگوژه محمولهٔ این کشتی در سورت فروخته شود و وجوه حاصل از آن به‌خرید جهازات، دگل الوار و چوبهای مخصوص ساخت ناوگان اختصاص داده شود. همچنین از هلندیان خواسته شده بود که به‌نمایندگی خود در سورت دستور دهند که خرید و فروش کالاهای مورد نظر و حساب و کتاب آنرا زیر نظر گیرند. محمدلطیف‌خان برای اینکه نشان دهد تا چه اندازه برای هلندیان احترام قائل شده‌اند گفت دستور دارم که هیچ‌کاری بی‌مشورت هلندیان درسورت انجام نگیرد. به‌رغم این‌رفتار خوب، هلندیان در ۸ ژوئن ۱۷۳۵ به‌محمدلطیف‌خان خبر دادند که نمی‌توانند با درخواست او موافقت کنند.

در آنزمان محمدلطیف‌خان دشواریهای دیگری در پیش‌رو داشت چون انگلیسیان به‌کمك ناوگان خود حملهٔ او را به‌بصره بی‌اثر ساخته بودند.

نیروی محمدلطیف‌خان از دو کشتی بزرگ دو دگلهٔ ساحلی و یك کشتی از نوع فرقت ــ که توسط دزدان دریائی به‌کار می‌رفت ــ و تقریباً ۴۰ کشتی گونه‌گون کوچکتر که پر از افراد سپاهی بود، تشکیل می‌شد. در حوالی پایان ماه مه ۱۷۳۵ این نیرو به‌فاصلهٔ شش‌میلی بصره یعنی به‌جزیرهٔ حفار رسید. بنابه‌نظر هلندیان اگر انگلیسیان به‌یاری ترکان نشتافته بودندی سپاه ایران پیروز می‌گشت. این چارده کشتی زیر فرماندهی قپوطان پاشا در آغاز آن سال در اثرشکست فلاکت‌باری‌که ازتازیان شورشی خورده بودند روحیه‌شان را یکبارگی از دست داده بودند. بنابراین پاشای بصره انگلیسیان را که در آنزمان دو کشتی در بصره داشتند واداشت تا به‌نیروهای‌ایرانی حمله‌کنند. انگلیسیان در اثر تهدید به توقیف اموال و اذیت شدن به‌این کار تن دادند و وسایل و تجهیزات نظامی وسپاهیان‌ترك را به‌درون کشتی‌هایشان حمل کرده محمدلطیف‌خان را شکست دادند. این اخیر در ۳ ژوئن ۱۷۳۵ به موجب معاهدهٔ صلحی که میان عربان و ترکان به امضا رسیده بود و کشتیرانی مجدد ایرانیان را درطول اروندرود دشوار می‌ساخت، عقب‌نشینی کرد. (واك ۲۳۵۷ برگ ۱۲۳۷ به‌بعد)

در ۲۷ ژوئیهٔ ۱۷۳۵ هردو شرکت هلند و انگلیس نامهٔ محرمانه‌ای از سوی محمدتقی‌خان دریافت داشتند که در آن گفته شده بود: محمدلطیف‌خان به‌من‌نوشته است که کشتی‌های هلند و انگلیس با ترکان همدستی‌کرده به‌او حمله‌کرده‌اند. من‌نمی‌توانم این گفته را باور کنم اما اگر واقعاً راست باشد که اروپائیان دوستی را با دشمنی پاداش می‌دهند باید مطمئن‌باشندکه اقدامات لازم علیه آنها انجام خواهد شد. هلندیان پاسخ دادند: ما در این کار دخالتی نداشته‌ایم و شما باید با انگلیسیان در این‌باره سخن گوئید (واك ۲۳۵۷ برگ ۹۱۶ و ۳۷۶۴).

در عین‌حال محمدتقی‌خان به‌شرکت‌های اروپائی اخطار کرد

که دیگر با جهازات خود کالا به‌بصره حمل نکنند و افزودبهرحال این کار بی‌فایده است چون ایرانیان در ظرف دو ماه این شهر را تسخیر خواهند کرد. و سرانجام به اروپائیان اندرز داد که: به آدم‌های خود دستور دهید که برای هدیه‌ای که پس از پیروزی من بر ترکان باید به‌پیشگاه نادر تقدیم شود سهمی بپردازند! زیرا که اروپائیان در خانه‌های خود آدم‌هائی به‌اسم نوکر دارند که در واقع بازرگانند نه نوکر و اگر نادر از این امر آگاه شود عواقب ناگواری برای آنان به‌بار خواهد آمد، اینست که من به شما اندرز می‌دهم که رفتارتان را به‌نفع خود اصلاح کنید. (واك ۲۳۵۷ برگ ۹۲۱)

در این اثنا انگلیسیان به‌سبب شرکت در دفاع از بصره، از اقدامات تلافی‌جویانهٔ ایرانیان در هراس و ناامنی به‌سر می‌بردند. در ۸ سپتامبر ۱۷۳۵ از ناگاه انگلیسیان شتابناك اسباب‌وکالاهای خود را در دو کشتی انگلیسی و یك کشتی کرایه‌ای فرانسوی نهاده و شب‌هنگام ۱۴ سپتامبر بندرعباس را ترك گفتند تنها گیکی[20] و دیلماج آنان با دکتر اسمیت[21]، توپچی انگلیسی و یك ایتالیائی سالخورده به‌نام کنت‌چروبین[22] در شهر باقی ماندند. (واك ۲۴۱۶ برگ ۵۰۱ـ۴۹۰)

در ۸ دسامبر هلندیان نیز نامه‌ای از نادر دریافت کرده بودند که در آن از تمایل هلندیان به‌انتقال نمایندگان وی به‌سند و نیز انتقال سپاهیانش به آنسوی خلیج فارس سپاسگزاری شده بود. کوناد در پاسخ نادر نوشت: «من به‌راستی مایلم نمایندگان شما را هنگامی که به‌بندرعباس برسند به‌سند انتقال دهم اما هلندیان جهاز آماده ندارند و انگلیسیان دارند. سپس هلندیان پیشنهاد کردند که از باسعیدو و کنگ کشتی‌های بزرگ کرایه شود که پذیرفته گشت. در این اثنا گیکی نمایندگان نادر را با گرمی و گشاده‌دستی پذیرفت و از آنان خواست که کشتی انگلیسی را

20- Geekey
21- Smith
22- Count cherubin

بپذیرند و آنان پذیرفتند. هلندیان برای اینکه نشان‌دهند به‌این سفر دریائی واقعاً علاقه دارند به‌هردو نماینده هدیه‌ای دادند.

به‌رغم شایعهٔ آمدن محمدتقی‌خان با ۴۰۰۰ سپاهی به‌بندرعباس که همگان از آن در هراس بودند، او به‌بندرعباس نیامد. سرانجام در ۱۰ اکتبر وکیل او محمدزمان‌بیگ دریابیگی به‌این شهر آمد. دراین‌زمان‌مخدوم او هنوزدربوشهر بود. روز۱۹ اکتبر دریابیگی یك نامه از نادر و دو نامه از محمدتقی‌خان به دو شرکت‌هلند و انگلیس داد، که در آنها خواسته بودند برای خرید یا وام گرفتن کشتی (که به‌نظر هلندیان مقصود اصلی از ارسال این نامه‌ها بود) برای حکومت ایران به‌آنان یاری دهند. نامهٔ دیگر دربارهٔ افزایش مقدار پرداخت مالیات‌های گمرکی تا ۱۰۰۰ تومان بود. هلندیان پاسخ دادند که کل مسأله مغایر با امتیازات ایشانست و بی کسب اجازه از باتاویا دربارهٔ این مسأله هیچ‌کاری نمی‌توانند کرد. هلندیان همچنین تا اندازه‌ای شگفت‌زده شده بودند که چرا باید این مسأله مطرح شود و نتیجه گرفتند که در دربار میان شرکت‌های اروپائی تفاوت و تمیزی قائل نیستند. آنان بی‌پرده و بی‌تعارف از دریابیگی پرسیدند: چرا از خدماتی که ما به شاه کرده‌ایم مانند به‌کارگرفتن سه‌کشتی برای بردن نمایندگان ایران به‌سند قدردانی نمی‌شود. دریابیگی گفت: خاطر جمع باشید که نادر از این خدمت سخت قدردانی‌کرده است و به‌هلندیان هدایائی از سوی محمدتقی‌خان به‌نشانهٔ محبت دائمی او نسبت به‌ایشان تقدیم داشت. (واك ۲۴۱۶ برگ ۵۲۶).

در حوالی پایان نوامبر معلوم شدکه نادر برای‌خرید‌مروارید و دو کشتی فرمان داده است که مبلغ ۳٫۰۰۰ تومان یا ۲۱۲۵۰۰ فلورین مالیات فوق‌العاده از اهالی گرمسیرات گرفته شود، و شاه‌بندر مأمور گرفتن این پول شده است. وی تنها مقام رسمی ایرانی بود که هنوز در بندرعباس باقی‌مانده‌بود چه‌سایرین برای شرکت در شورای بزرگ ملی، که نادر در آغاز سال ۱۷۳۶ منعقد ساخته بود این شهر را ترك گفته بودند. آن پول به‌زور از مردم گرفته شد چنانکه در نتیجهٔ اعمال زور شماری از مردم جان

دادند. انگلیسیان بنا به روایت هلندیان بساط کار و قاچاقچیگری خود را برچیدند. سهم دلالان واك از کل مالیات بانیان‌ها ۲۵۰ تومن می‌شد هلندیان دربارهٔ این‌سهم به‌دریابیگی، شاهبندر و نایب شکایت بردند. آنان پاسخ دادندکه خون‌دلالان از دیگران رنگین‌تر نیست و ناچار باید این پول را به‌نادر وام دهند و سند بدهکاری و قول بازپرداخت دریافت دارند. کوناد یادآور شد که این امر باامتیازات هلند منافات‌دارد ولی‌مقامات‌شهر خاطرنشان‌ساختند: «فرمان صادر شده که بدون استثناء ۳۰۰۰ تومان از ساکنان بندرعباس گرفته شود.» دریابیگی گفت: نگران چه‌هستید چون‌این پول بازپرداخت می‌شود. دلالان واك برای رهائی از این مخمصه ۵۲ تومان دادند اما شاهبندر به آزار ایشان ادامه داد.

در ۲۲ نوامبر شاهبندر دیلماج واك را احضار کرد و به او گفت: من از محمدتقی‌خان دستور دارم که دو کشتی بخرم و اگر پولم کافی‌نباشد دستور داده‌اندکه ازبازرگانان به‌یاری‌شرکت‌های اروپائی پول به‌وام گیرم. دراین بین دریابیگی نتوانسته بود تمام سهمیهٔ مالیات را گرد کند و ناچار شده بود که از هریك از شرکت‌های اروپائی ۵۰۰ تومان وام گرفته در عوض حواله‌ای به آنها بدهد تا از محل عواید گمرکات آنرا باز پس گیرند. شاهبندر از هلندیان درخواست همکاری کرد و تهدید کرد که درغیر اینصورت ناچار است برخلاف میل خود زور بکار برد زیرا اگر اینکار را نکند سر خود را از دست می‌دهد و کوناد در معرض خشم محمدتقی‌خان قرار خواهد گرفت. هلندیان گفتند ما نمی‌توانیم خواست شاهبندر را برآورده سازیم و این پیشنهاد با امتیازات و مقررات ما مغایر است. شاهبندر پاسخ داد: «من آنرا می‌دانم اما کاری از دستم ساخته نیست و تنها می‌توانم دستورها را اجرا کنم. بازرگانان محلی و انگلیسیان قبلا سهم خود را پرداخته‌اند، و فردا دیروقت مجبورم که خبرهائی از اقدامات خود به‌دربار بفرستم».

با اینکه آن کار مغایر مقررات هلندیان بود، آنها برای پرهیز از دشواری بیشتر پیشنهاد کردند که ۳۰۰ تومان وام

بدهند. شاهبندر گفت چون هلندیان دوستان ما هستند من برآنم که این موضوع را هم اکنون حل و فصل کنم به‌شرط اینکه ۵۰ تومان پول نقد بدهید و بقیه را حوالهٔ شیخ راشد کنید چون این شاهبندر بیش از هرکس دیگر با هلندیان مؤدبانه رفتار کرده بود آنها با درخواست او موافقت کردند. (واك ۲۴۱۶، برگ ۶۶۶_۶۸۱)

رویدادی که اندکی اثر مثبت داشت بازگشت نمایندگان از صوبه‌تته بود که در طی نامه‌ای خشنودی خودشانرا از همکاری هلندیان به نادر اطلاع دادند. بدون این همکاری ایشان با دشواریهای بزرگ روبرو می‌شدند. (واك ۲۴۱۶ برگ ۷۱۷) هلندیان از این نامه بسیار قدردانی نمودند چون خطر حملات عربان درپیش بود و هلندیان‌می‌ترسیدندکه‌شماتت‌وسرزنش ناشی از این حملات به‌جای آنکه فقط دامنگیر انگلیسیان شود متوجه‌همهٔ اروپائیان گردد. نیز به‌همین دلیل بود که هلندیان حمل پولی را که شاهبندر به‌قصد خرید دو کشتی برای شیخ راشد باسعیدی فرستاده بودند پذیرفتند (واك ۲۴۱۶ برگ ۶۸۹).

از ۱۸ ژانویه تا ۳۰ مارس برادر و پسر محمدتقی‌خان در بندرعباس ماندند و اقامت ایشان موجب کساد بازرگانی گردید. انگلیسیان برای این دو نماینده مبلغی پول صرف کردند و بنابراین هلندیان نیز ناچار شدند که چیزهائی به‌آنان بدهند. (واك ۲۴۱۶ برگ ۸۶۵). هلندیان از اقدامات این دوتن در بندرعباس گزارشی نداده‌اند، اما شاید در تدارك بازپس‌گیری بحرین بودند چون ناوگانی با هشت تا ۱۲ هزار مرد در بوشهر متمرکز شده بود. کشتی تازه فراهم آمدهٔ توکل نیز قرار بود به بوشهر برود، اما چون دریا طوفانی بود و تجهیزات کافی نداشت در بندرعباس ماند. شاهبندر از هلندیان کابل لنگر، قیر و وسایل دیگر خواست که به‌او داده نشد اما او پافشاری و حتی تهدید کرد که اگر ندهید به‌نادر امتناع شما را گزارش خواهم داد، از اینرو هلندیان تسلیم شدند. (واك ۲۴۱۶ برگ ۹۸۲)

در این احوال نادر خود را شاه خواند و در طی نامه‌ای که در ۸

آوریل ۱۷۳۶ به دست هلندیان رسید پادشاهی خود را به آنها اطلاع داد. او در این فرمان (رقم) همچنین اعلام داشته بود که محمدتقی‌خان را به بیگلربیگی‌گری فارس و دیگر بلاد جنوب ایران برگماشته است، و به او فرمان داده که بی‌درنگ به بندرعباس رفته بحرین را بازپس گیرد. نادر هلندیان را ترغیب کرده بود که محمدتقی‌خان را یاری دهند تا از امتیازات و تفقدات بسیار بهره‌مند گردند، و چنانچه از این کار ابا کنند خیانتکار قلمداد شده مجازات خواهند شد. محمدتقی‌خان دستور داشت که دربارهٔ امتیازات هلندیان مستقیماً تصمیم بگیرد و هر چه پیشنهاد کنند نادر بپذیرد. هلندیان از این رویدادها زیاد خشنود نبودند زیرا این‌ها مطالبهٔ کشتی برای انتقال سپاهیان نادر و نیز دخالت در بازرگانی و زیان هلندیان را به‌دنبال داشت هلندیان از هدایای بی‌تناسبی که انگلیسیان به‌مقامات ایرانی می‌دادند و به بازرگانی بسیار زیان می‌رساندند و نیز پیشنهاد فروش کشتی و بطور کلی از گرایش‌های ایشان نیز ناخشنود بودند. (واك ۲۴۱۶، برگ ۹۹۱ به بعد).

کوکل[۲۳] قبلا قول دادن یك کشتی را برای عملیات بحرین داده بود و کشتی دیگری به تازگی رسیده بود که‌آن نیز می‌بایست درهمان عملیات به کار رود. امتناع هلندیان از وام دادن یك کشتی به‌سردار نادر بسیار دشوار می‌نمود. در یکم مه ۱۷۳۶ محمدتقی‌خان در نامه‌ای از بوشهر به‌کوناد خبرداد: «سپاهیان ما با آمادگی به‌شیراز رسیده‌اند و به‌بوشهر خواهند آمد. محمد‌لطیف‌خان برطبق فرمان باید در ۲۶ مه‌سپاهیان را از راه دریا به بحرین سوق دهد، و چون میرمهرعلی نیز باید از بندرعباس همراه سپاه باشد تقاضای وام یك‌کشتی را از شما تجدید می‌کنم.» کوناد به این نامه به امید به‌تعویق انداختن موضوع پاسخی نامستقیم داد. اعضای شورای واك بـه‌اتفاق آرا بر آن شدند کشتی‌هائی به باتاویا فرستاده از مقامات بالا دربارهٔ وام‌دادن

23- Cockill

کشتی به‌ایرانیان و نیز به‌رسمیت‌شناختن پادشاهی نادر دستور بخواهند.

محمدتقی‌خان با اینکه درخواست کوناد را برای ارسال رقم‌های پادشاهی معقول دانسته از پاسخ او خوشش نیامده بود. او پاسخ داده بود که چون به بندرعباس بیایم در این‌باره با کوناد سخن خواهم گفت. محمدتقی‌خان از اینکه با درخواست وام کشتی موافقت نشده بود بیشتر ناخشنود بود. به‌نظر او ارسال کشتی به باتاویا برای کسب تکلیف از حاکم آنجا دربارهٔ رقم نادر و مطالب آن کاملا نالازم می‌نمود. اما چون بحرین اینك تسخیر شده بود دیگر به‌وام‌خواستن کشتی‌هلندی لازم نبود. او فقط از هلندیان خواست که اهالی هوله را که از عملیات جنگی ایرانیان در بحرین هراسناك خانه‌های خود را رها کرده به جزایر گریخته‌اند خاطرجمع سازند. محمدتقی‌خان پیش از این به اهالی هوله نامه نوشته از آنها خواسته بود که خاطرجمع باشند و به خانه‌های خود در آبادی‌هایشان بازگردند. اما اینك به‌کوناد خبر می‌داد که چنانچه اهالی هوله به‌خانمانشان باز نگردند وی به‌زور ایشانرا مجبور به‌بازگشت خواهد ساخت و برای این کار سپاهیانی به‌بندرعباس می‌فرستد، از اینرو از کوناد خواست که کشتی‌های هلند را مدتی بیشتر نگهدارد چون ممکن است به‌آنها نیاز داشته باشد. و اگر نیازی پیش نیامد می‌تواند آنها را مرخص سازد. (واك ۲۴۱۶، برگ ۱۱۷۶)

فقط در ۴ اکتبر محمدتقی‌خان از کوناد خواست که با کشتی و دیگر تجهیزات و وسایل‌محمدلطیف‌خان را یاری‌دهد. لطیف‌خان با هولیان چارك، به نبرد پرداخته و شکست خورده بود. اهالی هوله حتی محمدتقی‌خان را با پنج کشتی و جهازات کوچکتر دیگر که در اختیار داشت دنبال کرده بودند. در این گیرودار اهالی هوله به جزایر نزدیك بندرعباس هجوم برده به گردآوری هیزم و آب آشامیدنی پرداخته و بخش اعظم جزیرهٔ قشم را آتش زده بودند. در ۱۲ اکتبر میرمهرعلی وحاجی‌محمد شاهبندر ازهلندیان برای نبرد با هولیان یاری خواستند. چون کوناد به هیزم و

آب آشامیدنی علاقه داشت قول همه‌گونه یاری داد امـا فقط در میناب تا باسعیدو و نقاط دیگری که هیزم و آب آشامیدنی داشت به‌اقداماتی دست زد. برای این کار یك کشتی به‌مدت یکماه به‌کار گرفته شد. کوناد همچنین با استفاده از این فرصت بازپرداخت پولهائی را که مقامات ایرانی شهر از واك وام گرفته بودند خواستار شد. دوریتم[۲۴] در ۱۹ اکتبر به‌دنبال یك کشتی پر از سپاهی ایرانی که میرمهرعلی آنرا فراهم کرده بود راه افتاد تا به‌عنوان راهبر و راهنماعمل‌کند و به‌هلندیان‌دوستان‌ودشمنانشان را بشناساند، کشتی دوریتم در ۱۶ نوامبر بی‌آنکه توانسته باشد حتی یك‌تن از هولیان را دستگیر سازد بازگشت. او در نواحـی پیرامون قشم دریا نوردیده و فقط دو جهاز را توقیف کرده بود. بعد کـه معلوم شد اینها جهازات ماهیگیری جلفار بوده‌اند آزاد شدند. شاهبندر باسعیدو در ۳۰ اکتبر به‌هلندیان گفت‌که: «اهالی هوله دو روز پیش از اینجا رفتند.» کوناد برآن‌شد که‌عجالتاً یك کشتی در لنگرگاه آماده نگهدارد تا چنانچه هولیان خیال حمله به بندرعباس را داشته باشند یا ایرانیان بخـواهند به‌اعمال زور دست زنند به‌عنوان باقیماندهٔ قدرت هلند به‌کار گـرفته شود. (واك ۲۴۱۶ برگ ۱۴۱۶)

در این بین هولیان در اثر گشت و گـذار دریائـی هلندیان دست و پایشان را جمع کرده بـودند. شیخ رحمه‌چارکی[۲۵] بـه شرکت‌های هلند و انگلیس خبر داده بود که توقیف کشتی‌های هلند و انگلیس اشتباهی ناشی از جهل بوده است. وی اشیا و کالاهای دزدیده شده را با پوزش‌خواهـی بازپس فرستاده اظهار امیدواری کرد که در آینده دوستی فیمابین ادامه یابـد. چـون هولیان از عملیات جنگی دست برنداشته بودند شورای واك بـه دوریتم آماده‌باش دادند تا بی‌درنگ با کشتی حرکت کند. (واك ۲۴۱۶ برگ ۱۵۰۶)

دردسرهای زیادی که ایرانیان پدیـد آورده بـودند موجب

24- De Rithem
25- Rahma Charaki

افزایش شورش تازیان گردید. شیخ راشد در اکتبر ۱۷۳۶ مرده بود و میر مهرعلی شاهبندر و همقلم می‌خواستند اموال او را ضبط کنند. میر حیدر پسر میر مهرعلی با ۴۰ سپاهی برای دستگیری بیوهٔ شیخ راشد به باسعیدو رفته بود. اما پیش از آنکه بتواند در ساحل پیاده شود او را رانده بودند. بیوهٔ شیخ راشد و حامیانش باسعیدو را ترك كردند چون محمد لطیف‌خان به‌دستور محمدتقی‌خان (که توطئه‌گر اصلی بود) به باسعیدو حمله کرد. او باسعیدو را ویران ساخت و هرچه توانست مایملك خلایق را تصرف کرد. اما چون نیروهایش ضعیف‌تر از آن بودند که بتوانند تازیان را سرکوب کنند عقب‌نشینی کرد و در اینحال دویست‌کشتی عربی برای انتقام‌گیری او را دنبال می‌کردند (واك ۲۴۱۶ برگ ۳۳۰ به بعد).

هولیان دوباره در آغاز ژانویهٔ ۱۷۳۷ یك کشتی هلندی را ضبط کردند. کوناد بی‌درنگ دواستادسیوایك[26] را برای بازپس گرفتن آن سفینه به باسعیدو فرستاد. در ۲۵ ژانویه شیخ‌رحمهٔ‌بن فیصل چارکی پرچم کشتی را که در اکتبر ۱۷۳۶ تاراج شده بود برای کوناد فرستاد با این پیام که: خاطرجمع باشید که روح من از این ماجرا بی‌خبر بوده و من دو یاغی چپاولگر را که به این کار دست زده بودند کشتم، امیدوارم که روابط دوستانهٔ فیمابین همچنان ادامه یابد و قول می‌دهم که چیزهای دزدیده شده‌را بازپس دهم. نمایندهٔ شیخ به جایگاه واك آمده هلندیان به او گفتند امیدواریم که از این پس اهالی هوله دیگربار مزاحم ما نشوند. (واك ۲۴۱۶ برگ ۳۱۴۵)

در ۱۱ فوریه کوناد از محمدتقی‌خان نامه‌ای دریافت داشت با این مضمون: «تا زمان آمدن من به بندرعباس که امیدوارم تا ۲۲ روز دیگر عملی شود کشتی هلند را در لنگرگاه نگهدارید.» بنابراین شورای واك بر آن شد که دو ریتم[27] را در بندرعباس نگهدارد زیرا در غیر این صورت هلندیان با دشواریهای تازه‌ای روبرو می‌گشتند. بخصوص که نادر به اصرار محمدتقی‌خان

26- De Stadswijk

27- De Rithem

همهٔ امتیازات پیشین هلند بجز دو مورد از آنها را تجدید کرده بود. در ۲۴ فوریه محمدتقی‌خان با حدود ۱۰،۰۰۰ سوار و پیاده به بندر عباس آمد. کوناد امید داشت که آن دو امتیاز را نیز تجدید کند هرچند انتظار نداشت که بی‌تقدیم هدایای تازه از سوی هلندیان این کار عملی گردد. زیرا که انگلیسیان از محمد تقی‌خان و همراهانش استقبال شایان کرده‌بودند، به کمترین نوکران ایشان که کارش جاروب کردن اتاق بود آقا سرکار خطاب می‌کردند و دیلماج انگلیسیان هم فضولی‌هائی می‌کرد تا پیش ایشان خودشیرینی کند. چون فصل بادهای موسمی پایان می‌گرفت به کشتی دوریتم دستور داده شد که به باتاویا باز گردد. (واك ۲۴۱۶ برگ ۳۷۹۱ و ۳۶۷۶/۳۶۵۰)

در ۹ و ۱۳ مارس دیلماج واك با محمدتقی‌خان دربارهٔ دو امتیازی که هنوز تجدید نشده بود به گفت و شنود پرداخت. محمد تقی‌خان به دیلماج گفت: «من می‌خواهم از نادر درخواست کنم که با تجدید آن دو امتیاز موافقت کند.» خود او نیز قول داد که بنا به درخواست کوناد همهٔ امتیازات تجدید شدهٔ هلند را تأئید کند. اما محمدتقی‌خان پس از دریافت رقم پادشاه هیچ کاری نکرد. به کوناد نیز خبر داده بودند که محمدتقی‌خان قصد دارد از هریك از شرکت‌های اروپائی ۳۵۰۰ تومان پول بگیرد. هلندیان برای جلوگیری از تحقق این اخاذی و باز پس فرستاده شدن رقم‌ها برآن شدند که دیگر صبر نکرده و به محمدتقی‌خان و مشاورانش هدایائی را که چشمداشتند بدهند، این کار نتیجهٔ مطلوب داشت. با اینکه محمدتقی‌خان از این هدایا خشنود گشته بود در عین حال انواع و اقسام چیزها از ایشان خواست یعنی: یك چادر نو، باروت، گلوله، الوار، قیر، پنبه، طناب، سیم لنگر، لنگر، پارچهٔ ملاحی و بسیاری چیزهای دیگر. انگلیسیان پیشتر مقدار زیادی از این چیزها به او داده بودند اینست که هلندیان نیز ناچار شدند چیزهائی بدهند. در ۱۵ مارس محمدلطیف‌خان با پنج‌کشتی به بندرعباس آمد یکی از آنها کشتی دو دگلهٔ بزرگ و شماری جهازات دیگر بود. هلندیان به او هدایایی دادند تا از درخواست

کشتی دوریتم که هنوز در ساحل لنگر انداخته بـود جلـوگیری کنند. در پایان ناوگان ایران یك کاپیتان انگلیسی به‌نام کوك[۲۸] بود. در ۲۰ مارس محمدلطیف‌خان دربارهٔ پیشنهاد پیشین خود با دیلماج واك‌دربارهٔ آمدنش به بوشهر و پرداختن به امور بازرگانی گفتگو کرد. او پیشنهاد کرد که در قلعهٔ شهر هلندیان جائی برای خود بسازند یا اگر مایل باشند یك جایگاه نمایندگی بنیاد نهند. کوك به دیلماج هلند گفت این پیشنهاد خوبی است چون بوشهر برای زیستن از بصره مناسب‌تر است زیرا در بصره درباره آشتی با تازیان تردید هست. (واك ۲۴۱۶ بـرگ ۲۵ـ۳۸۱۴). در نتیجهٔ این گفت و شنیدها در ۲۱ مه ۱۷۳۷ (۲۰ محرم ۱۱۵۰) محمدتقی‌خان تعلیقه‌ای به هلندیان داد که درطی آن به‌ایشان‌آزادی بازرگانی در بوشهر داده شده بود. به هلندیان اجازه داده شده بود که برای خود خانه‌ای در بوشهر ساخته و در هرجا که مایلند در فاصلهٔ میان شهر و قلعهٔ نادریه برای خود نوکران و اقامتگاهی داشته باشند. شورای واك دربارهٔ این پیشنهاد به تفکر پرداخته متحیر ماندند که آیا ماندن در بصره به‌سبب کاسته شدن از منافع و اخاذیهایی که از کارمندان واك در آن شهر می‌شد بیش از این به‌صلاح هست یا نه و بر آن شدند که یـك کشتی کـالا بـرای ارزیابی وضع بازرگانی به بوشهر بفرستند و در آنجا جای‌پایی برای خود فراهم کنند تا چنانچه وضع بصره بدتر شود نمایندگی خود را از آنجا به بوشهر انتقال دهنـد. (واك ۲۴۴۸ بـرگ ۷۳ـ۳۶۸)

دیلماج هلند نیز دربارهٔ بدهی‌های ایرانیان به‌شرکت هلند با محمدتقی‌خان و معتمدانش سخن گفته بود. محمدتقی‌خـان دلش می‌خواست از خواسته‌های هلندیان پشتیبانی کند چون معتقد بود که اگر آنها مایل به‌دادن هدایای عمده باشند یا قول دهند که یك کشتی به ایران وام دهند امید موفقیت هست. کوناد برآن بود که هلندیان باید فرستادن یك ایلچی را مورد توجه قرار دهند اما این کار، گران تمام می‌شد. او تخمین زد که هزینهٔ سوغات‌های

28- Cook

چنان فرستاده‌ای دست کم به ۲۵۰۰ تومان بالغ خـواهد شد در حالیکه معلوم نبود آن پول بازپرداخت شود. بنابراین با احتیاط و نگرش در پیرامون کار بر آن شد که فقط با دستـور صریـح باتاویا دربارهٔ این موضوع به‌کار پردازد و شورای واك با نظر او موافقت کردند. در شب ۲۷ مـارس جهـازات دوانتـونیا[29] وتی‌هویس فوریست[30] به‌لنگرگاه‌رسیدند. محمدتقی‌خان‌بی‌درنگ خواست یکی از این کشتی‌ها برای انتقال سپاهیان ایران به جلفار به او وام داده شود که هلندیان با آن موافقت نمـودنـد. (واك ۳۸۳۱ برگ ۳۸۶۰).

بیگلربیگی پی درپی انواع و اقسام کالاها را خواستار بود از جمله دو خمپاره‌انداز و ۳۰۰ پوند باروت به وام می‌خواست. در ۴ مه ۱۷۳۷ بیگلربیگی از هلندیان خواست که صد سر اسب را که اخیراً محمدلطیف‌خان گرفته بود به جلفار انتقال دهند. و گفت: «این آخرین باری است که من از شمـا کمك می‌خواهم»، محمدتقی‌خان گفت: «انگلیسیان‌که‌پیشنهادکرده‌بودند داوطلبانه اسبان و سایر کالاها را ببرند و مرا در هنگام تدارك نبرد یاری داده بودند اخیراً در آبادی عیسین مهمانی سخاوتمندانه‌ای دادند اما من به آنها اعتماد نکرده پیشنهادشان را نپذیرفتم». در واقع او ۱۰۰۰ تومن از انگلیسیان خواست و با وجود اعتـراض و پیشنهاد ایشان برای پرداخت ۳۰۰ تومان، ناگزیر شدند تمام آن مبلغ را بپردازند. چون محمدتقی‌خان به خوشرفتاریش باهلندیان ادامه داد و مؤدبانه از ایشان خواست که از کشتی هلندی استفاده کند کوناد با این درخواست موافقت نمود. و کشتی تـی‌هویس فوریست که آماده بود بهمراه یك قایق دارو روانه شد و در ۲۴ مه با یك نامهٔ قدردانی از محمدلطیف‌خان بازگشت نمود. (واك ۲۴۴۸ برگ ۳۸۶-۳۱۹).

در این اوان محمدتقی شیرازی نیز تعلیقه‌ای به کوناد داد که بازرگانی را در بوشهر آغاز کند. او نیز مانند محمدلطیف‌خان

29- De Anthonia
30- T'huys Foreest

چندین بار هلندیان را به بازرگانی در بوشهر فرا خوانده بود. حضور شمار زیادی سپاه در پیرامون بندرعباس اثر دلسردکننده‌ای بر بازرگانان داشت زیرا که اینان از ترس جنگ دست از کار کشیده بودند (واك ۲۴۴۸ برگ ۳۶۹).

در ۷ ژوئن ۱۷۳۷ محمدتقی‌خان در نامه‌ای به کوناد نوشت: «من برطبق فرمان باید مسقط‌را تسخیر و کافران بل‌عرب[۳۱] را نابود کنم. چون هلندیان آنهمه به من خدمت کرده‌اند ۶۰ تن از کارکنان واك را از پرداخت همهٔ مالیاتهای معمول و فوق‌العاده معاف می‌کنم» هلندیان با خشنودی یادآور شدند که به انگلیسیان هم معافیت مشابهی داده شده اما فقط ۲۰ تن از کارکنانشان از پرداخت مالیات معاف شده‌اند. و نتیجه گرفتند که ظاهراً نادر به محمدتقی‌خان که به‌هرحال هلندیان را بر انگلیسیان ترجیح می‌دهد، اختیار تام داده است. آن سوی سکه هم این بود که محمد تقی‌خان با درخواست‌های گونه‌گون برای لنگر و طناب به آزار هلندیان ادامه داد. همچنین برای تعمیر کشتی‌ها و حمل و نقل وسایل و تجهیزات جنگی از ایشان یاری خواست. اما هیچیك از درخواست‌هایش برآورده نشد. در ۶ ژوئن شاهبندر به کوناد گفت: «شاه از چنین خدماتی به راستی قدردانی خواهد نمود.» و هر روزه آن درخواست‌ها تکرار شد. پس از سه بار تکرار هلندیان دیگر متحیر ماندند. و چون کشتی پادشاهی قادر به‌حرکت نبود نمی‌دانستند که آیا محمدتقی‌خان از ایشان یك کشتی وام خواهد خواست؟ بنابراین با کاپیتان‌های کشتی‌های خود به‌مشورت پرداختند و کاپیتان‌ها مایل بودند که برای او تجهیزاتی فراهم کنند و محمدتقی‌خان از این کار سخت خشنود گشت.

در ۱۹ ژوئیه ۱۷۳۷ هلندیان تقدیرنامه‌ای از نادر دریافت داشتند که در آن از جهازاتی که برای حمل تجهیزات به جلفار فراهم کرده بودند سپاسگزاری کرده و نوشته بود: «این امر نشان می‌دهد که هلندیان دوستان واقعی ما هستند و بهتر است با مشورت محمدتقی‌خان برای خدمت بیشتر آماده باشند» چون شاه

31- Bol-Arab

نامه‌اش را با دادن اطمینان‌خاطر به‌هلندیان به پایان برده بود کوناد می‌خواست از محمدتقی بپرسد: «آیا شاه مایل است ۱۷۰۰۰ تومان بدهی خود و نیز ۶۰۰ تومان بدهی میناب را بپردازد.» اما به‌سبب خستگی و آشفتگی عمومی در میان مقامات ایرانی برای طرح این موضوع زمان مناسب نبود. تا در ماه اوت که از هلندیان خواسته شد مقداری الوار فراهم کنند کوناد رقمی برای پرداخت وام میناب خواست این رقم در ۶ اوت ۱۷۳۷ به او داده شد. و فرصت دیگری را برای بحث دربارهٔ بدهی‌های پادشاه و بازگشت محمدتقی‌خان به‌شیراز پیش‌آورد. انگلیسیان می‌خواستند او را در باغ خودشان مهمان کنند اما محمدتقی‌خان هلندیان را ترجیح داد و اینان به‌رغم هزینهٔ مهمانی از آن فرصت استفاده کردند و محمدتقی‌خان قول داد که دربارهٔ بدهی‌ها، باشاه سخن گوید. (واك ۲۴۴۸ برگ ۲۲ـ۶۱۳).

محمدلطیف‌خان پس از پیروزی در مسقط و بحرین ازنزدیکان شاه گردید و باور بر این بود که پس از محمدتقی‌خان به بیگلر-بیگی‌گری فارس خواهد رسید. هنگامی که وی برای چند روز درودگرانی خواسته بود هلندیان برای آنکه به‌انگلیسیان مراجعه نکنند یك نجار برای‌یك هفته‌نزد او فرستادند. زیراکه می‌خواستند مقامات محلی تا دو سه هفتهٔ دیگر که زمان بازگشت محمدتقی‌خان برای بحث دربارهٔ بدهی‌های پادشاه بود نسبت به هلندیان نظر خوبی داشته باشند. (واك ۲۴۴۸ برگ ۷۸۹ـ۶۲۲)

در ۱۸ دسامبر ۱۷۳۷ محمدتقی‌خان با شکوه و جلال و سپاهیان فراوان همراه با بزرگانی مانند شیخ جباره سردار قدرتمند هوله، محمد لطیف‌خان و مهرعلی‌خان حاکم لار به بندر-عباس آمد. و دوستانه مسألهٔ تجهیز جهازات پادشاهی و به وام گرفتن کشتی از هلندیان را برای انتقال به جلفار مطرح کرد. نایب او آقاجعفر به هلندیان گفت: «هم شاه و هم محمدتقی‌خان واقعاً از هلندیان سخت قدردانی می‌کنند و دربارهٔ بدهی‌های شاه و بدهی میناب باید صبر داشته باشید چون شاه به محاصرهٔ قندهار سرگرم است و محمدتقی‌خان باید به جلفار رود. مطمئن

باشید که موضوع بدهی‌ها پس از تسخیر قندهار و مسقط به آسانی حل خواهد شد.» چون کوناد معتقد بود که محمدتقی‌خان پس از غلبه بر مسقط حتی نفوذ بیشتری خواهد یافت کشتی دوآنتونیا را برای سفر به جلفار آماده ساخت.

روزهای پایان ماه دسامبر ۱۷۳۷ و آغاز ژانویهٔ ۱۷۳۸ برای هلندیان و بسیاری دیگر شادمانی به همراه نیاورد. در شهر زمین‌لرزه‌ای سخت و بارانهای شدید به‌خانه‌ها آسیب فراوان رسانید و بسیاری از آنها را یکباره ویران ساخت. راههای میان بندرعباس و شیراز در اثر طغیان رودخانه‌ها بسته شد. حتی جایگاه واك که ساختمانی استوار و مستحکم داشت از بارانهای سخت آسیب دید. اما آنچه بیش از همه موجب آزار هلندیان گشت این بود که در ۸ ژانویهٔ ۱۷۳۸ دریافتند که همهٔ امتیازاتشان که فقط سال پیش تأئید شده بود یکباره لغو شده است. این کار نه به فرمان شاه بلکه به ارادهٔ شخص محمدتقی‌خان انجام شده بود او در ۴ ژانویهٔ ۱۷۳۸ دیلماج هلند را فرا خوانده و گفته بود، کوناد باید کشتی تی‌هویس فوریست را برای حمل ۱۳۰ اسب و سپاهیان به جلفار آماده کند. کوناد دیلماج را باز پس فرستاد با این پیام که: «این کار امکان ندارد زیرا که کشتی **فوریست** بارگیری شده و با وجود بادهای موسمی گذرا در اقیانوس هند عازم باتاویاست. اما کشتی کوچکتر آنتونیا را برای انجام این‌کار در اختیار می‌گذاریم.» محمدتقی‌خان به این پیام پاسخی نداد اما در ۸ ژانویه دو تن از آدمهایش را برای بازدید و بررسی کشتی‌های آنتونیا و فوریست گسیل داشت اینان پس از بازگشت، به او ــ در حالیکه دیلماج هلندیان نیز حضور داشت ــ گزارش دادند که کشتی آنتونیا دست کم ۱۰۰ اسب را می‌تواند ببرد. فقط دو کشتی شن لازم است که در داخل آن ریخته شود تا اسبان بر روی شن بایستند و آب هم به درون کشتی برده شود تا آنتونیا بتواند بی‌درنگ حرکت کند. محمدتقی‌خان خشمگینانه گفت: «من یکماه پیش از این به کوناد خبر داده بودم که یک کشتی برای خدمت به شاه آماده کند و حالا می‌بینم که آماده نیست.

کشتی‌هایش مال خودش من نیازی به آنها ندارم، هنگامی که به جلفار رفتم کشتی‌های خود را به‌دنبال اسبان و سپاهیان می‌فرستم تا آنها را به‌جلفار آورند.» دیلماج هلند از ناظر بیوتات محمدتقی‌خان پرسید: چرا خان خشمگین شد زیرا فقط چندکشتی آب و شن لازم است همه می‌دانند که هلندیان کشتی‌دیگری ندارند، همهٔ کشتی‌ها قبلا در خدمت او بوده‌اند آیا محمدتقی‌خان همهٔ خدماتی را که پارسال هلندیان برای او انجام داده‌اند فراموش کرده است؟ ناظر خان به دیلماج قول داد که دربارهٔ ماهیت مسأله تحقیق کند. در ۱۰ ژانویه آقا رفیعا همقلم[۳۲] جدید، دیلماج هلندیان را فرا خوانده به او گفت: محمدتقی‌خان فرمان داده است که از این پس باید از هلندیان نیز مانند دیگر بازرگانان مالیات و گمرك ورودی گرفته شود. او متن فرمان محمدتقی‌خان راخواند به‌این شرح:

«من پارسال در ازای خدماتی که شرکت‌های هلند و انگلیس انجام داده بودند امتیازاتی به آنها اعطا کردم در بازگشت دریافتم که شرکت انگلیس هنوز آمادهٔ خدمتگزاریست اما شرکت هلند تمایلی ندارد از اینرو امتیازات خود را از دست می‌دهد. و به موجب این حکم در هر زمان که از اهالی بندرعباس مالیاتی گرفته شود هلندیان نیز باید مالیات و گمرك ورودی خود را بپردازند. لازم بود که مدیر واك بسبب این تسامح مجازات شود اما چون برطبق فرمان پادشاه باید به مسقط بروم فرصت و مجال این کار را ندارم. اینست که مجازات او را تا بازگشت به تعویق می‌اندازم تا عبرت دیگران شود. اما در عین حال اگر مدیر واك بخواهد از ایران بیرون رود به او اجازهٔ خروج می‌دهم.» در این هنگام دیلماج هلند نزد ناظر محمدتقی‌خان رفت، ناظر گفت: نمی‌دانم به‌چه‌دلیل خان بر کوناد خشم گرفته است. دیلماج گفت چگونه ممکن است احترامی را که به‌مدت ۱۳۰ سال هلندیان در ایران داشته‌اند پس از اینهمه خدمت که به خان‌کرده‌اند نادیده گرفت؟ ناظر بی‌آنکه‌توضیحی دهد گفت: راست‌می‌گوئی به‌نظرمن

32- Hamkalam

صلاح اینست که کوناد ۳۰۰ تومان به محمدتقی‌خان انعام دهد سپس من خواهم دید که آیا او رام‌تر شده است یا نــه!» امــا فردا بامداد پگاه محمدتقی‌خان با کشتی فتح شاهی (Fatte sjahi) به سوی جلفار حرکت کرده بود.

همقلم آماده بود که نسخه‌ای از فرمان محمدتقی‌خان به‌مــا بدهد اما نه او نه شاهبندر هیچکدام حاضر نبودند آنرا مهر کنند. اینان می‌گفتند: محمدتقی‌خان آدمی متلون و دمدمی مزاج است و ممکن است از اینکه بی‌اجازه حکم او را مهر کنیم خوشش‌نیاید. از اینرو دیلماج از گرفتن نسخهٔ آن حکم خودداری نمود. سپس هلندیان دیلماج را نزد میرزا ابوالحسن برادر و وکیل‌محمدتقی خان فرستادند تا سبب خشم خان را بپرسد. میرزا ابوالحسن‌خان نخست پرسید که آیا هلندیان خدماتی انجام داده‌اند. اما دیلماج گفت: شما چگونه این پرسش را می‌فرمائید در حالیکه آن هنگام که جهازات هلند بین بندرعباس و جلفار در تردد بودند خود شما شاهد بودید! هلندیان دوست و مهمان شمایند شما هرچه به‌آنها احترام بگذارید به‌خودتان احترام گذاشته‌اید. چون هنوز محمد تقی‌خان از اینجا دور نشده است کاری بکنید. ابوالحسن‌میــرزا گفت: من به برادرم خبر خواهم داد و سعی می‌کنم کارها بــر وفق مراد و به درستی اصلاح شود! و در ۱۳ ژانویه چاپاری را نزد برادرش فرستاد و همهٔ مقامات محلی برآن بودند کــه همه‌چیز بزودی به‌قرار سابق باز خواهدگشت. با وجود این در۱۶ ژانویه همقلم هنگامی که یك بازرگان هلندی برای گرد کردن خریدهایش آمده بود خواست که عوارض گمرکی آنها را بپردازد با این شرط که چنانچه محمدتقی‌خان مالیات هلندیان را لغو کند او یك سند بدهکاری یا عین پول را به بــازرگانان بــدهــد. امــا شورای واك به‌اتفاق آراء برآن شدند که هیچگونه مالیاتی نپردازند و تا زمانی که مقامات ایرانی به‌رغم امتیازات پیشین آنها عمل کنند از تحویل کالا به‌ایشان تن زنند. این تصمیم در میان بازرگانان توجه بسیار برانگیخت با اینحال روابط واك با مقامات محلــی ایرانی همچنان حسنه باقی ماند حتی در عید فطر که پایان ماه

رمضانست کوناد را به ناهار دعوت کردند و او بسبب اختلاف موجود از رفتن پوزش خواست. اما مقامات ایرانی با اصرار خواستند که کوناد در آن مهمانی حاضر شود وگرنه میرزا ابوالحسن‌خان ناراحت و دلسرد خواهد شد، ولی کوناد همچنان در نرفتن پافشاری نمود. شاهبندر به دیلماج هلند گفت: با وجود امکان گرفتن مالیات از کارکنان واك، توسط مقامات ایرانی تا کنون از ایشان مالیات گرفته نشده است شاه هم فرمان خود را لغو نکرده از اینرو این تخلف فقط متوجه خود محمدتقی‌خان خواهد شد. اینکه برادرم و مقامات دیگر ایرانی کوناد را به مهمانی عید فطر فرا خواندند نشانه‌ای از بی‌گناهی واك و احترام ایشان نسبت به هلندیان است. پذیرفتن آن دعوت نشانهٔ وجود روابط خوب میان ایران و واك خواهد بود. شورای واك در این دلایل به بحث پرداخته بر آن شد که کوناد باید آن دعوت را بپذیرد. به‌خصوص که میرزا ابوالحسن‌خان پیش از آن دوبار خواستار کشتی‌های هلند برای خدمت به‌شاه و فراهم کردن آب و هیزم که در ساحل بسیار کمیاب بود، شده بود. چون احتمال می‌رفت‌که او از انگلیسیان خواستار کشتی شودسفینهٔ دوآنتونیا برای آوردن آب و هیزم به جزیرهٔ قشم فرستاده شد. محمدتقی‌خان چاپار برادرش را با پیام زیر باز پس فرستاد: «من پیوسته نسبت به هلندیان دوستی نموده و برای خدماتی که به شاه کرده‌اند به آنان پاداش داده‌ام اما اینك ناسپاسی نموده از خدمت به شاه تن می‌زنند و چون بزودی باید بروم نمی‌توانم چنانکه باید و شاید آنها را مجازات کنم. در این باره به‌اعلیحضرت خبر می‌دهم تا ایشانرا مجازات و خانه خراب کند. به‌شاهبندر و همقلم دستور داده‌ام که از هلندیان مالیات و عوارض گمرکی بگیرند بنابراین آنها را به این کار وادار کن، اگر بشنوم که به این وظیفه عمل نکرده‌اند کس خواهم فرستاد تا سر از تن‌هایشان جدا کنند.»

چاپار همچنین پیامی شفاهی برای برادرش آورد به این مضمون که: «اگر هلندیان هزار تومن یا ۵۱۰۰۰ فلورین به من پول بدهند من کشتی دوآنتونیا را می‌پذیرم و حقوق هلندیان را

دوباره برقرار کرده مانندپیش باآنها دوست خواهیم بود. ولی اگر آمادهٔ پذیرش این پیشنهاد نیستند دیگر پروای ایشان نخواهم داشت.» شورای واك در سرگشتگی بسر می‌برد. محمدتقی‌خان سخت قدرتمند بود و هرچه می‌خواست می‌توانست کرد. وی هنوز در نزدیك بندرعباس سپاهیانی داشت که هلندیان در برابر آنها تاب پایداری نداشتند به‌خصوص که فاقد آب و هیزم نیز بودند. افزون براین محمدتقی‌خان می‌خواست از هلندیان به‌شاه شکایت برد و همهٔ مقامات ایرانی را واداشته بود که شکایت‌نامه را امضا کنند. در این شکایتنامه آمده بود که هلندیان با عربان همدست شده‌اند، این شکایت موجب می‌شد که شاه به اقدامات کیفری علیه نمایندگیهای هلند در کرمان و اصفهان‌دست‌زند. بنابراین بهتر آن بود که در برابر «این نرون دوم»[۳۳] تسلیم شوند نه اینکه بگذارند دامنهٔ مشاجره وسعت گرفته به جنگ منجر گردد. از اینرو شورا برآن شد که بی‌درنگ شکایتی به‌شاه تسلیم کند و از این گذشته مانند انگلیسیان مدارا پیشه کند و به شاخه‌های دیگر نمایندگی هلند اطلاع دهد. و دیگر اینکه به بازرگانی خود ادامه داده همچون انگلیسیان هدایائی به مقامات ایرانی بدهد تنها برای اینکه در خلیج فارس باقی بماند و سرانجام از شاه بخواهد که اجازه دهد هلندیان از ایران بروند چون خرج و دخلشان متعادل نیست و نمی‌توانند سالهای دیگر را بسر برند.

میرزا ابوالحسن علناً اعلام کرد که حاضر نیست کمتر از آنچه برادرش خواسته است قبول کند. بنابراین هلندیان باید ۵۱۰۰۰ فلورین بدهند. حتی در این زمان مقامات ایرانی کشتی‌های هلند را که در جلو جایگاه واك بودند بردند و حمالان را آزار دادند این کارها فی‌نفسه دلایل دشمنی و جنگ بود. بنابراین شورای واك برآن شد که عجالتاً منتظر و مراقب بماند.

در اواخر همین ماه کوناد از شورای واك خواست که در

۳۳ـ This Second Nera ـ نرون از امپراطوران رم که در زمان حیاتش از قتل و آتش‌سوزی و نفس‌پرستی و مردمکشی هیچ فروگذار نکرد و سرانجام دراثر شورش مردم با خودکشی به‌فتنهٔ خود خاتمه داد. م.

تصمیم خود تجدیدنظر کند. چون محمدتقی‌خان نشانه‌ای از عدول از نظریات پیشین خود ابراز نداشته بود و همهٔ دوستان واك‌نسبت به‌نتیجه کار نومید بودند. شاهبندر به کوناد گفته بود که: «من کوشیدم برای او دلیل بیاورم اما فایده نداشت من دیگر نمی‌دانم چه باید بکنم چون اگر بخواهد اعمال زور کند ناچار باید دستورش را اجرا کنم. اما خاطر جمع باشید که در نهان شاه را از کل ماجرا باخبر خواهم کرد.» هلندیان برآن شدند که ۱۰۰ تومن بدهند اما ابوالحسن گفت: اگر من دستور برادرم را اجرا نکنم با هلندیان خوشرفتاری نخواهد شد. برادرم اخلاق عجیبی دارد و من از او می‌ترسم!» چون تنها چاره جنگ بود و در آن صورت نمایندگیهای هلند در اصفهان و کرمان و بوشهر در معرض هجوم قرار می‌گرفتند هلندیان برآن‌شدند که‌پیش از آنکه قطره دریا شود و فتنه بالا گیرد تسلیم شوند. زیرا اگر محمدتقی‌خان از عربان شکست می‌خورد بی‌شك گناه آنرا به گردن هلندیان افگنده آنانرا شریك عربان می‌دانست. اینست‌که شورای واك برآن شد ۶۰۰ تومان (۲۵۵۰۰ فلورین) به محمدتقی‌خان و ۲۷ تومان به برادرش برای زحمتی که کشیده بود بدهد.

در ۳۱ ژانویه این پول پرداخت شد. محمدتقی‌خان در پاسخنامه‌ای به کوناد نوشت: «من خشمگین شده بودم اما حالادیگر همه‌چیز را فراموش می‌کنم. همچنین از حسن اداره و کارآمدی برادرم تشکر کرده به او دستورداده‌ام‌که دستور پیشین به شاهبندر دربارهٔ گرفتن مالیات و عوارض ورودی از هلندیان و کارکنانشان را لغو کند از خدمت کشتی دوآنتونیا نیز که سپاهیان و تجهیزات ما را به جلفار برده است سپاسگزاری می‌کنم» کشتی‌های تدارکاتی هلند نیز نه بار به جلفار رفت و آمد کرده بودند.

در ۱۸ آوریل ۱۷۳۸ هلندیان ازمحمدتقی‌خان نامه‌ای‌دریافت کردند که در آن از تسخیر شهرهای بهله[۳۴] و نیزوه[۳۵] سخن گفته بود. کوناد به او تبریك گفت و از پسرش در یکی از کشتی‌های

34- Bahela
35- Nizwa (Nosua)

واك پذیرایی کرد. در ۲۷ و ۲۸ آوریل ابوالحسن‌خان به قصد دریافت ۵۰۰ گلوله برای ناوگان پادشاه، هلندیان را در معرض آزار قرار داد زیراکه از حملات جهازات تازیان در هراس بود: ناوگان شاه اصلا گلوله‌ای نداشت. چون او نخست از انگلیسیان گلوله خواسته و ایشان ۳۰۰ گلوله به او داده بودند هلندیان نیز ناچار شدند که خواه ناخواه چیزی به او دهند. به‌خصوص که اگر تازیان به‌ناوگان متزلزل پادشاهی حمله کرده پیروز می‌شدند هلندیان سرزنش می‌شدند و بنابراین آنها ۱۰۰ گلولهٔ چهار پوندی دادند.

تا ماه ژوئن وضع محمدتقی‌خان در مسقط به‌وخامت گرائیده و او ناچار با شرم به جلفار عقب نشسته بود. ناوگان پادشاهی نیز در زیر پوشش کشتی‌های گالی[۳۶] انگلیسی به جلفار رفته بودند هم ناوگان شاهی و هم پیاده نظامی که به ساحل رسیده بودند فاقد مهمات کافی بودند. از اینرو محمدتقی‌خان از انگلیسیان برای بردن پول و مهمات به‌جلفار یاری‌خواست و ایشان او را یاری دادند. آنها حتی یك کشتی با یك توپچی و تعدادی سپاهی برای اسکورت به‌دنبال کشتی حامل محمدتقی‌خان فرستادند و او از این یاری بسیار خشنود گشت. او همچنین کوشید که از هلندیان یك کشتی بگیرد و برای رسیدن به این هدف سخت از خود بیخردی نشان داد. سپاهیان ایران بدون لطیف‌خان و کاپیتان کوك انگلیسی که هر دو مرده بودند در حضور کشتی انگلیسی با تازیان می‌جنگیدند و پس از شکست با کشتی گالی انگلیسی و کشتی تدارکاتی هلندی به بندر کنگ رفتند. تازیان به‌کشتی انگلیسی درآمده جاشویان را بازداشت کردند. در این اوان جلفار و ناوگان شاهی ایران را تازیان مسقط در دست داشتند. در حین نبرد شماری از ناوگان شاهی به ساحل رفته بودند که کشتی فتح شاهی نیز از آن شمار بود. اما هلندیان با تأسف

۳۶ـ Galley یك‌جور کشتی پارویی یا بادبانی یك عرشه‌ای که بیشتر به‌دست اسیران برده می‌شد و نوعی کشتی جنگی در رم و یونان باستان. نقل به‌اختصار از فرهنگ آریانپور کاشانی. م.

گفتند: «تازیان مسقط دیگر چنان نیستند کـه در سال ۱۷۱۸ بودند ایکاش هنوز همچنان نیرومند می بودند تامدتها پیش ناوگان ایران را یکباره نابود کرده بودندی!» اما اینان در این هنگام در اثر اختلافات داخلی پراگنده گشته نیرویشان کاستی گرفته بود. هنگامی که تازیان مسقط به کشتی انگلیسی اجازهٔ بازگشت به بندرعباس دادند محمدتقی‌خان فرصت یافت که گناه شکست خود را به گردن اروپائیان یعنی انگلیسیان که در گرماگرم نبرد او را تنها گذاشته و هلندیان که او را یاری نداده بودند بیندازد. وی در نامه‌هایش در این‌باره سخن بسیار گفت و گفته می‌شد که به برادرش دستور داده علیه اروپائیان دست به‌کار شود، کـه اروپائیان از این شایعات سخت نگران شدند.

انتشار خبر شکست ایرانیان موجب شد که در جاهای دیگر خلیج فارس نیز، خلیجیان دست بـه‌کـار شونـد. در ۱۴ ژوئن اسخوندرورت[۳۷] از بوشهر گزارش داد که تازیان آن‌بخش از خلیج یعنی هولیان سر بـه شورش برداشته کشتی‌هـای شیخ مشکور[۳۸] بوشهری را که برای سپاه شاه غله می‌آورده سرقت‌کرده‌اند. در ۲۳ ژوئیه هلندیانی که برای تعمیر کشتی دوآنتونیا بـه‌قشم رفته بودند گزارش دادند که: شایع‌است‌که تازیان‌مسقط با ۲۵کشتی بزرگ به باسعیدو آمده شهر را تاراج وچپاول‌کرده‌اند همهٔ‌اهالی شهر گریخته‌اند و انتظار می‌رود که تازیان نیز آنهـا را دنبال کنند. آنان به کوناد هشدار دادند که مراقب باشد و خود را برای دفاع آماده کند. تازیان مسقط نه‌فقط باسعیدو و لافت بلکه همهٔ آبادی‌های آن حول و حوش را نیز تسخیر کرده بـودند. بیشتر مردمان این نواحی گریخته و برخی از برجای‌ماندگان معدود به هلندیان در کشتی دوآنتونیا گفته‌بودند که فقط به‌سبب بودن شما (هلندیان) در اینجا، تازیان مسقط از اینجا رفتند وگرنه یقیناً حتی قلعهٔ شهر را نیز تسخیرمی‌کردند. از بندرکنگ برای‌مقامات ایرانی قشم فرمان رسید که: همهٔ مردان ناحیه را به‌گونهٔ ملاحان

37- Schoonderwaerd
38- Maskur

به‌کار گیرید تا برای سپاهیان ایران ساز و برگ و نیازمندیهای جنگی حمل و نقل کنند. در این بین میرزا ابوالحسن بنا به‌دستور برادرش که به کنگ آمده بود از اروپاییان باروت خواست. هلندیان به رغم این درخواست‌های بی‌شرمانه مقدار ۲۵۰ پوند باروت به او دادند تا از اتهام یاری دادن به‌دشمنان شاه مبری گردند. نایب دشتستان از اسخوندرورت خواست که باز با کشتی‌های هلند ساز و برگ نظامی برای سپاه ایران حمل کند چون دریا برای کشتی‌های ایرانی که درهمه‌جا برده شده بود خطرناك می‌نمود. اسخوندرورت پاسخی نامتعهدانه داد و چنان می‌نمود که نایب بدان خرسند گردیده است. در این اثنا تازیان مسقط بحرین را یکباره تاراج و ویران ساخته بودند و گفته می‌شد که در نیمهٔ ماه اوت ۱۷۳۸ باز آنجا را تخلیه کرده‌اند. در پی فرمان شیخ‌جباره[۳۹] خطاب به‌شورشیان هوله که از آنان خواسته بود دست از غارت و دزدی بردارند و آرامش را حفظ کنند، دزدی وچپاول در سواحل خلیج فارس متوقف شده بود: محمدتقی‌خان نیز در آغاز ماه اوت نامه‌ای چربزبانانه به شیخ مشکور نوشت که بنا به گفتهٔ اسخوندرورت موجب شد که فقط درخواست او را برای استخدام ۴۰۰۰ مرد دریانورد تسهیل کند. زیرا بی‌درنگ پس از آن نامه استخدام آغاز شد.

تازیان مسقط به‌غارت و تاراج‌های خود ادامه داده دو کشتی غراب[۴۰] و خلیوت[۴۱] از ناوگان شاهی در بندر طاهری را ضبط کردند. یك کشتی دیگر را نیز با باروت‌هائی که در آن بود منفجر ساختند. از قشم نیز خبرهای گونه‌گون می‌رسید، یعنی گفته می‌شد که چهار کشتی از ناوگان پادشاهی باتجهیزات از بوشهر به جستجوی جهازات مسقط به جلفار رفته و چند کشتی ترانکی[۴۲] ضبط کرده‌اند و سپاهیان تازه‌نفسی به کنگ رسیده‌اند تا با مسقطیان نبرد را از سر گیرند.

39- Jabbara
40- grab
41- galvet
42- trankey

بااینکه نادرشاه محمدتقی‌خان را به پیشگاه فرا خوانده بود او همچنان در بندر کنگ ماند و از آنجا به‌خاصه انگلیسیان را زیر فشار قرار داد. اینان می‌بایست ۵۰۰۰۰ فلورین یا ۱۲۰۰ تومان بدهند. میرزا ابوالحسن بی‌آنکه از هلندیان برای خدمت به شاه کشتی بخواهد کشتی‌های تدارکاتی هلند را زیر فشارگذاشت. این کشتی‌ها برای انتقال ساز و برگ سپاه روی همرفته ۱۲ بار به جلفار رفتند. پس از ۱۴ سپتامبر ۱۷۳۸درخواست‌های پی‌درپی او برای دریافت انواع کالاها، برای هلندیان به‌گونهٔ یك آفت و طاعون درآمد. محمدتقی‌خان از هدیهٔ انگلیس ناخرسند بود چـون در سپتامبر مبلغ ۴۰ هزار تومن به‌مدت سه ماه به وام خواست. میرزا ابوالحسن به هلندیان گفت: من می‌کوشم این پول را به چند هزار تومن کاهش دهم و کاری پسندیده برای شما انجام دهـم. هلندیان بران شدند که منتظر پیش‌آمدها بمانند به امید اینکـه محمدتقی‌خان به بندرعباس نیاید. از قشم خبر رسید که محمد تقی‌خان تا فیصلهٔ کار تازیان مسقط از کنگ تکان نخواهدخورد. او چشم براه آمدن کشتی از جمال (Jamael) بود تا پس از آن به بندرعباس آید. او همچنین دربارهٔ تعمیـراتـی کـه در کشتی دوآنتونیا انجـام شده بود و نیز اندازهٔ آن کشتـی و اینکه آیـا هلندیان در کار تعمیر آن به اشکالتراشی و خرابکاری پرداخته‌اند یا نه پرسش‌هائی کرده بود. حتی در ۲۹ سپتامبر سیف‌الله بیگ برای بازدید و نحوهٔ انجام تعمیر کشتی آمد. در بوشهر دوباره اوضاع شهر و بازرگانی به‌حال عادی بازگشته غلاتی که برای مصرف سپاه خریداری شده بود دوباره فروخته شد.

در نیمه‌شب ۱۹ اکتبر محمدتقی‌خان با چندتن به بندرعباس رسید و قرار بود که در عرض چند روز به پیشگاه نادرشاه رود. هلندیان خواستند که دل او را به‌دست آورند چون او هنوز بر شاه نفوذی عظیم داشت. از این گذشته او هنوز به‌سبب کشتی‌ها از دست انگلیسیان سخت خشمگین بود چون در حین نبرد کشتی‌ـ های انگلیسی از یاری او دست بازداشته بودند. بنابراین هلندیان هدیه به او دادند و خواستند تا نامهٔ ایشان را به پیشگاه نادر برد.

محمدتقی‌خان به‌هلندیان تعلیقه‌ای داد تا وام‌های مهم را گرد کنند.

در پایان اکتبر شایع شد که شیخ جباره به‌علل نامعلومی به قطیف رفته است. برخی می‌گفتند برای بازپس‌گیری بحرین به آنجا رفته و ناوگان شاه همگی در آنجا متمرکز شده‌اند. در دسامبر ۱۷۳۸ در قشم شایع شد که تازیان مسقط با دو کشتی کلان و ششصد کشتی کوچك به جلفار تاخته و کوشیده‌اند که سپاه ایران را از آنجا برانند. و در همین اوان با ۶۰۰۰ مرد جنگی از راه زمین به‌ایرانیان حمله کرده‌اند. چون کشتی دوآنتونیا در ۶ نوامبر ۱۷۳۸ از بصره بازگشته و سرانجام در ۹ ژانویه ۱۷۳۹ از لافت جدید رسید هلندیان دوباره احساس امنیت نمودند زیرا که خطر حملهٔ دریائی تازیان مسقط و دزدان دریایی سنگارا[43] همچنان ادامه داشت.

در ۱۷ ژانویهٔ ۱۷۳۹ ابوالحسن‌خان دانست که میرزا رضا پسر محمدتقی‌خان که هنوز در بندر کنگ بود فاقد ساز و برگ و تجهیزات و آذوقه است. در همان شب میرزاابوالحسن‌خان از هلندیان خواست که ۳۰۰۰۰ مرد جنگی ایرانی را به‌بندر کنگ ببرند و هلندیان خواه ناخواه پذیرفتند چون به‌هر حال کشتی دوآنتونیا کاری نداشت. هلندیان با وام دادن این کشتی خواستند ابوالحسن‌خان را وادار کنند تا دربارهٔ پرداخت بدهی میناب شتاب کند. نزدیکیهای آخر همین ماه ابوالحسن‌خان باز خواستار کشتی شد تا برای سپاه ایران در جلفار که در معرض گرسنگی قرار داشت آذوقه برد. چون چندین کشتی کوچك در کنگ بودند، برای جلفار کشتی وجود نداشت. و همهٔ ناوگان پادشاهی به مسقط رفته بودند. در همین اوان نیز شایع بود که بحرین دوباره محاصره شده است حتی وکیل جدید بحرین محمدامین که در بوشهر بود نمی‌توانست به بحرین رود.

در اوایل فوریهٔ ۱۷۳۹ ناوگان ایران در نزدیکی قصب[44] به

43- sangara

44- Qassab

ناوگان مسقط حمله برد. یکی از کشتی‌های کلان مسقطیان به‌نام ملك در اثر آتشی که کارکنانش در آن افروخته بودند با هفتصد مرد جنگی در آب غرق شد. در این میان در اثر تندر سخت هر دو سوی نبرد ناچار به جستجوی لنگرگاه امنی برآمدند. در حوالی ۲۰ فوریه ۶ کشتی پدیدار شدند که می‌گفتند به‌دریا می‌روند و دوباره به قصب باز می‌گردند. در همین اوان گفته می‌شد که بلعرب با ۲۰۰۰۰ مرد جنگی سپاهیان ایرانی مقیم جلفار را به جنگ فرا خوانده است. با اینکه فرمانده ایرانیان آشورسلطان[۴۵] در کنگ بود ایشان تازیان را شکست دادند. آشورسلطان مین‌باشی که سرگرم گردآوری تجهیزات و ساز و برگ سپاه بود بی‌درنگ به جلفار بازگشت. اما وضع بندرعباس از آنهم بدتر بود زیرا مردم تنگدست دیگر خوراکی نداشتند. مردم ناچار به علفخوارگی شدند و هرگاه به کوچه و خیابان می‌رفتی آنها را می‌دیدی که در کف راه دراز کشیده‌اند و جنازه‌های آدمیان پراکنده است یا در حال جان کندنند. اما همکیشان مسلمان ایشان از این وضع غمی به‌دل راه نداده حتی جنازه‌هایشان را دفن نمی‌کردند. این وضع در اثر هجوم ملخ پدید آمده بود ملخان محصول خرما را یکبارگی از میان برده بودند.

در ۱۶ مارس ۱۷۳۹ محمدتقی‌خان به بندرعباس باز آمد. او به هلندیان گفت: «نادرشاه آماده است کـه ۱۷۰۰۰ تـومان بدهی پادشاهی رابه‌اقساط سالانه ۱۰۰۰ تومان به‌هلندیان بپردازد به شرطی که ایشان یك کشتی کاملا مجهز در برابر دریافت پول نقد و نیز وسایل و ابزار کشتی‌های دیگر ناوگان پادشاهی را به ما بفروشند. من فهرست جداگانهٔ این وسایل و ابزارها را برای شما می‌فرستم.» هلندیان به او گفتند که فروش کشتی ممکـن نیست، اما محمدتقی‌خان گوش به حرف آنها نمی‌داد فقط گفت: شاه فرمان داده و شرط بازپرداخت بدهی پادشاهی همین فروش کشتی است.

این فهرست اندکی بعد برای هلندیان فرستاده شد و چون

45- Assur sultan

ایشان خواستند آنها را فراهم کنند. او همقلم، شیخ‌هادی را برای گرفتن وسایل و ابزار یاد شده در فهرست فرستاد و تهدید کرد که اگر با درخواستش موافقت نشود به زور آنها را از کشتی‌های هلند ضبط کرده و در زمین و در دریا با هلندیان به‌سختی‌رفتار خواهد نمود. و به هلندیان تا شب ۲۸ مارس ۱۷۳۹ مهلت داد که بین جنگ و صلح با ایران یکی را انتخاب کنند. تسلیم نشدن به جنگ منجر خواهد شد که به زیان هلندیان خواهد بود. بنابراین شورای واك برآن شد که آن ابزارها و وسایل درخواستی را از کشتی‌های هلند فراهم کنند تا محمدتقی‌خان راضی شود. اما اگر محمدتقی‌خان راضی نشد و چیزهای بیشتری خواست چنانچه لازم باشد از منافع هلند با زور دفاع شود.

تنها دلخوشی هلندیان گذشته از اینکه محمدتقی‌خان پیشنهادشان را پذیرفته بود این بود که او برای انگلیسیان که اخیراً از آنها خواسته بود از بمبئی چیزهائی برایش بیاورند احترام کمتری قائل بود و بسیار کم از آنها درخواست کرده بود. افزون براین انگلیسیان حتی یك کشتی نو برای محمدتقی‌خان فراهم کرده بودند بی‌آنکه محمدتقی‌خان از ایشان خواسته‌باشد و همچنین هدایای بسیار به او دادند. در یکم مه ۱۷۳۹ محمدتقی‌خان به‌شیراز بازگشت. نادر با تسخیر هند می‌خواست در خلیج فارس هم قدرت خود را افزایش دهد. در زمینهٔ این استراتژی است که عملیات جنگی او را در مکران، بحرین و مسقط / عمان باید بررسی کرد. شکست او در جلب وفاداری تازیان ساحل خلیج فارس یك عامل ناتوان کننده بود از اینرو سردارانش یکبار دیگر از اروپائیان خواستار خدماتی شدند.

در ۱۴ ژوئیهٔ ۱۷۳۹ کوناد نامه‌ای از محمدباقر بیگ دریافت کرد با این مضمون: «من به‌دستور محمدتقی‌خان باید یك کشتی از شما بگیرم و برای جلفار تجهیزات بفرستم.» به‌طور شفاهی نیز پس از آنکه هلندیان در ۱۶ ژوئیه ۱۷۳۹ از دادن کشتی تن زدند خواستار کشتی شد اما کشتی‌های هلند نیاز به تعمیر و تجدید آذوقه و خواربار داشتند. افزون براین جاشویان وملوانان

و کارکنان کشتی‌ها در اثر بیماری و شیوع مرگ و میر ناتوان شده بودند از جمله دو نجار کشتی بیمار بودند و نمی‌توانستند به محمدباقربیگ کمك کنند. فردای آن روز محمدباقربیگ پاسخ داد: «من تا زمان بازگشت کشتی‌های هلند توسط حمالان خود آب و هیزم مورد نیاز هلندیان را تأمین می‌کنم لطفاً مرا یاری دهید.» هلندیان سرانجام به‌سبب پافشاری او تسلیم شدند. در ۶ اوت ۱۷۳۹ کشتی «اتهوف نیت آلتایت سومر»[46] با خوار بار عازم جلفار گشت و در ۱۹ اوت خواربار را در آنجا تخلیه کرد. آشورسلطان، سردار ایرانی از هلندیان سپاسگزاری نمود و کشتی در ۵ سپتامبر ۱۷۳۹ به بندرعباس بازگشت در این اثنا مردم منتظر بودند که محمدتقی‌خان به‌قطیف ولحسا[47] حمله کند. این شایعه داشت باور می‌شد چون شیخ‌لحسا در پایان ژوئیه ده‌سر اسب به‌شیراز فرستاد و خواست که دست از سرش بردارند. اما برخی دیگر برآن بودند که محمدتقی‌خان آمده است که حمله به مسقط را سازمان دهد. زیرا که به بوشهر فرمان رسیده بود که هشتاد هزار من غله با کشتی‌های ترانکی به جلفار برده شود. یاری فرستادن به سپاهیان ایرانی در جلفار نیز از طریق بندرعباس ادامه یافت. محمدباقر-بیگ همه کشتی‌هائی را که می‌توانست ضبط کند خواه ناخواه در تسلط خود آورد حتی کشتی تدارکاتی هلند را ضبط کرد. این کشتی‌ها به‌زور پنج بار به‌جلفار و دوبار به‌لافت رفتند. محمدباقر بیگ گفت: من ناچارم از زور استفاده کنم زیرا اگر به‌سپاهیان ایرانی مقیم جلفار کمك نرسد همگی خواهند مرد. ناوگان پادشاهی در بوشهر بود (احتمالا فرماندهی این ناوگان را موقتاً دریاسالار ایرانی محمدقاسم‌بیگ به‌عهده داشت) اعتراضاتی که به محمد باقربیگ شد چندان مؤثر نگشت. او گاه کشتی‌ها را باز پس می-داد اما هرگاه کشتی‌ها با آب و هیزم پس داده می‌شدند دوباره آنها را ضبط می‌کرد چون سپاهیان ایرانی به آب و هیزم نیازمند بودند.

46- thof niet altija somer

47- Lahsa

در ۱۷ سپتامبر ۱۷۳۹ محمدتقی‌خان با ۱۲۰۰۰ مرد جنگی به بوشهر رسید و در قصر نادریه سکونت جست. اسخوندرورت به کارکنان واك در بندرعباس اخطار کرد که کشتی‌های هلند را برای رهائی از دست محمدتقی‌خان از بندرعباس به‌جای دیگر فرستند. هنگامی که محمدتقی‌خان در بوشهر بود قاضی مسقط از او دیدار کرد. محمدتقی‌خان در پایان ماه سپتامبر از راه بندرعباس به بلوچستان رفت. در ۴ نوامبر ۱۷۳۹ محمدتقی‌خان از شیراز به بندرعباس آمد یك هفتهٔ بعد از هلندیان یك کشتی خواست تا برای سپاهیان ایرانی ساز و برگ به سند انتقال دهد. هلندیان به لطایف‌الحیل کوشیدند او را از گرفتن کشتی منصرف سازند اما اثری نکرد و ناچار کشتی «اتهوف نیت‌التایت‌سومر» را برای این سفر اختصاص دادند. محمدتقی‌خان در ملأعام قول داد که سپاهیانش را در گایچك؟ (Gaischk) نزدیك جاسك پیاده کند.

هلندیان تسلیم شدند چون به‌نظر می‌رسید که قدرت محمد تقی‌خان افزایش یافته است. وی بر بسیاری از بیگلربیگیان حکومت و سروری داشت و همچنانکه در حال‌جلوس بود بیگلربیگیان در برابرش کرنش می‌کردند. افزون بر این یکی از پسرانش به نام میرزاهادی بتازگی به‌مقام بیگلربیگی‌گری لار برگماشته شده بود. با تازیان نیز رابطه‌اش خوب شده بود چون احتمالا با دریافت ۳۰۰۰ تومان خراج سالانه و تملك جلفار با ایشان صلح کرده بود. برای تأمین تسلط ایرانیان بر نواحی‌تازی‌نشین سواحل خلیج فارس حکومت جلفار و توابع آن به‌طور موروثی به‌شیخ رحمة‌بن مطر واگذار گردید.

محمدتقی‌خان نیروی دریائی و زمینی عظیمی در بندرعباس گرد کرده بود. یعنی ۲۵ تا ۳۰ هزار پیاده‌نظام، هفت کشتی بزرگ و کوچك دو دکله و سه دکله و تقریباً صد کشتی کوچك از انواع گونه‌گون. آوردن ساز و برگ و تجهیزات سپاه و گله و رمه به‌طور مداوم و به وفور به بندرعباس از ماه اوت آغاز شده بود و ادامه داشت زیرا که در شهر ذخیره‌ای که تکافو کند وجود نداشت. همچنین از بیگلربیگی کرمان ساز و برگ سپاه و

پول خواسته شده بود. برای اجرای بی‌وقفهٔ این عملیات هر جاندار و بی‌جانی از آدمی گرفته تا حیوانات یا کشتی‌های دوسوی خلیج فارس به خدمت شاه گرفته شده بودند. در ۱۷ دسامبر میرزارضا با ۸۵ مرد جنگی توسط یك کشتی هلندی نزد پدرش محمدتقی‌خان آمد (واك ۲۵۱۰ برگ ۱۴۴ به بعد).

لشکرکشی نه‌چندان موفق محمدتقی‌خان به‌مکران چندان تأثیر سوئی بر کار او نداشت. نخست به‌مقام مستوفی‌الممالکی رسید سپس از این مقام خلع و بیگلربیگی فارس گشت ونادرشاه امام‌وردی‌خان را با همان اختیارات به‌جای او به‌کار گماشت. نادر همچنین مهرعلی‌خان ترکمان دریابیگی (ابرگ ۱۴۲) را از مقام خود معزول و محمدتقی‌خان Masidie بیگلربیگی پیشین کرمان را به‌جای او منصوب کرد این مرد بعدها در خدمت ولیعهد به فرماندهی سپاه رسید. (واك ۲۵۱۰ برگ ۱۳۶۴). همگی اینان برطبق فرمان پادشاه می‌بایست سپاهیان بسیار استخدام کنند و دریابیگی با ناوگان شاهی به‌سوی بوشهر رود. شایع بود که نادر قصد حمله به‌مسقط را دارد. و گفته می‌شد که مسقطیان می‌خواهند به‌یاری دزدان دریائی سنگاری به جلفار حمله کرده پس از تسخیر جلفار به ناوگان شاهی دربندرعباس تاخته ناوگان و شهر را با هم نابود کنند این خبرها در شهر بندرعباس هراس بسیار برانگیخت. و در ۱۳ ژوئیه ۱۷۴۰ که نادر نامه‌ای به‌مسقط نوشت این هراس اندکی فروکش کرد. در این بین مهرعلی‌خان توسط آقا باقر پیوسته از هلندیان برای کشتی‌هایش ابزار و وسایل می‌خواست و پس از ۵ ژوئن ۱۷۴۰ تقریباً همه‌روزه این‌خواسته‌ها تکرار می‌گشت اینست‌که سرانجام هلندیان مقداری‌ابزار و وسایل به‌او دادند (واك ۲۵۱۱ برگ ۱۱۴ به‌بعد).

در ۵ اوت ۱۷۴۰ معلوم شد که ناوگان شاهی برای تحویل به دریابیگی جدید به‌سوی بوشهر بادبان افراشته است. شایع بود که طرح حمله‌ای به لحسا یا بصره ریخته شده است. (واك ۲۵۱۱ برگ ۲۰۶).

اما از ۱۲ تا ۱۶ اوت ۱۷۴۰ توفانهای سخت به تمام

کشتی‌های ناحیه زیان رسانید. کشتی‌های ایرانی که بر روی آب رانده می‌شدند به‌علامت دادن آغازیدند و در ۱۴ اوت کشتی قپطان[۴۸] در معرض غرق شدن قرار گرفت. تنها کشتی فتح شاهی در حین توفان استوار ماند بقیهٔ جهازات ناوگان شاهی در دریا سرگردان بودند. انگلیسیان سه لنگر کوچك به‌ایرانیان دادند دریابیگی برای گرفتن لنگر نزد هلندیان نیز آمد اما آنها ازدادن آن خودداری نمودند. و گفتند: «ما فقط چهار لنگر داشتیم که دو تای آنها مفقود شده و چون نمی‌دانیم توفان تاکی طول خواهد کشید نمی‌توانیم خطر کرده آندو را به‌کسی بدهیم. بهتر است نزد انگلیسیان بروید که کشتی قپطان را به شما فروخته‌اند زیرا آنان مسئول نگهداری و تأمین نیازهای آن کشتی هستند حتی شاه هم اگر بفهمد که با دادن لنگر کشتی‌های خود، خود را به‌خطر انداخته‌ایم ما را دیوانه خواهد پنداشت.» اما ایرانیان درخواستن لنگر پافشاری نمودند و چون هلندیان دانستند که کشتی کرونینبورخ[۴۹] یکی از لنگرهای مفقود شده خود را در ۲۰ اوت پیدا کرده است یك لنگر به ایرانیان عاریه دادند و ملاعلی‌شاه وکیل ناوگان شاهی و عبدالله ناخدای کشتی قپطان التزامی را امضا کردند که آن لنگر را دوباره پس دهند. هلندیان در واقع از آنجهت حاضر به دادن لنگر شدند که ایرانیان تهدید کرده بودند به نادر خواهند نوشت که گناه فاجعهٔ کشتی قپطان به‌گردن هلندیانست. اما این فاجعه رخ نداد چون کشتی قپطان در اثر تغییر هوا دوباره به‌آبهای عمیق رانده شد.

در ۶ سپتامبر ۱۷۴۰ معلوم شد که مهرعلی‌خان با گروهی عظیم از ایرانیان به‌دست جاشویان تازی ناوگان ایران کشته شده‌اند رهبری این شورشیان با شیخ رحمه، شیخ عبدالشیخ و شیخ عبدالخور؟ (Abdul Khoer) بوده و همهٔ این کشتارها در روز ۲۵ اوت رخ داده است. این خبرها در میان مقامات حکومتی ساحل‌نشین از خلیج فارس تا فرات هراس آفرید. دراین بین میان شورشیان

48- Captain
49- Cronenburg

پراکندگی پدید گشته بود. شیخ رحمه باکشتی فتح‌شاهی، دوکشتی کوچکتر و بیشتر کشتی‌های کوچك‌تر خوب به‌بندر کنگ‌رفته بود. عبدالشیخ با دوکشتی‌کوچك‌و دو کشتی ترانکی (Trankey=) گریخته و در جایگاهی‌نزدیك جزیرهٔ قشم پنهان گردیده بود. این دو یاغی می‌خواستند بقیهٔ کشتی‌های ایران یعنی یك کشتی یك‌دکله و یك کشتی دو دکله را که با شورشیان همکاری نکرده بودند، تصرف کنند. در این اثنا مردم معتقد بودندکه شورشیان، نواحی ساحل و رهگذریان را تاراج کرده‌اند. چون آقاباقر نایب بندرعباس نیروئی برای مقابله با شورشیان در اختیار نداشت از هلندیان برای حفظ کشتی‌های باقیمانده و شهر بندرعباس یاری خواست. هلندیان از پذیرش این افتخار تن زده گفتند: کشتی‌های ما در اثر توفان سخت آسیب دیده است و گذشته از این مدیر واك برای آوردن آب آشامیدنی به گنو رفته است. آقا باقر پاسخ داد: «من‌خود برای دیدار کوناد به گنو خواهم رفت.» چون خطر اتهام همکاری هلندیان با شورشیان وجود داشت و ایرانیان به راستی نیازمند بودند هلندیان در ۶ سپتامبر برآن شدند که به دو کشتی کرونینبورخ[50] و میدنراك[51] دستور دهند که از شهر بندرعباس و ناوگان ایران دفاع کنند. در نتیجه آقاباقر جزایر و ناوگان وفادار را رها کرد و عبدالشیخ در حین شب به سحار (Sohar) گریخت. (واك ۲۵۴۶ برگ ۲۳۴) دریابیگی جدید محمدتقی‌خان با اصرار و پافشاری زیاد از هلندیان خواست که به او کشتی وام‌دهند تا به‌شورشیان حمله‌کرده ۱۹کشتی دزدیده شده ایران را از ایشان باز پس گیرد. کوناد پاسخ داد: کشتی‌های هلند به‌تازگی از خدمت پادشاه بازگشته‌اند و من نخست به‌زمانی نیازمندم که وضع آنها را بازدید کنم دریابیگی در روز ۲۶ سپتامبر گفت: «امروز هلندیان باید تصمیم بگیرند، به یادآورید که مستوفی‌‌ـ الممالك دستور داده بود که در موقع لزوم شما و انگلیسیان باید کشتی‌های مورد نیاز شاه را برای بردن ساز و برگ و آذوقه به

50- De cranenburgh
51- De Middenrak

جلفار یا هر جای دیگر فراهم کنید. من اصراری ندارم اما اگر از دادن کشتی خودداری کنید با اشکال مواجه خواهید شد.» او قول داد به‌محض اینکه کشتی فتح شاهی را به‌دست آرد به‌کشتی‌های هلندی اجازهٔ بازگشت خواهد داد بی‌آنکه توجهی به‌دستور مستوفی‌الممالك داشته باشد که به‌نظر خودش دستوری ستمگرانه بود. ویدول[52] نمایندهٔ انگلیس به دریابیگی قول یاری داده و گفته بود به‌مجرد اینکه یك کشتی انگلیس به‌اینجا بیاید من خود فرماندهی آنرا علیه تازیان بعهده خواهم گرفت. او به درخواست دریابیگی نامه‌هائی به‌شیخ عبدالشیخ نوشت که: «اگر کشتی‌های توکل‌و پال[53] و ۱۰ تا ۱۲ کشتی کوچکتر را در روبروی جایگاه نمایندگی انگلیس در لنگرگاه رها کنی ترا خواهند بخشید. و افزون برآن یك خلعت و مقام کلانتر قشم را به تو خواهند داد و اگر از این کار گردن‌پیچی من (ویدول) سوگند خورده‌ام که ترا تا آخر دنیا تعقیب کنم.» ویدول برای اینکه پایمردی لفظی خود را بیشتر بباوراند پذیرفت که دو کشتی بارکوتین[54] را که هلندیان از جزیرهٔ کیش آورده بودند در ۲۳ سپتامبر با مهمات و ساز و برگ، جاشو، سرب، باروت و توپ مجهز سازد و بار دیگر آنها را آمادهٔ مانور در دریا سازد. او خواست که دو کشتی بارکوتین هنگام همراهی با کشتی‌های هلند از پرچم انگلیس استفاده کنند.

در ۷ سپتامبر کشتی‌های توکل و قپطان و پال با شیخ عبدالشیخ به‌سوی باسعیدو حرکت کردند و دو کشتی هلندی آنها را دنبال نمودند. در ۱۱ سپتامبر آنها دو کشتی و هفت کشتی کوچکتر را مشاهده کردند. کشتی کرونینبورخ تا آنوقت باکشتی میدنراك رخنهٔ خود را مسدود کرده و هر دو به حمله دست زدند. اما شیخ عبدالشیخ گریخت و در این کار موفق شد. زیرا که از تیررس توپهای هلندیان ناپدید گشت. کشتی پال به‌سوی ساحل

52- widwell
53- Paal
54- Barquetine

راه افتاد. کشتی گالی[55] که دنبال هلندیان بود دستور یافت که در پشت سر کشتی توکل رفته و آنرا رها نکند و بکوشد تا آنجا که می‌تواند به آن خسارت و آسیب رساند. اما گالی پس از دو شلیك بی‌حاصل از دنبال کردن آن منصرف گشت. از آنجا به‌سوی بندر کنگ که مانند همهٔ بنادر دچار شورش و آشوب بود حرکت کرد تا آب و هیزم به‌دست آرد. بنابراین کشتی‌های هلند به‌رغم میل محمدباقر بیگ بازگشتند تا کشتی بارکوتین و ۲۰ کشتی کوچکتر را که در ساحل لافت بودند تصرف کنند محمدباقر بیگ از کشتی‌های هلندی خواست که به کنگ بازگردند اما ناخدایان هلندی امتناع کردند. زیرا که تازیان شورشی شهر را تاراج‌کرده و هنوز آنرا در محاصره داشتند و به کسی اجازهٔ نزدیك شدن به ساحل را نمی‌دادند. (واك ۲۵۴۶ برگ ۱۴۰۷ به بعد).

در ۲۳ سپتامبر این کشتی‌ها پس ازگرفتن شماری ازحیوانات متعلق به عبدالشیخ از جزیرهٔ قشم[56] به بندرعباس بازگشتند.

در این اثنا امام‌وردیخان هم در بوشهر به اقداماتی برای گرد کردن سپاه دست زد. او با ارسال تعلیقه‌ای برای محمدباقر بیگ و محمدقاسم بیگ به‌اینان دستور داد: «کشتی دو دکلهٔ دوـ فالك[57] هلندی را که در ساحل بوشهر لنگر انداخته و هرچندکشتی دیگر را که‌می‌توانید ضبط کنید. و برعهدهٔ شیخ مشکور بوشهری است که به‌اندازهٔ مصرف یکماه مواد خوراکی با سیصد مرد جنگی در این سفاین جای دهد. شما خود بر این سفاین سوار شده به‌سوی نخیلو برانید من در ۲۲ رجب یا ۱۰ اکتبر ۱۷۴۰ آنجا خواهم رسید در میان راه نیز به هر کشتی که برخوردید آنرا برای خدمت به‌شاه ضبط کنید.» (۲۵۴۶ برگ ۱۸۴۹) او همچنین به نمایندهٔ واك مقیم بوشهر اسخوندرورت[58] نیز دربارهٔ این دستورها خبر داد و افزود که از هلندیان مقیم بندرعباس خواسته‌ام که با این دستورها موافقت نمایند (همانجا، برگ ۱۱۵۴، با اینکه

55- Galley
56- Quoeten
57- De Valk
58- schoonderwoerd

اسخوندرورت به او پاسخ داد که کشتی دوفالك احتیاج به تعمیر دارد و فاقد ساز و برگ نظامی است سودی نبخشید. اسخوندرورت در پی فشارهای سخت که به او وارد آوردند در ۵ اکتبر راضی شد که شماری سپاهی به نخیلو انتقال دهد. امام‌وردیخان از بندر حلیله به نخیلو رفته بود. در این اوان خبر رسید که ناوگـان شورشیان در جزیرهٔ هنگام نزدیك بندر کنگ است جایی که همهٔ خانواده‌های اهالی هوله به‌آن گریخته بودند.

در ۲۸ نوامبر ۱۷۴۰ شیخ مشکور برای بحث دربارهٔ اقداماتی که مردم هوله را به بازپس دادن کشتی‌ها ترغیب کند به شیراز فرا خوانده شد و به او دستور داده شد که برای تحقق این هدف دست بکار شود.

نمایندهٔ انگلیس به‌وعدهٔ خود وفا کرد او توپ کوچك سلام نظامی را برعرشه نهاد و با شماری‌از سربازان هندی‌که سرکردگی آنهارا یك سرجوخهٔ اروپائی بعهده داشت دست به‌کار شد و پرچم انگلیس را برفراز آن برافراشت. این ماجرا هلندیان را در وضعی وخیم قرار داد و آنها برای اینکه مورد بی‌مهری نادر قرارنگیرند برآن شدند که چند کشتی به دریابیگی وام دهند. اما دریابیگی ناچار می‌بایست قراردادی را با این مفاد امضاء کند:

۱ـ چنانچه کشتی‌های هلند خسارت ببینند شاه باید تاوان آنرا بدهد.

۲ـ اگر کشتی‌های پادشاه خسارت ببینند هلندیان مسؤول نیستند.

۳ـ سپاهیان ایرانی نباید در کشتی‌های واك سوار شوند.

۴ـ چنانچه حمله‌ای صورت گیرد ایرانیان نباید در فرماندهی کشتی‌های واك مداخله کنند.

۵ـ دریابیگی می‌تواند بر میزان ذخایر آب و هیزم نظارت داشته باشد.

۶ـ جهازات واك پس از خدمت در بحرین، نخیلو یا بوشهر اگر نتوانند خدمت سودمندی انجام دهند باید بی‌درنگ باز پس فرستاده شوند.

در ۳ اکتبر محمدتقی‌خان‌دریابیگی درکشتی میدنراك وعلی‌سلطان در کشتی کرونینبورخ سوار شدند و فـرماندهـی کشتی پادشاهی گالی به‌عهدهٔ یك پاسبان انگلیسی واگذار شد نخست بر آن شدند که از راه خورفکان بروند اما بعد دریابیگی ترجیح داد که به کیش روند که محل اجتماع کشتی‌های بزرگ بود. سپس آنها به‌سوی کنگ راه افتادند تا با امام‌وردی‌خان سردار ایرانی گفتگو کنند اما در میان راه سردار ایرانی به آنها دستور داد که به نخیلو بروند که خود قبلا به‌آنجا آمده بود. او از زبان دو تن از اسیران شنیده بود که همهٔ توپهای کشتی‌ها در ساحل هستند و شراع‌های کشتی قپطان در اطراف جزیره برده شده و تـازیان با آنها سکوی توپ ساخته‌اند و شب‌ها از هر یك از این کشتی‌ها بیش از ۵۰ مرد جنگی محافظت می‌کنند. اما چون دشمن پدیدار شده بود دریابیگی به‌سردار نوشت که مشورت کردن بیهوده است.

در ۱۵ اکتبر ناوگان مشاهده کرد که ۱۵ کشتی از کیش می‌گریزند و چون بدانجا رسیدند دیدند که ۶۰ تا ۷۰ کشتـی در آنجاست. اسلارس[۵۹] نمایندهٔ هلند به‌دریابیگی پیشنهاد کرد که این غنیمت زیبا را تصرف کند اما او از این کار تن زد. هنگامی که علی‌سلطان نیز او را تشویق به‌انجام این کار کرد او شش مرد جنگی را با زورقی به‌ساحل فرستاد. در ساعت ۲۳ چهار تن از ایشان بدون نماینده بازگشتند نماینده در ساحل بی‌آنکه کسی به سخنش گوش فرا داده باشد کشته شده بود. فردای آنروز لنگرها را برداشته سفاین را به‌سوی کیش راندند و با دشمن که به‌سوی ایشان می‌آمد درگیر شدند. کشتی دو کرونینبورخ که وضع بدی داشت و دستور داشت که در صورت امکان خود را از حوزهٔ برد توپها برکنار نگاهدارد با یك کشتی دو دکله و بسیاری از کشتی‌های کوچکتر که کشتی قپطان و شصت کشتی کوچکتر را به‌دنبال داشتند درگیر شد. کشتی فتح‌شاهی به‌میدنراك حمله کرد و اگر در ساعت ۱۰ کشتی کرونینبورخ به‌یاری آن نشتافته بودی این کشتی کوچك وضع وخیمی می‌یافت. سپس همگی کشتی‌های ما تا

59- Slaars

ساعت ۱۲ با آتش کامل با کشتی فتح شاهی جنگیدند. کشتی‌های ترانکی[۶۰] ایرانیان که به‌دنبال ناوگان هلندی آمده بودند به‌محض آغاز شدن تیراندازی گریختند. در این حال هنوز تازیان ترانکی‌های بسیار در ساحل آماده داشتند. کشتی فتح‌شاهی به‌نحومشابهی پاسخ داد و به کشتی‌های هلندی به‌خوبی شلیك می‌کرد. دو کشتی و ۱۱۰ ترانکی که افراد و سلاح کافی داشتند ازآن پشتیبانی می‌کردند. در ساعت ۱۲ هلندیان متوجه شدند که گلوله و باروت بسیاری مصرف کرده در کشتی کرونینبورخ یك کشته و هشت زخمی و در کشتی میدنراك دو کشته و دو زخمی داده‌اند. افزون بر این دکل بزرگ کرونینبورخ آسیب دیده شراع‌هایش از گلوله مشبك و طناب‌هایش تکه تکه شده و به سبب آتش سنگین فتح شاهی تقریباً از کار افتاده بود. در ساعت ۱۶ دو ناخدای هلندی به‌مشورت پرداخته برآن شدند که برطبق آگاهی و آموزش خود و این حقیقت که دکل کرونینبورخ در توفان خواهد شکست و پنجاه گلوله به آن اصابت کرده بود ناچار به عقب‌نشینی هستند زیرا با اینکه میدان نبرد را حفظ کرده‌اند قادر به‌شکست دادن دشمن نیستند. اسلارس دریابیگی را از این تصمیم آگاه کرد و اوموافقت نمود. و گفت: از نبرد شما بسیار خشنودم چون هرگز پیش ازاین به عمر خود چنین نبردی ندیده بودم و به شاه و سردار گزارش خواهم کرد. هلندیان از میزان خسارت دشمن آگاه نبودند اما یقین داشتند که اگر تازیان آن همه کشتی ترانکی با جاشویان به آن خوبی نداشتندی نتیجهٔ جنگ جز این می‌بودی. در حالیکه ۱۹ ترانکی ایرانی که با هلندیان همراه بودند تجهیزات کمتری داشتند، جاشویان آنها هم فاقد جرأت و صلاحیت تازیان بودند. (۲۵۴۶ برگ ۱۴۳۴ و ۴۰۴ به بعد).

با اینکه دریابیگی آشکارا خشنودی خود را از یاری هلندیان اعلام داشته بود سردار عقیدهٔ دیگری داشت و در نامه‌ای نارضائی خود را به هلندیان ابلاغ کرد. هلندیان این ماجرا را برای دریابیگی نوشتند و او پاسخ داد: «این امر در اثر بی‌تجربگی

60- Trankis

سردارست، من واقعیت را چنانکه باید و شاید به‌او حالی خواهم کرد.» و نیز پیشنهاد کرد که البته اگر هلندیان کشتی‌های تدارکاتی ما را که به‌جلفار و کنگ رفت و آمد می‌کنند اسکورت کنند و بکوشند تا شورشیان را به صلح با شاه وادار کنند کمکی به‌ایران خواهد بود. بنابراین هلندیان مردی به‌نام اسلارس را که در زبانهای فارسی و تازی دانا بود و از تکلم به‌این دو زبان سررشته داشت نزد امام‌وردی‌خان به بندر کنگ فرستادند خان در برابر سپاهیانش از او بگرمی پذیرائی کرد و آشکارا از هلندیان ستایش و از انگلیسیان بدگوئی نمود و گفت انگلیسیان فقط وعده‌ها و سخنان شیرین بسیار گفته‌اند. او به هلندیان‌قول داد که از شاه رقمی برای ایشان جهت بازرگانی ابریشم و امور دیگر خواهد گرفت. کمك اصلی‌اش این بود که به نایب بندرعباس دستور داد هلندیان را در گردآوری طلب‌های عمدهٔ خود یاری دهد. امام‌وردی‌خان هنگام عزیمت اسلارس خلعتی به او داد و در برابر سپاهیان خود نامه‌ای را که قرار بود برای نادر بفرستند خواند. در این نامه امام‌وردیخان فهرستی از خدمات هلندیان به حکومت ایران و ستایشنامه‌ای از نبردی که علیه شورشیان انجام داده بودند را آورده بود.

کوناد دربارهٔ بازگشت دریابیگی و ناظرش محمدبیگ، سلطان دشتستان در ۲۳ اکتبر، اقدامات ایشان، جنگ دریائی و تلفات و زیانهائی که متحمل شده بودند امام‌وردیخان را آگاه ساخت. چند روز بعد از آن درنامه‌ای به‌امام‌وردیخان‌متذکر شد که:«خواسته‌اید کشتی‌هائی برای حمل و نقل سپاهیان به بندر کنگ در اختیار شما بگذاریم یادآور می‌شود که این امر امکان‌پذیر نیست چون کشتی‌های ما سخت به‌تعمیر احتیاج دارند.» امام‌وردیخان که از نخیلو عازم کنگ بود پاسخ داد که «من نمی‌فهمم چرا کشتی‌های هلند که ترانکی‌های ایران از آنها پشتیبانی می‌نمایند قادر به شکست دادن تازیان نیستند. من از نتیجهٔ آن نبرد خشنود نیستم و یقین بدانید که این وضع به آبروی هلندیان زیان خواهد رساند. بنابراین از شما می‌خواهم که جهازات خود را آماده کنید و به

بندر کنگ نزد من بفرستید چون پس از بازگشت کشتی دوفالك از بوشهر قصد دارم خود به تازیان حمله برده به جاشویان هلندی شجاعت و شهامت بیاموزم.»

امام‌وردیخان پس از دریافت پاسخنامهٔ کوناد لحن خود را تغییر داد و نوشت: «شما روسفید هستید من صبر می‌کنم تا کشتی‌ها تعمیر شوند سپس به‌حمله دست می‌زنم به دریابیگی دستور داده‌ام که ساز و برگ نبرد با خود برداشته با ناوگانش به کنگ و از آنجا به جلفار رود. سفاین هلند نیز برای خدمت به پادشاه لازم هستند زیراکه تازیان مغو؟ Mangoese و خنو؟ Ghinoese در کیش[۶۱] تصمیم گرفته‌اند که خود را منقاد و مطیع شاه سازند و چون ناوگان عظیم هلند را ببینند در عملی کردن تصمیم خود تسریع خواهند نمود. من از خدماتی که تاکنون هلندیان به‌حکومت ایران انجام داده‌اند سپاسگزاری می‌کنم و در این باره نامه‌ای به پیشگاه نادرشاه تقدیم خواهم کرد.»

در این اثنا در فاصلهٔ بین ۸ سپتامبر ۱۷۴۰ تا یکم دسامبر همین سال راهزنی دریائی‌سخت بالا گرفته‌بود و حتی امام‌وردیخان نگران حملهٔ راهزنان به‌بندر کنگ بود. سپاهیان شاه از لحاظ خوراك و آذوقه و نیز ساز و برگ نبرد سخت در تنگنا بودند. در بندرعباس نیز هرکس مراقب خودبود. هلندیان سفاین خود را به خوبی آمادهٔ مقابله با هرحمله کرده بزرگترین توپها و خمپاره‌اندازهای جایگاه واك را به‌سوی دریا نشانه رفته‌بودند دو توپ دوازده پوندی مستقر دربرج جنوب‌باختری نیز به‌سوی دریا نشانه رفته‌بود. این‌وضع موجب‌شدکه باز ایرانیان با شتاب و پافشاری از هلندیان برای اسکورت کشتی‌های خودشان و نیز بردن‌تدارکات به جلفار کشتی بخواهند. هلندیان از آنجا که سپاهیان ایران در تنگنای ترسناکی قرار داشتند سرانجام در ۳ دسامبر موافقت کردند. اما چند روز بعد امام‌وردیخان به‌هلندیان‌گفت: «چون‌من کشتی گالی را برای بررسی به جلفار فرستاده‌ام و نشانه‌ای از شورشیان تازی دیده نشده است از اینرو دیگر به کشتی‌های

61- Qaish

اسکورت هلندی نیازی نیست.» در این اوان باور بر این بود که عبدالشیخ در جلف (Jolph) است ـ جلف‌خوری است نزدیك جلفار ـ و بقیهٔ تازیان شورشی نزدیك کیش و ابوشعیب هستند.

در ۹ دسامبر امام‌وردیخان پرسید که چرا برطبق مرسوم همه ساله در این زمان کشتی‌های هلند به بندرعباس نیامده‌انـد. و بخصوص یکی از ده‌باشیان خود موسوم به شیخ‌علی را برای تحقیق در این امر نزد هلندیان فرستاد. ظاهراً او هنوز برآن بود که به تازیان حمله کند هر چند این دیدار پیشرفتی در کار حاصل نکرد.

در ۳ آوریل ۱۷۴۱ نامه‌ای از امام‌وردیخان خطاب به دریا‌ـ بیگی به بندرعباس رسید که در آن نوشته بود: «مردان‌جنگی من با یك کشتی دیگر فتح‌شاهی و ۳۰ تا ۴۰ کشتی طراد (Tarrads) و کشتی‌های کوچکتر در فهناس(؟) (Fihnas) اهالی هوله را پراگنده ساخته بعد این کشتی‌ها شب‌هنگام از کنگ گذشته‌اند در همین احوال تردد کشتی‌هائی در جهت باسعیدو مشاهده شده است. فکر می‌کنم که البته شما دو کشتی بزرگ شاهی و دیگر کشتی‌ها را برای دریافت کشتی‌هائی که شاهقلی‌خان حاکم سند بـه دستور شاه فرستاده به آن صوب گسیل داشته‌اید. تحقیق کنید که اهالـی هوله کجا رفته‌اند و چه مقاصدی دارند من از آن بیم دارم که هولیان به‌سوی سند رفته در کار آوردن کشتی‌های جدید اخلال کنند. از هلندیان نیز بخواهید که چهار کشتی خـود را از راه خور به کنگ فرستند آنگاه من برای از بین بردن اهالی هوله با کشتی به جزیرهٔ کیش و خارك (یا چارك؟) (Sjahel) خواهم رفت.»

اما هلندیان کشتی‌های خود را برای اینکار قرض نـدادند دو تا از کشتی‌ها آمادهٔ بازگشت به باتاویا بودند. کشتی‌دوکیتل[62] حتی از بار تخلیه نشده بود. در این حال احتمال می‌رفت که اهالی هوله به بندرعباس حمله کنند، همچنانکه در آن سوی خلیج فارس به حمله پرداخته بودند. دریابیگی از این واکنش هلندیان آزرده‌ـ خاطر شده در ۴ آوریل در نامه‌ای خطاب به آنان نوشت: «اینك فرصت بی‌همتایی پیش آمده است شما کشتی دارید و مردم هوله

62- De Ketel

در شناس(؟) (Shines) متمرکز شده‌اند و به محض پدیدار شدن کشتی‌های جنگی شما تسلیم خواهند شد. از اینرو من از این پاسخ کاملا نامنتظر شما راضی نیستم.» با اینهمه هلندیان در امتناع خود پا برجا ماندند و دیگر سرداران ایرانی مزاحم ایشان نشدند (۲۵۸۳ برگ ۱۸۲ به بعد).

فقط در ۱۷ ژوئن ۱۷۴۱ باز محمدباقر بیگ و علی‌سلطان دشتستانی از سوی امام‌وردیخان از هلندیان خواستند که کشتی دوکیتل و یك کشتی دیگر را بفرستند تا با کشتی‌های انگلیسی علیه مردم هوله بکار گیرند. می‌خواستند که سپاه ایران در بندر کنگ سوار کشتی هلندی شوند. اما هلندیان امتناع نمودند چونکه کشتی دوکیتل به‌اندازهٔ کافی جاشو نداشت و جاشویانش بیمار بودند افزون براین می‌بایست بزودی به باتاویا باز گردد. کوناد همچنین به بوشهر دستوری برای اسخوندرورت فرستاد که از دادن کشتی دوفالك[63] به ایرانیان خودداری کند. در ۱۰ اوت ۱۷۴۱ همان مقامات ایرانی دوباره به کوناد خبر پراگنده شدن مردم هوله را دادند. و یادآور شدند که نیرومندترین گروه از اهالی هوله می‌خواهند به‌مسقط بروند و بقیه برآنند که به جایگاهی دیگر پناهنده شوند. شما با کشتی‌های خود ایشان را بازداشت کنید اما یك کشتی هم برای اینکه ما بررسی کنیم و خاطرجمع شویم به ما وام بدهید. کوناد باز امتناع نمود ولی محمدباقر بیگ به او گفت: زندگی را برای همهٔ آدمهائی که با این امر ارتباط دارند دشوار مکن اگر کشتی‌های شما برای تهیهٔ آب و هیزم به قشم روند و یك هفته آنجا بمانند به ما خدمتی انجام می‌دهند. و هیچ‌زیانی از این بابت متوجه واك نخواهدگشت و خطا بودن شایعهٔ همکاری هلندیان با مردم هوله ــ همچنانکه امام‌وردیخان هم یادآور شده ــ اثبات خواهد شد. قبول دارم که استدلال شما درست است و من اینها را به امام‌وردیخان گزارش خواهم کرد اما پیش از آنکه به شما اخطار کنم که امتناع شما عواقب زیانباری خواهد داشت این کار را نخواهم کرد. در پی این

63- De valk

تهدید که در لفافه انجام گرفت و شیوهٔ سهلی‌که جلو پایشان نهاده شد هلندیان با آنچه محمدباقر بیگ پیشنهاد کرده بود موافقت نمودند.

در ۲۷ اوت ۱۷۴۱ هلندیان نامه‌ای از امام‌وردیخان دریافت کردند که نوشته بود: «جناب کوناد من در ۱۸ جمادی‌الثانی به فرمان نادرشاه از کازرون راه افتادم و انتظار می‌رودکه در عرض یك هفته به بندرعباس برسم شما همهٔ سفاین هلندی را نگهدارید و اگر پیش از این شماری از آنها حرکت کرده‌اند یک کشتی به دنبالشان فرستاده بازگردانید. اگر این دستور را اجرا نکنید خشم شاه را برمی‌افروزید و از آن زیان خواهید دید.» (۲۵۸۴ برگ ۲۱۰۵).

امام‌وردیخان بی‌درنگ پس از رسیدن به بندرعباس کشتی دوکیتل را که در قشم لنگر انداخته بود به‌عاریت خواست. او خبر یافته بود که در جزیرهٔ هنگام ماجراهائی در حال وقوع است و از آن بیم داشت که تازیان جهازات او را که در آنجا بودند ضبط کرده باشند. می‌خواست علی‌سلطان را با ۲۵ مرد جنگی تازه‌نفس با کشتی بدان صوب روانه کند. هلندیان مایل بودند این سفر را انجام دهند اما دلشان نمی‌خواست سپاهیان ایرانی را با خود ببرند. اما محمدباقرخان به آنان اندرز داد که: این چند سپاهی ایرانی را با خود ببرید زیرا امام‌وردیخان مدتهاست در اثر بهتان‌هائی که به هلندیان زده‌اند نسبت به علاقهٔ ایشان به‌منافع ایرانیان نظر بدی پیدا کرده است. گذشته از این اگر شما به‌این کار گردن نهید دیگر از شما خواسته نخواهد شد که مظفر علی‌خان را که با ۸۰۰ اسب و ۱۲۰۰ مردجنگی بزودی به‌قصد سند به‌بندرعباس خواهد رسید با کشتی‌های خود به سند ببرید. هلندیان سرانجام برای اینکه از این خوشی مشکوك بی‌بهره نشوند راضی شدند. به ناخدای کشتی دوکیتل دستور داده شد که اگر با یك کشتی بزرگ و هفت کشتی کوچکتر برخورد کرد آنها را دنبال کند. و اگر نتوانست بی‌درنگ به بندرعباس بازگردد. افزون براین باید جز به ضرورت تیراندازی نکند و کشتی

خود را به‌خطر نیندازد.

فردای آنروز هلندیان دانستند که امام‌وردیخان انگیزه‌های دیگری داشته است. زیرا متقاعد شده بود که گوچی [۶۴] پیش از بازگشت به باتاویا به محمدتقی‌خان شیرازی قول داده یکی از کشتی‌های هلند را به حکومت ایران بفروشد اینك که گوچی درگذشته بود امام‌وردیخان از آن نگران بود که هلندیان به‌وعده‌ای که او داده بود عمل نکنند. کوناد به سردار خبر داد که: «شما اشتباه می‌کنید چون گوچی فقید هرگز نمی‌توانسته چنان وعده‌ای را اجرا کند، هیچکس حق ندارد بی اجازهٔ صریح باتاویا به‌فروش کشتی دست زند.» امام‌وردیخان از این خبر سخت خشمناك شد و گفت: «هلندیان مایل نیستند به نادرشاه فاتح هند و نیمی از ترکیه، یاری دهند. اما به‌دشمنانش به‌خصوص شیخ‌رحمه با دادن ساز و برگ و مواد خوراکی کمك می‌کنند. من می‌دانم که‌هلندیان نمی‌خواهند شاه ناوگان داشته باشد اما خاطرشان جمع باشد که شاه همهٔ کارها را روبه‌راه خواهد کرد. پیش از این واك همه ساله به اصطلاح پیشکش‌هائی به ارزش ۱۰۰۰ تومان به حکومت ایران می‌داد. مجموع پولهائی که از این بابت بدهکار است و پرداخت آن عقب افتاده است به ۲۰۰۰۰ تومان بالغ خواهد شد و برای خرید شش کشتی کافی است.» امام‌وردیخان پس از آنکه اندکی آرام شد به دلال واك گفت: «من یك راه‌حل جامع دارم و آن اینست که کوناد کشتی دوکیتل را به من بفروشد. من برای حفظ ظاهر این کشتی را به زور تصرف کرده ولی بعد پول آنرا می‌پردازم. و یکی از نوکران مهم خود را همراه با کوناد با کشتی دیگر به‌عنوان ایلچی به باتاویا می‌فرستم تا برای مقامات آنجا علت کار مرا و اینکه پول کشتی را پرداخته‌ام توضیح دهد. چون تا آنجاکه می‌دانم اموال شاه و اموال واك‌درنظرمن یکسانند. اگر کوناد این کار را بکند نباید از مخدومان خود هراسی داشته باشد.»

همانروز پسین هنگام کشتی دوکیتل از سفر بازگشت. فردای

64- Gutchi

آنروز سپاهیان ایرانی از پیاده شدن از کشتی خودداری‌ورزیدند. چون می‌بایست سردار اجازهٔ فرود به‌آنها دهد. سپس از هلندیان خواستند که دریابیگی و محمدباقربیگ پنج‌باشی را به داخل کشتی دوکیتل راه دهند، هلندیان چون هنوز سپاهیان ایرانی در کشتی بودند از راه دادن آنان به‌کشتی سر پیچیدند چون به‌مقاصد ایرانیان شك داشتند. سردار از این رفتار خشمگین شده برای رفتن به درون کشتی پافشاری نمود و همین کار هلندیان را نسبت به‌مقاصد ایرانیان بیشتر ظنین ساخت. هلندیان در ۱۵ سپتامبر مخفیانه به‌ناخدای کشتی دستور دادند که همهٔ سلاح‌های درون کشتی را در یکجا گرد کنند چنانکه پیوسته برآنها تسلط داشته و زیر نظرش باشند. درست در همان هنگام که هلندیان می‌خواستند این دستورها را به‌ناخدای دوکیتل برسانند معاون دوم کشتی‌خبر آورد که همانروز صبح دریابان علی‌سلطان با ۲۵ مرد جنگی به درون دوکیتل آمده و مدعی شده که برای رفع خستگی آنجا آمده است اما ناخدا و جاشویان را فریب داده و مردان جنگی خود را در کشتی باقی گذاشته است. بهر حال هلندیان دستورهای خود را برای ناخدا ارسال داشتند و به کشتی دو ریدرکرك[65] دستور دادند که شراع‌های خود را آماده ساخته و تا آنجا که می‌توانند به کشتی دوکیتل نزدیك شود و به محض دریافت علامت از آن کشتی به یاری بشتابد. از کوناد که در این هنگام برای آوردن آب به گنو رفته بود خواسته شد که برای حفظ جان خود بی‌درنگ باز گردد. هلندیان اعتراض‌نامه‌ای نسبت به‌رفتار علی‌سلطان برای امام‌وردیخان فرستادند و در آن نوشتند: «اگر این عمل تکرار شود همهٔ جهازات هلند به سوی آنانکه بی‌اجازهٔ کتبی از شورای واك بخواهند به‌درون هریك از کشتی‌ها قدم‌گذارند شلیك خواهند کرد.» امام‌وردیخان پاسخ داد: «این کار شما از نظر من اشکالی ندارد و آن دو سرکردهٔ دیگر نخواهند آمد اما چون گوچی فقید در پاسخ درخواست کتبی محمدتقی‌خان به او قول فروش یك کشتی داده است شما باید دوکیتل را به ما بفروشید.»

65- De Ridderkerk

اندکی بعد هلندیان متوجه شدند که توپهای قلعهٔ شهر به‌دقت به‌سوی تجارتخانهٔ هلند نشانه‌روی کرده و با گلوله مجهز شده است. بنابراین هلندیان نیز توپهای خود را گلوله‌گذاری کرده برای نبرد آماده شدند. و همهٔ ساکنان تجارتخانه‌را مسلح ساختند. در ساعت ۱۸ سردار به هلندیان خبر داد که «در ساعت ۲۰ علی‌سلطان و محمد باقربیگ را به تجارتخانهٔ شما می‌فرستم»، هلندیان پذیرفتند به شرطی که همراهان این دو بیش از شش تن نباشند. اگر بیش از شش تن به‌سوی تجارتخانه آیند دروازهٔ آن بسته خواهد ماند و با آنان بگونهٔ دشمن رفتار خواهد شد. این گروه سر ساعت به تجارتخانه آمده پرسیدند: چرا هلندیان از آمدن آن دو صاحب‌منصب به‌کشتی دوکیتل جلوگیری کردند چون این دو دوست هلند بودند نه دشمن آن. هلندیان پاسخ دادند: «ایرانیان ۲۵ مرد جنگی بی اجازه و آگاهی به درون کشتی دوکیتل آوردند این کار نشانه‌ای از مقاصد سوء ایشان بود. بنابراین ما وظیفه داشتیم که به اقدامات احتیاطی متوسل شویم. و باز تکرار می‌کنیم که ما به روی هر جهازی که بی‌اجازه به کشتی‌های هلند نزدیك شود شلیك خواهیم کرد. نیز می‌خواهیم که مردان جنگی ایرانی از کشتی دوکیتل فراخوانده شوند چون بهیچروی نمی‌توانیم تضمین کنیم که‌جنگی‌میان آنان و جاشویان کشتی رخ ندهد.» نمایندگان ایرانی‌گفتند: «به‌یقین شماجنگجویان ایرانی را دشمن خود نمی‌دانید. سردار فقط می‌خواهد اجازه داشته باشد که کشتی دوکیتل را بخرد و آماده است که ۱۵۰۰ تومان بیشتر از ارزش واقعی آن پول بدهد هرچند اعتقاد دارد که هلندیان در ازای برخورداری طولانی از امتیازاتی که در ایران داشته‌اند باید آن کشتی را به شاه هدیه کنند و اگر کوناد از رؤسای مافوق خود خیلی می‌ترسد بهتر است یکی از آدمهای معتبر خود را با نامه‌ای به باتاویا بفرستد و در نامه متذکر شود که سفینهٔ دوکیتل را ایرانیان از او به‌زور گرفته‌اند.» کوناد پاسخ داد که در برابر این عمل یا هر اقدام مشابه آن ما هم به‌زور متوسل خواهیم شد. کوناد به نمایندگان ایرانی گفت: «از سردار

بخواهید از این تقاضاها دست بردارد یا اینکه به‌من فرصت دهد تا کارکنان واك در اصفهان، بوشهر و کرمان را به بندرعباس فرا خوانم چون اگر سرداردر درخواست‌هایش پافشاری‌کند ما باید همگی از ایران بیرون رویم. البته این رفتن موجب فدا شدن ما نخواهد شد چون اینك تجارت ما در ایران متضمن سودی نیست و بیش از این نمی‌توان تحمل آزار کرد. گذشته از این اگر سردار مردان جنگی خود را از کشتی هلندی فرا نخواند من به اقدامات لازم دست خواهم زد.» آنگاه علی‌سلطان از کوناد پرسید: «آیا می‌خواهی مردان جنگی ما را در کشتی بکشی و اجسادشان را روی هم تلنبار نمایی؟ آنوقت مردان ما بی‌کار نخواهند نشست و سلاح‌های خود را عاطل و باطل نخواهند گذاشت!» کوناد گفت: امیدوارم که کار به‌اینجاها نکشد ولی اگر کشید واك می‌داند که چگونه با آن دست و پنجه نرم کند.

آنگاه نمایندگان ایرانی از کوناد پرسیدند: ما چه جوابی برای سردار ببریم زیرا پاسخ سردار به‌آنچه تاکنون ما از شما شنیده‌ایم این خواهد بود که: «بی‌درنگ هلندیان را زیر آتش بگیرید»! ما پیشنهاد می‌کنیم که از سردار برای مشورت بایکدیگر و کوناد فرصت بخواهید! شورای واك از این پیشنهاد سپاسگزاری نمود و به آنان گفت: بهتر است امام‌وردیخان دست به‌تیراندازی نزند زیرا ما نیز پاسخ او را خواهیم داد.

فردای آنروز (۱۶ سپتامبر) سردار دلال واك را فرا خواند. و گفت: «اجازه دهید که محمدباقربیگ، علی‌سلطان، میرزاحسین منشی او و منشی خاص من میرزا مرتضی از کشتی دوکیتل دیدن کنند!» شورای واك برای ابراز حسن نیت به‌ایشان جواز دیدار دادند. اما این گروه به‌جای آمدن بایك کشتی کوچك با یك کشتی بزرگ آمدند و این کار مجاز نبود، به‌اینان اخطار شد که پیش نیایند و چون اعتنائی ننمودند دوکیتل یك گلوله به جلو و یکی به عقب کشتی آنها شلیك کرد سپس کشتی ایشان ایستاد و با یك قایق به دوکیتل آورده شدند. آنها در حین تماشای داخل کشتی متوجه شدند که هلندیان برای مقابله با هر رویدادی آماده‌اند.

زیرا که همهٔ توپها فتیله‌گذاری و آمادهٔ شلیك بود چنانکه گفتی حملهٔ دشمنی را در انتظارند. پس از بازگشت این گروه، سردار فردای آنروز خواست که ایشیك آقاسی‌باشی او وسه‌مرد غیرمسلح دیگر از کشتی بازدید کنند که اجازه یافتند.

در بامدادان روز ۱۷ سپتامبر کوناد از گنو بازگشت. فقط در بامداد روز ۲۰ سپتامبر سردار دست به کار تازه‌ای زد و خواست که دو کشتی هلندی به مدت ۲۵ روز به او وام داده شود تا کشتی فتح شاهی را از تازیان باز پس گیرد. کوناد پاسخ داد: شما خوب می‌دانید که این کار ممکن نیست! نمایندگان ایرانی گفتند: به سردار فرمان اکید داده شده‌است که دزدان دریایی را نابود کند و او به‌سختی می‌تواند از اجرای این فرمان خودداری کند. کوناد گفت: «توجه داشته باشید که پیش از این هلندیان چه خدماتی به حکومت ایران انجام داده و چندین بار بی‌آنکه از مقامات‌بالا اجازه داشته باشند به‌ایران کشتی وام داده‌اند. من از آن بیم دارم که مقامات واك توبیخ و مجازاتم کنند چون هلندیان به‌ایران برای تجارت آمده‌اند نه برای‌جنگ. درگذشته، فقط شاه یااعتمادالدوله تقاضای دریافت کشتی داشتند.» نمایندگان ایران گفتند: بهتر است از گذشته سخن نگوئی سردار بیچاره شده و اگر تصمیم به اعمال زور گرفت شمار هلندیان اندك است. ما به او چه پاسخ دهیم او مردی است کله‌شق و احتمالا بی‌درنگ فرمان تیراندازی خواهد داد. کوناد پاسخ داد: من برتصمیم خود باقی هستم اما شما پسین‌گاه بازگردید چون شورای واك در جلسه‌ای این موضوع را مورد مداقه قرار خواهد داد. و افزود ممکن است سردار دستور داشته باشد که با واك بجنگد اما دستور مشابهی ندارد که روشن کند چه کسی سزاوار سرزنش خواهد بود.

در پسین هنگام هلندیان‌پاسخ فرستادندکه نخست باید سردار ۵۰ مرد جنگی را از کشتی هلندی فرا خواند. و سردار همانروز آنها را از کشتی به‌ساحل فرا خواند و به هلندیان خبر داد که باید این فرمانهای شاهی را انجام دهند یعنی:

مظفرعلی‌خان را باکشتی‌های‌خود به‌صوب‌ه‌تته برده و او را در

نبرد با مردم هوله یاری دهند. سردار معتقد بود که بردن مظفر-علی‌خان با کشتی برای هلندیان دشوار خواهد بود و او می‌تواند مظفرعلی‌خان را از راه خشکی بفرستد. اما حمله به هوله کار آسانی خواهد بود و می‌توان در عرض ۲۵ روز آنرا به انجام رسانید. اگر هلندیان با این کار موافقت نمایند محبت شاه را نسبت به‌خود جلب خواهند کرد. چون هلندیان پاسخی نفرستادند سردار محمدباقربیگ را برای دریافت پاسخ نزد کوناد فرستاد. در این زمان سردار خود در آبادی عیسین در باغ انگلیسیان مهمان بود. کوناد از محمدباقربیگ پرسید: آیا می‌توانم با تقدیم هدیه‌ای از وام‌دادن کشتی معاف شوم؟ اما محمدباقربیگ گفت: این کار ناممکن است. شورای واك پس از مشورت برآن شد که کشتی دو ریدرکرک[۶۶] را برای‌سفر به صوبه‌تته به‌سردار وام دهد. چون کشتی دوکیتل می‌بایست به باتاویا بازگردد. هلندیان از آن بیم داشتند که اگر کشتی را ندهند جنگ آغاز شود و آنها برای جنگ ضعیف بودند و از سوئی منافع واك از بازرگانی تأمین می‌گشت نه از جنگ. اکثریت شورا نظرشان این بود که اگر سردار حمله کند و ایشان به پاسخگوئی پردازند این کار برای واك و کارمندانش مصیبت به‌بار خواهد آورد و سرمایهٔ واك از میان می‌رود و اقلیت می‌خواستند که در برابر لاف‌زدن‌های‌سردار واکنش نشان داده شود چون معتقد بودند که خواسته‌های سردار پایان‌پذیر نیست و او به یك کشتی راضی نشده دوکیتل را هم خواهد خواست. با اینکه اقلیت کاری از پیش نبردند اما آینده نشان داد که نظر ایشان درست بوده است. در ۳ اکتبر ۱۷۴۱ مظفرعلی‌خان به بندرعباس رسید و امام‌وردیخان از هلندیان خواست که برای بردن او به صوبه‌تته مهیا شوند. دیلماج هلند به سردار گفت: بردن مظفرعلی‌خان و همراهانش امکان ندارد چون این کشتی کوچك است و گنجایش همهٔ آنها را ندارد. سردار گفت: مظفرعلی‌خان ۸۰۰ سر اسب و قاطر دارد و هلندیان ناچار باید دست کم سیصد مرد جنگی و اسب و ساز و برگ نبرد

66- De Ridderkerek

را ببرند و برای انتقال بقیهٔ همراهانش هم نگرانم. و افزود: «چون کوناد مرا در نبرد با هولیان یاری نداد باید قبول کنم که با آنها همدست بوده‌است و این‌امر را به‌من گزارش‌داده‌اند.» دیلماج گفت نه قربان اینطور نیست موضوعی را که شما به آن اشاره فرمودید در روز روشن رخ داد و یك مرد تازی سفینه‌ای را که مردم هوله از هلندیان ضبط کرده بودند باز پس آورد اگر ایرانیان به‌آن‌مرد تازی‌ظنین شده بودند چرا دستگیرش نکردند؟ اما سردار به حرف‌های دیلماج گوش نداد وگفت: من یقین دارم که میان کوناد و مردم هوله گفت و شنیدهایی رخ داده است با این وصف اگر کوناد خواسته‌های مرا انجام دهد آماده‌ام که ازگناهانش چشم بپوشم. بعد من به باتاویا نامه می‌نویسم که کوناد چندین‌بار از دادن کشتی خودداری نموده‌است آنگاه دستور داد که تا روز شنبه هلندیان باید مظفرعلی‌خان را با سیصد مرد جنگی‌اش به صوبه‌تته برده باشند. کونادپاسخ‌فرستاد که من سعی می‌کنم‌کاری برای شما انجام دهم اما نخست باید کشتی از بار تخلیه شود و بنابراین احتمال دارد که به موقع آماده نباشد. و افزود: امیدوارم سردار از خواستن کشتی دوکیتل دست بردارد چون اگر من بخواهم آنرا وام بدهم باصدور اجازه از باتاویا باشد. اما دربارهٔ اینکه مرا دوست تازیان هوله خوانده‌اید به‌یاد بیاوریدکه درسال ۱۷۴۰ و جز آن، هلندیان با تازیان هوله‌جنگ‌ها کردند و دو توپ بزرگ تجارتخانهٔ ما به‌جانب دریا و جائی که احتمال حملهٔ‌ایشان می‌رفت نشانه رفته‌بود. بااینهمه سردار ازنظرات خود دست بر نداشت و به هلندیان یادآور شد که کشتی باید به موقع مقرر آماده باشد و دراین حال سایر مقامات ایرانی به‌دیلماج هلند گفتند که برهمگان روشن است که این کشتی برای انتقال مظفرعلی‌خان و همراهانش خیلی کوچك است. سردار آماده بود که اگر هلندیان فقط با دادن یك کشتی او را در حمله به‌تازیان هوله یاری دهند از درخواست کشتی برای‌سفر به‌صوبه تته چشم‌پوشی کند. دیلماج گفت: واك هیچگاه در ادای دیون خود قصوری نکرده اما بر عکس ایرانیان چنین نبوده‌اند. و ایرانیان گفتنداگر

کوناد تسلیم شود سردار دربارهٔ بازپرداخت بدهی‌های مهم ایران و گردآوری فوری آنها اقدام خواهد کرد. اما کوناد دیلماج هلند را باز پس‌فرستاد بااین پیغام‌که: کشتی دو ریدرکرک باید بنابه قرار قبلی به تته رود و کشتی دوکیتل عازم باتاویاست والسلام! امام‌وردیخان خشمناك شده بر سر دیلماج داد زد که: یکماه است مرا با سخنان چرب و نرم فریفته‌اید! به کوناد بگو اگر تا امروز پسین با خواسته‌های من موافقت نشود من تجارتخانهٔ هلند رانابود کرده و در هر نقطه که بتوانم به واك زیان خواهم رساند. اما تا آنروز پسین هنوز پاسخی دریافت‌نکرده‌بود از اینرو به‌واك‌دشنام داد. فردای آنروز بامدادان محمدباقرآقا وعلی‌سلطان به‌تجارت‌خانهٔ هلند آمده گفتند: «دو کشتی برای حمله به تازیان هوله و سفر به تته می‌خواهیم. سردار دیگر هیچگونه تأخیری را تحمل نخواهد کرد. پافشاری و الحاح برای کشتی‌ها سخت زیاد است او نمی‌تواند بی‌کشتی فرمان‌های شاه را اجرا کند و جان او در گرو اجرای فرمانهای پادشاه است. از اینرو فروتنانه و برای آخرین بار دو کشتی را برای مدت ۲۵ روز به وام خواسته و از شما درخواست کرده است که پاسخی صریح به او بدهید.» کوناد می‌خواست که در پاسخ پیشین خود پای برجای بماند ولی مقامات ایرانی گفتند: سرسختی شما موجب از میان رفتن دوستی دیرین ایران و واك خواهد شد. کوناد گفت: «قبلا چهار بار کشتی دوکیتل را به او وام داده‌ام. این وام دادن کشتی‌ها برای واك بار بسیار سنگینی است چنانکه بهتر است همهٔ کارکنان واك ایران را ترك کنند. سودی که در اینجا عاید ما می‌شود در خور اعتنا نیست. خوبست شما برای وام گرفتن کشتی به انگلیسیان یا کسان دیگر مراجعه کنید.» مقامات ایرانی گفتند: جناب کوناد آیا این مسألهٔ جزئی ارزش آنرا دارد که رابطهٔ خود را با ایران قطع کنید گذشته از این سردار نمی‌گذارد که شما صحیح و سالم از ایران بیرون روید! کوناد در این وقت پرسید: آیا سردار از شاه دستور دارد که با ما بجنگد؟ مقامات ایرانی به‌جای پاسخ دادن همان پرسش را از کوناد کردند: جناب کوناد آیا شما هم دستور

دارید که با ایران قطع رابطه کرده برای خاطر وام دادن یك‌کشتی با ما بجنگید؟ کوناد گفت: نه! من چنین دستوری ندارم، مقامات ایرانی جرأت نداشتند با این پاسخ نزد سردار بازگردند از اینرو به کوناد گفتند: بهتر آنست که تسلیم شوی وگرنه مصیبت ببار خواهد آمد سردار دستور داده است که از فردا نباید گذاشت آب آشامیدنی و هیزم به تجارتخانهٔ هلند حمل شود و هیچکس حق نداردکه از تجارتخانه‌ها بیرون شود یابدان‌اندر آید. او می‌خواهد ساکنان تجارتخانه گرسنه بمانند زیرا اگر فرمان‌های شاه را اجرا نکنند خواهد مرد. کوناد گفت: من یکبار دیگر موضوع را با اعضای شورای واك به مشورت می‌گذارم شما برای گرفتن پاسخ پسین‌گاه بیائید. به‌سبب وجود تهدید محاصره و نداشتن آب کافی جز برای مصرف سه‌روز و مدافعان اندك آغازشدن نبرد، به نابودی کامل واك می‌انجامید، آنوقت سردار نیز هلندیان را همدستان تازیان هوله قلمداد می‌کرد. بنابراین بهتر آن بود که تسلیم شویم چون سه ماه بیهوده گذشته بود بی‌آنکه واك اندك سودی بدست آورده باشد و حال آنکه اگر به تازیان هوله حمله‌ای می‌شدی، دریانوردی در خلیج فارس امن‌ترمی‌گشت و این‌امنیت‌نیز به سود واك بود. فقط سه تن از اعضای شورای واك با تسلیم شدن مخالف بودند اما بقیه موافقت نمودند به شرط آنکه امام‌وردیخان پیمان‌نامه‌ای را امضاء و در آن اذعان کند که آن دوکشتی را پس از یکماه تحویل دهد و هرگونه خسارتی را که در جنگ متوجه کشتی‌های هلند شده باشد جبران کند. (۲۵۸۳ برگ ۶۲۲ـ۵۵۸+۲۵۸۴ برگ ۲۱۱۷).

کوناد و چند تن از اعضای شورای واك به درون کشتی‌ها رفتند تا جاشویان را از جریان آگاه کنند چون اینان با آمدن‌مردان جنگی ایران به درون کشتی‌ها موافق نبودند. کوناد و همراهان را دریانوردان شورشی احاطه کرده و در حضور امام‌وردیخان و دیگر مقامات ایرانی که در کشتی بودند به مسخره و استهزاء ایشان پرداختند. آنها حتی تهدید کردند که شورای واك را در کشتی توقیف خواهند کرد و سه بار قایق را از طناب پهلوئی کشتی جدا

کردند. اعضای کنسول اعتراضات شورشیان را بسیار اغراق‌آمیز یافتند و توانستند آنها را آرام کنند (۲۵۸۴ برگ ۲۵۰۴).

اما همهٔ ناراحتی‌هـا پایان نیافت علی سلطـان و آدمهایش آمرانه رفتار کردند و ناخدا و معاونش را از اتاق خود بیرون کردند و آشپزخانه‌ای‌درست کردند بی‌آنکه ناخدا اجازهٔ استفاده از آنرا داشته‌باشد. اماموردیخان به‌مردان خود دستور داد که از دستورهای ناخدا پیروی کنند و خواست که سه غرفه برای استفادهٔ شخصی او آماده شود. او به کوناد اطمینان داد کـه علی‌سلطان، دیگر خدمهٔ کشتی را آزار نخواهد داد. اما هنگامیکه او به درون کشتی گـام نهاد دشواریهای تازه‌ای پدید آمد. کوناد خواستـه بود که بیش از ۳۰ تا ۴۰ ایرانی به کشتی وارد نشوند. چون در حین نبرد و سفر به سبب ناآگاهی از کار ملوانی و دشواریهائی که از ندانستن زبان‌ناشی می‌شود ممکن بود وضع خطرناکی پیش بیاید. اما به‌رغم اعتراضاتی که شده بود حتی مردان جنگی بیشتری از ایرانیان به کشتی آمدند. در این هنگـام اکثریت جاشویان و کشتیبانان از فراز کشتی در آب فرو جستند و شناکنان به ساحل رفته مدعی شدند که می‌خواهند با ناخدایشان باشند او به سبب رفتار جاشویان و نیز رفتار شخصی‌اش به‌دستور شورای‌واك باز- داشت‌شده‌بود. اماموردیخان‌پس‌ازاینکه‌توسط‌دیلماج‌هلندخواست آنها را در کشتی نگهدارد و موفق نشد اجازه داد که بیرون روند چون برخی از آدم‌های بی‌پروا حتی آماده شده بودند که کشتی را منفجر کنند. در کشتی دو کیتل تنها ۱۲ اروپائی و دو دریانورد مسلمان باقی مانده بود. اماموردیخان به کوناد گفت اگر کسی از آدمهای من مرتکب خلافی نسبت به کشتی‌بانان شده است بگوئید تا او را مجازات کنم. او همچنین خواست‌که ۵۰ دریانورد اروپائی برای به راه انداختن کشتی به او بدهند اما کوناد نمی‌توانست دریانوردان را به بازگشت به‌کشتی وادار کند مگر آنکـه فقط ۳۰ تا ۴۰ ایرانی در کشتی باقی می‌ماندند. در آنـزمان هـر دو کشتی با جاشویانی که بیشترشان‌ایرانی بودندحرکت کرده‌بودند. کوناد همچنین خواست که کشتی‌ها هرچه زودتر به بندرعباس باز

گردند تا جاشویان را به کشتی‌ها سوار کنند و دستورهائی برای هر دو ناخدای کشتی‌ها فرستاد. دیلماج هلند به‌امام‌وردیخان گفت انتظار می‌رود که کشتی‌ها هرچه زودتر باز گردند. جاشویان باید برای پرهیز از درگیری بیشتر با سپاهیان و جاشویان ایرانی که فقط موجب به‌خطر افگندن کشتی‌ها می‌شود، در بندرعباس بمانند. به هردو ناخدا دستور داده شد که مراقب کشتی‌ها و اموال واك و اموال شخصی جاشویان که در کشتی‌ها مانده بود باشند.

با اینکه دیلماج کوشید امام‌وردیخان را مطابق میل کوناد وادار به بازگشت به بندرعباس کند اما او به دریانوردی به‌سوی قشم که‌درآنجا آب‌آشامیدنی و هیزم یافت می‌شد ادامه داد. پس‌از یك روز دریاپیمائی کشتی‌ها در بین راه به سوی کنگ راه پیمودند. در ۱۷ اکتبر ۱۴ کشتی از تازیان را در نزدیکی هنگام دیدند اما آنها را رها کردند که بروند. و در ۱۹ اکتبر به بندر کنگ رسیدند. امام‌وردیخان از کشتی پیاده شد و به‌مردان جنگی خود دستور داد که از ناخدایان کشتی‌ها اطاعت کنند. ناخدایان با اینکه از ایرانیان آزار ندیده و خوشرفتاری دیده بودند خشنود نبودند. آنها خواهان جاشویان هلندی بودند و از کوناد خواستند که بی‌درنگ ایشان را بفرستد. یکی از ناخدایان چنین نوشته بود:

«بالا کشیدن لنگر یا هر کار دیگر موجب بی‌نظمی و آشفتگی کامل می‌شود زیرا این به‌اصطلاح جاشویان محلی به‌این کارها عادت ندارند. غوغا و هیاهوی سپاهیان ایرانی و نیز نبودن یك دیلماج خوب موجب می‌شود که دستورهای مرا نشنوند و نفهمند ازاین‌رو هر کاری که می‌کنند اشتباه است. اگر هوا توفانی شود یا حمله‌ای انجام گیرد من از کشتی می‌ترسم چون نجاری در کشتی نیست که آنرا تعمیر کند یا جاهای گلوله را در زیر خط برخورد آب با کشتی مسدود نماید. ما به بردگانی می‌مانیم که همه آنها را ترك کرده‌اند بجز خدا که تنها به او امید بسته‌ایم.»

کشتی‌ها شش روز در بندر کنگ ماندند. امام‌وردیخان به‌رغم اعتراضات هلندیان دویست تفنگچی با تفنگ چخماقی،

پنج توپ و پانصد من باروت به درون کشتی‌ها آورد. او ۱۵۰۰ مرد جنگی و دویست اسب را در کشتی‌های ترانکی (= دنگی) که همراهش بودند جای داد. این‌کشتی‌ها[۶۷] در ۲۴ اکتبر ۱۷۴۱ (۱۵ شعبان) از بندر کنگ راه‌افتادند و فردای آنروز به‌کیش رسیدند. دراینجا خبریافتند که‌کشتی فتح‌شاهی با ۵۰قایق بزرگ به سوی بحرین حرکت کرده است. بقیهٔ کشتی‌ها و قایق‌های تازیان‌هوله در پائین کیش پهلو گرفته و سواحل آنجا باشمار بسیاری ازمدافعان تقویت شده بود. در همانروز جنگ در گرفت و تازیان‌هوله به سبب مهارت و تجربه‌ای که در ملوانی و دریانوردی داشتند دست بالا را داشتند. یکی از سپاهیان ایرانی به‌سبب نادانی و بی‌دقتی در کاربرد فتیله حتی موجب انفجار و زخمی شدن چند تن از همقطارانش گردید. در ۲۶ اکتبر ۱۷۴۱ پس‌از آنکه امام‌وردیخان با فرماندهان زیر دست خود به مشورت پرداخته به آنها اندرز داد که بهتر بجنگند دوباره دو طرف به جنگ پرداختند. نقشه این بود که امام‌وردیخان با کشتی‌های هلندی به حمله دست زند و پیاده نظام در ساحل پیاده شود. اینها می‌خواستند با ۵ قایق این کار را انجام دهند که موفق نشدند چون تازیان با یك حملهٔ سخت آنانرا با برجای گذاشتن کشتگان و زخمیان بسیار وادار به عقب‌نشینی ساختند.

هنگام پیاده شدن پیاده‌نظام، کشتی دوکیتل مواضع‌تازیان را سخت زیر آتش گرفت و امام‌وردیخان برای تشویق توپچیان خود به عرشهٔ کشتی آمد.

امام‌وردیخان در عطش دیوانه‌وارش برای پیروزی خواست که خود در یك کشتی ترانکی با یك توپ تیراندازی کند چون در گلولهٔ توپ بیش از اندازه باروت ریخته بودند توپ منفجر شد و امام‌وردیخان زخمی گردید و سه ساعت بعد جانسپرد و ده ایرانی دیگر نیز با او جانسپردند.

پس از این اتفاق سوء بی‌درنگ نبرد متوقف شد و دریابیگی به کشتی آمده در نامه‌ای به کوناد نوشت که: «ما در اثر شلیك

67- Escadre

سخت ناوگان تازیان‌هوله را که مرکب از کشتی قپطان و ۱۰۰ ترانکی بود وادار به عقب‌نشینی کردیم.» دریابیگی دستور داد که جنازهٔ امام‌وردیخان را بی‌درنگ به بندر کنگ برند و سپس یك شورای جنگی تشکیل داد. شورا تصمیم گرفت برای تهیهٔ آب آشامیدنی و هیزم به بندر چارك و از آنجا به بحرین روند، اما هلندیان به آن سبب که مدت قراردادشان پایان‌یافته بود مخالفت نمودند و به‌دریابیگی گفتند اگردر اجرای این‌تصمیم پافشاری‌کنی ما همگی کشتی‌ها را ترك خواهیم کرد. در ۲۵ اکتبر ۱۷۴۱ دو کشتی هلندی فتح سیانگا[68]، دو گلیوات[69] و ۴۰ زورق دیگر از کنگ به سوی کیش روانه شدند. در روز ۲۷ اکتبر در ساعت ۱۶ این کشتی‌ها به کیش رسیدند. اینها کشتی قپطان و ۲۰ قایق دیگر را مشاهده کردند. کشتی دو ریدرکرك دو گلوله به سوی آنها شلیك کرد و آنها هم پاسخ دادند بی‌آنکه زیانی به طرفین وارد شود. همانروز پسین هنگام امام‌وردیخان[70] مردانی را با قایق به ساحل فرستاد اینان فردای آنروز بامدادان خبر آوردند که نتوانسته‌اند در ساحل پیاده شوند زیرا که در سراسر ساحل با تازیان مسلح هوله روبرو بوده‌اند. امام‌وردیخان بی‌درنگ گوش چپ دوتن از سرکردگان آنها را برید و باز پس‌فرستادشان تا یکبار دیگر برای‌پیاده شدن به‌ساحل بکوشند. دراین اثناکشتی‌های هلندی برای‌پشتیبانی‌پیاده‌شوندگان ساحل‌را زیر آتش‌گرفت. سپس در ساعت ۱۴ به‌سوی کشتی‌های تازیان پیشروی کرده با آنها درگیر شدند. اما کشتی دوکیئل نتوانست زیاد پیشروی کند چون عمق آب تنها به هفت قلاج دریایی کاهش یافته بود زیان اندك یا ناچیزی به کشتی وارد آمد، تازیان هوله به آتش هلند پاسخ دادند و در ساعت شانزده امام‌وردیخان[70] برای تشویق توپچیان به عرشهٔ کشتی درآمد، او خود به فرماندهی چند توپ

68- Fati Sianga

69- De gallivats

۷۰ــ امام وردیخان یك روز پیش کشته شده و باز دراینجا از او سخن می‌رود گویا منظور دریابیگی است؟ م.

پرداخت در این اثنا یکی از توپهای شش پوندی منفجر شده شش تن را کشت و ده تن دیگر را زخمی ساخت. این انفجار بر اثر بی‌دقتی و بی‌تجربگی خدمهٔ توپ پدید آمد که دو فشنگ در یك لولهٔ توپ گذاشته بودند. کشتی‌های هلند تا هنگام فرو شدن آفتاب به شلیك بر تازیان هوله ادامه دادند آنگاه بی‌آنکه آسیبی دیده باشند به سوی آبهای ژرف‌تر روان شدند.

فردای آنروز (۲۹ اکتبر) شورای جنگ دریابیگی را به مقام سردار ارتقا داد. در ۳۰ اکتبر کشتی‌ها به آبادی باطنه؟ (Batana) که در شمال خاوری کیش است برای تهیهٔ آب و مردان جنگی تازه‌زور روان شدند چون سپاهیان امام وردیخان در اثر مرگ سردارشان دیگر تمایلی به جنگیدن نداشتند دریابیگی می‌خواست با این مردان جنگی تازه زور ــ چنانکه به استخدام ایشان موفق می‌گشت ــ به بحرین رود و از تیررس دشمن که کشتی‌هایش را از نزدیك تعقیب می‌کردند دور شود. ناخدایان هلندی که ورود به این مسیر را به خصوص با چنان جاشویان بی‌تجربه‌ای کاری احمقانه می‌شمردند از حرکت خودداری نمودند. پس از مرگ امام‌وردیخان وضع داخلی کشتی‌ها بدتر شد چون هرچند که ایرانیان رسماً می‌بایست از ناخدایان هلند اطاعت کنند عملا فقط جاشویان هلندی از ناخدایان مذکور اطاعت می‌کردند. ناخدایان سخت از ایرانیان‌دلخور بودند. به‌خصوص‌از علی‌سلطان که خواهان انواع و اقسام چیزهای ناممکن بود، ناخدای کشتی دوکیتل دربارهٔ او نوشت: «او چنانست که گوئی می‌خواهد بی‌یاری باد برخلاف جهت آب کشتی براند، هنگامی که به او می‌گویم این کار ناممکن است به من دشنام می‌دهد. از این‌رو من از اینکه ایرانیان کشتی‌های خود را از دست داده‌اند متعجب نیستم. زیرا به سبب بدرفتاری با جاشویانی که هر روز از گرسنگی و تشنگی شکایت دارند اینان ناچار به شورش هستند.» (۲۵۸۴ برگ ۲۶۹۱).

در ۷ نوامبر کشتی‌ها برای تهیهٔ آب به ماهو؟ (Moho) در چهار میلی باختر کنگ رسیدند. در ۹ نوامبر دریابیگی شورایی

تشکیل داد. ناخدای هلندی از طریق دیلماج به دریابیگی گفت که مدت قرارداد ما بـه سر رسیده و ما می‌خـواهیم بـاز گـردیم! دریابیگی گفت: «حوصله داشته باشید من در این باره به کوناد نامه نوشته‌ام.» با اینحال به کشتی‌ها اجازه داد که به بندر کنگ روند و در آنجا برای دریافت دستورهای جدید منتظـر بمانند. کشتی‌ها دو روز بعد به بندر کنگ رسیدنـد نـاخدایان هلندی می‌خواستند به خانه‌های خـود برگردند چـون اینك بـا مـرگ امام‌وردیخان امیدی نبود که ماجرا بزودی پایان گیرد. ایرانیان که از تازیان هوله در هراس بودند می‌گفتند ما در جـائی بـه دنبالشان می‌گردیم که نیستند. ناخدایان از کوناد خواستند که یك‌کرجی با جاشویان هلندی، نزد آنان بفرستند تـا بـا آن به بندرعباس بیایند. و از رفتن به هر جای‌دیگر خودداری نمودند و به کوناد پیام دادند که خاطر جمع باشید که در غیر اینصورت ما نه دیگر کاری به کار کشتی‌ها داریم نه مسئولیت آنهـا را به گردن می‌گیریم. (۲۵۸۴ برگ ۲۶۹۲ـ۲۶۹۰ به بعد) دریابیگی پس از روبرو شدن با این اولتیماتوم و نیز چون همهٔ توپچیان و اسبانش جان سپرده بودند تصمیم خود را عوض کرده به کنگ بازگشت. او به هلندیان گفت: هنگامی که حاتـم‌خان صـاحب اختیار فارس به اینجا آید کشتی‌های شما را باز پس خواهم داد. وی در شرایط مشابهی نیز در ضمن نامه‌ای از کوناد خواست که ده تا پانزده توپچی برای او بفرستد. دراین بین مظفرعلی‌خان به دریابیگی نوشت که کشتی‌های هلند را باز پس دهد. چون او در سفر دریائی به تته به آن کشتی‌ها نیازمند خواهد بود اما مظفر-علی‌خان نیز همان پاسخ را دریافت داشت.

با اینکه دریابیگی پس از مرگ امام‌وردیخان قول داده بود که در کشتی‌های هلند بیش از ۵۰ ایرانی باقی نگذارد، در کشتی دوکیتل ۱۸۰ و در کشتی دو ریدرکرك ۱۰۰ تن ایرانی بودند. افزون بر این تعدادی از سپاهیان و سرکردگان ایرانی هم مدام در این کشتی‌ها در آمد و رفت بودند. دو ناخدای هلندی به کوناد نوشتند: «ما مانند بردگانیم اگر فقط جاشویانی داشتیم مدتهـا

پیش از اینجا رفته بودیمی چون دریابیگی فقط ما را ازحرکت باز می‌دارد.» در ۲۰ نوامبر ۱۷۴۱ ناخدایان هلندی نامهٔ کوناد را به دریابیگی نشان دادند که در آن از منقضی شدن زمان قرارداد سخن رفته بود. دریابیگی به‌ناخدایان گفت: «فردا نزد من آئید امشب جلسهٔ مهمی دارم.» اما فردا تنها از آنان خواست که سه روز دیگر صبر کنند تا حاتم‌خان بیاید یا کوناد دریانوردان دیگری را بفرستد. ناخدایان شق آخر را پذیرفتند و کوناد را تشویق کردند که در فرستادن ملاح شتاب کند.

در این بین حاتم‌خان در نامه‌ای به کوناد نوشت: «از این خبر که هلندیان از بازرگانی دست باز داشته دروازه‌های تجارتخانهٔ خود را بسته‌اند متعجب شده‌ام. اگر این خبر راست باشد، این امر برای پادشاه ایران و رؤسای شما در هلند زیانبار است و شاه یقیناً از آن خشنود نخواهد شد بنابراین لطفاً دروازه‌های تجارتخانهٔ هلند را باز کنید و بازرگانی را از سر گیرید.» کوناد درپاسخ چنین نوشت: «علت بسته‌شدن دروازه‌های تجارتخانه و متوقف شدن امر تجارت رفتارهای زشت مرحوم امام‌وردیخان بود که مکرر از ما تجهیزات و وسایل می‌خواست. با اینحال درهای تجارتخانهٔ ما به روی هر انسان صمیمی و هر بازرگان واقعی که سود خود را در زیان دیگران جستجو نکند گشاده است.»

با اینکه کوناد متذکر شده بود که در بندرعباس دیگر توپچی ندارد بار دیگر دریابیگی از او توپچی و ۲۰ ملاح برای هر کشتی خواست و نیز قول داد که تا حاتم‌خان به کنگ آمد او کشتی‌ها را باز پس خواهد داد. او گفت: برای آن از شما ملاح می‌خواهم که قصد دارم کشتی‌ها را باز پس فرستم و در این ناحیه دزدان دریایی فراوانند. ملاحان هلندی خسته بودند زیرا دریانوردان ایرانی به کشتی توجهی نمی‌کردند لنگرها را گم می‌کردند و بواسطهٔ بی‌توجهی جان خود را از دست می‌دادند خوشبختانه هلندیان می‌توانستند لنگرها را تعمیر کنند. حتی کشتی دومیدنراك در ۲۲ نوامبر دستخوش باد شد. در ۲۵ نوامبر

۱۷۴۱ مظفرعلی‌خان به کنگ آمد و خواست که کشتی‌های هلند را به بندرعباس ببرد. اما دریابیگی راضی نشد چون می‌بایست منتظر ورود حاتم‌خان بمانند. و پس از ورود او کشتی‌ها را به ناخدایان هلندی بدهند هرچند مظفرعلی‌خان مدعی بود که از حاتم‌خان اجازهٔ اینکار را دارد. حاتم‌خان در ۷ دسامبر ۱۷۴۱ به بندر کنگ آمد و دیلماج رفتار بدی را که با هلندیان شد به او گزارش داد. حاتم‌خان سخت به خشم آمد و گفت: از این پس اگر هلندیان شکایات مشابهی داشته باشند باید مستقیماً به من گزارش کنند. کشتی‌ها باید به همراه مظفرعلی‌خان و اللهوردی‌بیگ به بندرعباس باز گردند و این اخیر باید از هلندیان کشتی دو ریدرکرك را برای سفر به تته خواستار شود. حاتم‌خان همچنین پاسخی به نامهٔ کوناد نوشت. او از همهٔ آزارهائی که هلندیان متحمل شده و همهٔ خدماتی که به شاه ایران کرده بودند یاد کرد و افزود: «اگر شما قبل از مرگ امام‌وردیخان مرا از اوضاع با خبر کرده بودید بیگمان دستور می‌دادم که او را بکشند.»

ورود حاتم به بندر کنگ و قول او دربارهٔ باز پس‌فرستادن کشتی‌های هلند به بندرعباس در ۱۱ دسامبر موجب شد که هلندیان از نقشه گریزاندن کشتی‌هایشان از بندر کنگ دست بردارند. این نقشه پس از انجام گرفتن مکاتبات سری، میان ناخدایان و کوناد طرح شده بود. قرار بود جاشویان هلندی به کنگ رفته و به رغم هرگونه مخالفت ایرانیان به اتفاق ناخدایان کشتی‌های هلندی را برداشته به بندرعباس باز گردند. (۲۴۸۴ برگ ۲۶۶۴/۲۸ و ۲۶ و ۲۷۲۴).

در ۱۷ دسامبر ۱۷۴۱ که‌کشتی‌های هلند به بندرعباس باز- گشتند مظفرعلی‌خان نامه‌ای از حاتم‌خان به‌کوناد داد. در این‌نامه حاتم‌خان نوشته بود که نادرشاه فرمان داده است که هلندیان باید دو کشتی برای بردن مظفرعلی‌خان به‌سند در لنگرگاه آماده داشته باشند بنابراین من هنگام ورود به کنگ دستور دادم که برخی از

بار و بنه و همراهان مظفرعلی‌خان را در کشتی‌هائی که آنجا بود جای دهند بقیهٔ همراهان و بار و بنهٔ او را باید کشتی‌های هلند ببرند.

بار دیگر کوناد در وضعی بد قرار گرفت و برای او روشن شده بود که این بار وام خواستن کشتی به فرمان مستقیم خود شاه است و نمی‌توان از آن سرپیچی کرد در ضمن کشتیبانان هلندی از بردن سپاهیان ایرانی که در زیر فرمان امام‌وردی‌بیگ بودند خودداری کرده بودند و اینك از آن می‌ترسیدند که اگر به کشتی‌ها باز گردند مورد آزار قرار گیرند و حیله‌ای برای به‌دام انداختن دوبارهٔ ایشان درکار باشد زیرا ایرانیانی که در درون کشتی‌ها بودند نمی‌توانستند کشتی‌ها را در پهنهٔ دریاها هدایت کنند. ازاینرو کوناد به الله‌وردیخان بیگلربیگی جدید لار و نمایندهٔ حاتم‌خان پیشنهاد کرد که فقط یك کشتی دو دکله هلند را با یك کشتی کرایه‌ای محلی بکار گیرد زیرا که در وضع و شرایط کنونی ممکن نیست‌که ازکشتی‌های دوکیتل و دو ریدرکرك استفاده شود. اما الله‌وردیخان مخالفت نمود و کار به بن‌بست کشید چون کشتیبانان هلندی هنوز بر آن بودند که تا زمانی که ایرانیان در کشتی‌ها باشند به کار نپردازند زیرا به نظر ایشان حتی در لنگرگاه بندرعباس هم پیوسته در معرض آزار ایرانیان قرار می‌گرفتند. در اثر مخالفت کشتیبانان، کوناد نمی‌توانست با درخواست حاتم‌خان توافق کند. به رغم دستورهای حاتم‌خان به‌محمدباقر نایب بندرعباس و میرزا هادی شاهبندر دایر بر اینکه باید با پرسنل واك مؤدبانه رفتار کرد و نسبت به ایشان تخلف و آزار روا نداشت وضع تغییری نیافت. نایب با پافشاری می‌خواست که ۸۰ سر اسب و ۲۰۰ مرد جنگی با کشتی‌های دو ریدرکرك و تومستر[71] برده شود. کوناد گفت: این کار ممکن نیست چون کشتی دوریدرکرك سخت نیازمند تعمیر است. افزون بر این رفتار شما در این وضعیت بی‌میلی کشتیبانان هلندی را برای خدمت در کشتی‌ها افزایش داده است. زیرا هنگامیکه من

71- two-Master

کشتیبانان مستخدم واك را برای کمك به کشتیبانان ایرانی بـه درون کشتی‌ها فرستادم آدم‌های علی‌سلطان باشمشیرهای آخته اینان را از کشتی‌ها بیرون کرده حتی به‌سوی ایشان تیراندازی کردند. چون این خبر به گوش کشتیبانان هلندی رسید تقریباً سر بـه شورش برداشتند. سپاهیان نیـز بی اجـازه، یکـی از بلم‌های واك را از کنارهٔ دریا برداشتند و در این حال مقامات ایرانـی مانند اللهوردیخان بـه شکایت‌های هلند بـا بی‌تفاوتـی پاسخ داده فقط گفتند: در این باره تحقیق خواهیم کرد. کـوناد بـه حاتم‌خان اخطار کرد «اگر اجازه دهید که این وضع ادامه یابد چنانچه واقعهٔ بدی رخ دهد یا حتی خونریزیئی پیش آیـد مـن مسؤول نیستم. به جاشویان ایرانی دستور دهید که از کشتی‌های هلند بیرون شوند.» (واك ۲۵۸۴ برگ ۲۲۵۳ به بعد).

حاتم‌خان نوشت: از نامه و شکایت‌های شما در شگفت شدم من فقط خدمت ناچیزی از کشتی‌های هلند خواسته‌ام که تنها ۳۰ روز طول می‌کشد، اگر با این درخواست مخالفت نمایید خشم و نارضائی شاه متوجه شما خواهد شد، چه بسا پادشاهان که مشتاقند چنین فرمانی را از سوی نادرشاه اجرا کنند. مظفرعلی‌خان را با کشتی‌های خود روانه کنید و با کشتیبانان خاطی خود به سختی و با شدت رفتار نمائید. زیرا اینان در شمار کمترین خدمتگزاران شما به حساب می‌آیند. (واك ۲۵۸۴ برگ ۲۱۷۱ به بعد).

در این میان کوناد توانست اللهوردیخان را به وام‌گـرفتن فقط یك کشتی یعنی **دو ریدرکرك** راضی کند و از او اجـازه یافت که کشتی دوکیتل به باتاویا باز گردد. با اینکه کشتی‌هـا نیازمند تعمیر بود و به رغم قراری که داشتند اللهوردیخان هنوز تا پایان دسامبر ۱۷۴۱ کشتی‌ها را به کوناد باز پس نداده بود. از اینرو کوناد جریان را به حاتم‌خان اطلاع داد و در عین حال به‌او خاطرنشان‌ساخت‌که کشتیبانان در جامعهٔ هلند یا دست‌کم در نظر مقامات بالای هلندی به عنوان «کمترین خدمتگـزاران» محسوب نمی‌شوند چون همهٔ مـردم در نظـر ایشان از حقوق و اعتبار یکسانی برخوردارند. اما باز چند روز دیگر طول کشید

تا آخرین مشکلات برطرف شود. پس از پافشاریها و اصرار زیاد کوناد، اللهوردیخان به فتحعلی‌بیگ سردار ایرانی که در درون کشتی دو ریدرکرك بود دستور داد تا بخشی از مردان جنگی‌اش را از این کشتی به کشتی‌هایی که می‌بایست در قشم کرایه شود گسیل کند. پس از آنکه با این دستـور مـوافقت شد کشتی دو ریدرکرك در ۵ ژانویه ۱۷۴۲ به‌کشتیبانی زیون[۷۲] معاون با اراده و قوی‌هیکل پیشین دوکیتل که براثر ارائهٔ رفتاری خوب در شورش اکتبر ۱۷۴۱ به این مقام ارتقاء یافته بود، لنگر برداشت و به راه افتاد. اما پیش از حرکت ناچار شورش تازه‌ای را که در میان جاشویان پدید آمده بود فرو نشاند. جاشویان می‌خواستند رهبر شورش که در بندرعباس به‌منظور فرستادن به باتاویا بازداشت شده بود به کشتی‌شان باز گردانده شود. زیون اخطار کرد که: «من هیچ نوع تخلفی را از شما تحمل نخواهم کرد اگر نمی‌خواهید در شرایط موجود در این کشتی کار کنید بهتر است از کشتی من بیرون روید! این‌بار مانند بار سابق نیست که قصر در بروید من به‌سختی شما را مجازات خواهم نمود.» این اخطار مؤثر واقع شد سپاهیان ایرانی هـم به زیون یاری دادند. لنگر بـرداشته شد و سفر به سوی سند از راه قشم برای تهیهٔ آب و هیزم و شن آغاز گردید.

در دسامبر ۱۷۴۱ (شوال ۱۱۵۴) محمدتقی‌خان شیرازی به کوناد خبر داد که «نادرشاه مرا به مقـام بیگلربیگی و صاحب‌اختیاری فارس، گرمسیرات، لار، کلیهٔ بنادر و جزایر، جلفار، بحرین، کج‌مکران، کهگیلویه، نوات(؟) (Nauwwat) رودبار، جیرفت و جز آن برگماشته است. من بزودی به بندرعباس خواهم آمد دو کشتی آماده کنید حاتم‌خان قرارست پولی از این بابت به شما بپردازد. من دو کشتی اضافی نیز می‌خواهم و قول می‌دهم کـه یك رقم از شاه برای شما بگیرم.» (واك ۲۵۸۴ بـرگ ۲۱۸۸ به بعد).

محمدتقی‌خان مرد خوب و راستگوئی بود چون در ۲۱ آوریل

72- Zion

۱۷۴۲ هلندیان سه رقم از نادرشاه دریافت کردند. در یکی از آن رقم‌ها شاه یادآور شده بود: «از خدماتی که به پادشاه ایران انجام داده‌اید سپاسگزارم و به موقع، جبران خواهم نمود به محمدتقی‌خان و کلبعلی‌خان که به تازگی مقام سرداری یافته فرمان داده‌ایم که همانند یاران وفادار با شما رفتار کنند خواست ما اینست که سه کشتی در ازای دریافت وجه‌نقد به‌ما بفروشید.» در رقم دیگری شاه نوشته بود: «هر گاه درخواستی داشتید کسی را نزد من بفرستید من بار دیگر از همهٔ خدماتی که نسبت به من انجام داده‌اید سپاسگزارم.» محمدتقی‌خان و کلبعلی‌خان نیز هر یك جدا جدا به هلندیان یادآور شدند که برطبق فرمان باید روابط دوستانه با آنها داشته باشند.

در این میان هلندیان از دست میرزا هادی شاهبندر به خشم آمدند. زیرا از همان آغاز انتصابش به آزار ایشان پرداخت. وی در مارس ۱۷۴۲ از دریافت هدیهٔ مرسوم همه ساله از هلندیان ابا نمود و گفت: «دست کم ۶۰ تومان باید بدهید وگرنه مشکلات و موانعی برای شما درست خواهم کرد که ۶۰۰ تومان برای شما تمام شود.» کلیمینت[۷۳] که تازه به مدیریت واك رسیده بود در نامه‌ای به محمدتقی‌خان شکایت بردکه «رفتاری که میرزاهادی شاهبندر نسبت به هلندیان در پیش گرفته با رفتار دوستانه‌ای که نادرشاه توصیه کرده هیچ مناسبتی ندارد.»

در ۲۳ آوریل محمدتقی‌خان پاسخ داد که: «به محض اینکه به بندرعباس رسیدم میرزا هادی شاهبندر را مجازات خواهم کرد.» در ۲۳ آوریل ۱۷۴۲ که برادر محمدتقی‌خان یعنی ابوالحسن‌خان به‌بندرعباس آمد کلیمینت قول برادرش را به یاد او آورد. اما همچنانکه پیش‌بینی می‌کرد قول‌های دیگری به او داده شد و اقدامی انجام نگرفت. ابوالحسن‌خان قول داد که شاهبندر را به چوب و فلك ببندد و از کلیمینت خواست که از میان سه تن که او برای مقام شاهبندری درنظر گرفته یکی را انتخاب و پیشنهاد کنند اما کلیمینت پاسخ داد: من هنگامی راضی

73- Clement

می‌شوم که شما به قول‌های خود وفا کنید و آنها را انجام دهید. و ابوالحسن‌خان گفت: انجام می‌دهم، ابوالحسن‌خان همچنین اذعان داشت که گرفتن پول از کارکنان واك قدغن شده و او خود ۵۰ تومانی را که از ایشان گرفته شده از جیب خود پس خواهد داد. اما به این قول خود هم وفا نکرد.

هنگامیکه محمدتقی‌خان خود به‌بندرعباس آمد او نیزقول‌های مشابهی داد. اما هنگام عزیمتش شاهبندر را در حضور کلیمینت فقط توبیخ کرد با اینکه قول داده بود که او را از کار برکنار سازد. محمدتقی‌خان باز از هلندیان خواست که یك کشتی به او وام دهند. کلیمینت گفت: من ملاح کارآمدی ندارم که همانند ناخدای دو ریدرکرك ــ که درخدمت‌پادشاه است ــ باشد. اگر یك کشتی بی‌کشتیبانان کارآمد به‌شما بدهم خطرناك خواهد بود و من جرأت این کار را ندارم. محمدتقی‌خان گفت: «مسئولیت آن خطر را من خود می‌پذیرم و بر آنم که شماری دریانورد تازی برای کشتیبانی آن بکار گیرم.» کلیمینت از بیم آنکه امتناع او مانند سال ۱۷۳۸ موجب درخواست مبلغ هنگفتی پول از سوی ایرانیان گردد تسلیم شد و کشتی هلندی با ۱۲ جاشوی مزدور تازی برای آوردن غله در یکم مه ۱۷۴۲ آمادهٔ حرکت به بندر کنگ شد و در ۱۹ مه کامکار به بندرعباس بازگشت و محمدتقی‌ــ خان سپاسگزاری از کلیمینت را به‌پاس این خدمت فراموش نکرد.

در این اثنا کلبعلی‌خان درنبردی درناحیهٔ قصب (Qassab) بر تازیان هوله چیرگی یافته‌بود. اونیز از هلندیان خواست کالاهای متعددی را به او بفروشند. اما کلیمینت پاسخ داد که من نمی‌فروشم زیرا که هلندیان این فروش‌ها و نحوهٔ پرداخت ایرانیان را آزموده‌اند.

در ۲ ژوئن کلبعلی‌خان و محمدتقی‌خان هر دو با سپاهی قریب ۴۰۰۰ تن به بندرعباس درآمدند. فردای آنروز محمدتقی‌خان کلیمینت را برای روز ۵ ژوئن به ناهار دعوت کرد و در ضمن گفتگو دربارهٔ موضوعات گونه‌گون از انعقاد پیمانی میان ایران و هلند علیه ترکیهٔ عثمانی و فروش کشتی به ایران

سخن گفت. کلیمینت گفت باید دربارهٔ این دو مطلب از باتاویا کسب تکلیف کرد. و خود نیز بدهی‌های دولت ایران به واك و تجارت ابریشم را مطرح کرد و محمدتقی‌خان قول داد که در این باره به شاه نامه خواهد نوشت. و بـرای ابـراز حسن نیت از کلیمینت خواست که هر نوع درخواستی دارد بگوید زیرا کـه می‌خواهد در همین دو سه روزه نامه‌ای با چاپار نزد شاه فرستد.

به رغم آن دیـدار بسیار دوستانه هلندیـان هـدیه‌ای بـه محمدتقی‌خان ندادند هرچند همگان از جمله انگلیسیان هدیه‌هائی به او داده بودند. محمدتقی‌خان پس از مدتی انتظار برای‌دریافت انعـام خشمگین شد و دو تـا از دوازده لنگـر سفارش شده را خواست. کلیمینت گفت: «نخست باید پول کالاهائی را کـه در ۱۷۴۱ گرفته‌اید بپردازید و محمدتقی‌خان قول پرداخت داد و افزود که اگر شما کالاهای دیگری را که خواسته‌ام تحویل ندهید پول کالاهای قبلی را هم نمی‌پردازم و خواسته‌هائی را مطـرح می‌کنم که قول داده بودم مطرح نکنم. اگر کشتی‌های شاهی در اثر تحویل ندادن لنگرهـا از سوی شما، خسارتی ببینند شما بایـد آنرا جبران کنید.» محمدتقی‌خان نیك آشکـار ساخت کـه این مشکلات را او ایجاد کرده زیرا که هلندیان به او هدیهٔ مرسوم را نداده‌اند و بنابراین آنچنانکه باید و شاید مورد احترام قرار نگرفته‌انـد و او چنین انتظـاری را از ایشان نـداشته است. هنگامی که کلیمینت یادآور شدکه برادرت اخیراً مقدار زیادی هدیه گرفته است محمدتقی‌خان گفت آن هدیه‌ها از سوی فرماندار کل باتاویا بوده است. و چون کلیمینت توضیح داد که همهٔ انعام‌هائی که از سوی فـرماندارکل فـرستاده می‌شود بـا واك یکسانست محمدتقی‌خان گفت در اینصورت من می‌بایست یکسال پیش از شما مطالبهٔ هدیه کرده باشم. کلیمینت که راه چاره را بسته دید برای جلوگیری از درخواست‌های جدی بیشتر تسلیم شد و گفت آن هدیه‌ها را به کلبعلی داده است. محمدتقی‌خان که آبرویش حفظ شده بود دوباره با هلندیان نیك مهربان گشت و به نشانهٔ خشنودی خود هدیه‌ای برای کلیمینت فرستاد.

در ۱۸ ژوئن ۱۷۴۲ محمدتقی‌خان، برادرش و کلبعلی‌خان در حالیکه امام تبعیدی مسقط را به همراه داشتند از بندرعباس بیرون شدند. امام مزبور توسط شورشیان زیدی از مسقط نفی بلد شده بود اما هنوز قلعه‌ها و ناوگان مسقط بـه او وفـادار بودند. او امیدوار بود که به یاری ایرانیان دوباره شهر و کشور خود را بدست آرد. برای توفیق در ایـن لشکرکشی تدارکاتـی فراهم شده بود. عراده‌های توپ کامل و نیمه‌کاملی که ایرانیان در سال ۱۶۲۱ از پرتگالیان گرفته بودند ذوب شده و به توپهای ۶ یا هشت پـوندی تبدیـل گشته، و در اینحال مقدار زیـادی گلوله‌های ۱۶ و ۲۴ پوندی نیز ساخته شده بود. محمدتقی‌خان چندین توپ فلزی ۲۴ پوندی بر روی عـراده‌ها آمـاده داشت و سپاهیانش مرکب از شش تا هشت هزار تن بودند.

پیاده‌نظام ایرانی و چشم‌انداز آیندهٔ نبرد خـوب می‌نمود. چون شورشیان بلعرب و زیدیان به‌چشم نمی‌آمدند.

در اکتبر ۱۷۴۲ ابـوالحسن‌خـان نابینا و بسیار بیمار از فـرغانـه (Phargonet) بـاز گشت و بـه شیراز رفت. پس از او «تازیانه بنادر» محمدتقی‌خان و کلب‌علی‌خان در ۱۵ اکتبـر بـه بندرعباس بازگشتند. او در ۱۷ اکتبر فهرستی از اشیاء مورد نیاز خود را به شرکت‌های هلند و انگلیس داد. هلندیان بهـای سال ۱۷۴۱ کالاها را با درصدی که تفاوت کاهش بهای پول ایران بود به حساب او گذاشتند، محمدتقی‌خان از این کار خـوشش نیامد و بنابراین کلیمینت به او گفت: هرچند من سخت متأسفم اما ناچار از تـرس فرماندار کـل باتاویا ایـن کار را کـردم. محمدتقی‌خان گفت من‌هم همانطور که شما از والی خود می‌ترسی از نادرشاه می‌ترسم با وجود این قبول دارم که قصد نداشته‌ای که این دو تن را با هم مقایسه کنی. اما کلیمینت پاسخ داد در امور تجاری و حرفه‌ای قدر یا مقـام خاصی برای شاه نمی‌توان قائل شد زیرا از همان زمان که در تجـارت استثناء راه یـابد بازرگان متضرر خواهد شد و اگر بازرگان متضرر شود شاه زیان خواهد دید زیرا هیچ کشوری بی بازرگانی خـوب نمی‌توانـد

پیشرفت کند بنابراین برای ادامهٔ بازرگانی و پیشرفت کشور طبعاً باید میان شاه و ضعیف‌ترین رعایای او تفاوتی قائل نشد اگر شما بخواهید این روش و سیاست را تغییر دهید دیگر وجود واك در ایران فایده ندارد و بهتر است تجارتخانه‌هایش را در این کشور تعطیل کنند.

با اینحال محمدتقی‌خان کسی نبود که به آسانی بتوان او را تهدید یا ترغیب کرد. او تهدید کرد که‌اگر قیمت کالاها را پائین نیاوریم او برای واك آنقدر دردسر ایجاد خواهد کرد که ده برابر متضرر شود. کلیمینت از بیم آنکه محمدتقی‌خان اخذ پیشکش و وام گرفتن کشتی را به زور اجرا کند تسلیم شد. تنها مایهٔ دلخوشی‌اش این بود که انگلیسیان در این معامله پنج برابر بیشتر از هلندیان زیان می‌دیدند. با وجود این اظهار عقیده کرد که دیگر ماندن هلندیان در ایران امکان ندارد چون تجاوز و اعمال زور کاری عادی شده و امیدی هم برای تغییر وضع وجود ندارد.

تفسیرهای ناگوار کلیمینت از وضع، در آن زمان ناشی از حضور شمار زیادی از سرداران و سپاهیان ایران در بندرعباس نیز بود. حضور اینان در شهر موجب کمیابی و گرانی بسیار و تقریباً نایابی مواد خوراکی، هیزم و آب گردید و از این وضع به‌خاصه اهالی شهر که فلاکت وصف‌ناپذیری داشتند متضرر گشتند. حتی برای هلندیان تحصیل آب و هیزم دشوار بود زیرا لشکریان ایرانی به محض رسیدن به ساحل، کشتی‌هائی را که چوب و آب برای هلندیان می‌آوردند ضبط کردند. بنابراین کلیمینت امیدوار بود که این لشکریان هرچه زودتر از بندرعباس بروند. افزون بر لشکریانی که برای سرکوبی تازیان مسقط می‌رفتند ۴٬۰۰۰ تن از لشکریان نیز به سرکردگی ذوالفقارخان، بهبودخان و شاهقلی‌خان برای گوشمالی شورشیان بلوچ آهنگ کج‌مکران داشتند. بقیهٔ سرداران و سپاهیان عازم مسقط بودند و همه روزه سپاهیان و اسبانی با کشتی به سوی مسقط حمل می‌شد امام مسقط با این سپاه ایرانی همراه بود و به دقت از او

نگهبانی می‌شد. بجز محمدتقی‌خان و کلبعلی‌خان سرداران دیگر محمدتقی‌خان مسجدی و الله‌وردیخان بودند.

به جز هدایائی که این سرداران پیوسته مطالبه می‌کردند، محمدتقی‌خان هم در پاسخ کلیمینت که پول کالاهای قبلی را می‌خواست ـ چون فقط ۲۵ درصد بهای آنها پرداخته شده بود ـ تدارکات جدیدی را برای ۱۲ کشتی از او خواستار شد. در همین ماه فرمان‌های جدیدی از نادرشاه خطاب به محمدتقی‌خان صادر گشت که در آنها شاه خواسته بود که هر چند کشتی که برای حمل ۲۰ هزار سپاهی و ۲ هزار سر اسب و شش ماه آذوقه و مهمات و تجهیزات آنها لازم باشد تهیه کند. معلوم نبود که چرا نادرشاه این فرمانها را صادر کرده است چون برای کلیمینت سخت مبهم بود که چگونه ممکن است اینهمه کشتی را شاه یکمرتبه بدست آورد.

لشکرکشی به مسقط موجب شد که بسیاری از مقامات ایرانی از بندرعباس بگذرند و در این شهر با درخواست هدیه و امثال آن، شرکت‌های خارجی را مورد آزار قرار دهند. کلیمینت در یکم اکتبر ۱۷۴۳ جانسپرد وفردای‌آنروز شورای واك معاون بازرگان دو پورتر[۷۴] را به عنوان مدیر موقت واك برگزید چون نامزدهای شایسته‌ای که در میان بازرگانان هلندی برای این مقام وجود داشتند به دلایل گونه‌گون حاضر به پذیرش این مقام نبودند.

در ۷ اکتبر ۱۷۴۳ سردار جدید گرمسیرات به نام محمدحسین‌خان به بندرعباس آمد و برای انتقال خود و آدمهایش به جلفار از هلندیان کشتی دوفالك را به وام خواست چون کشتی پر از گوگرد بود با این درخواست موافقت نشد. سردار گفت تا وقتی که گوگردها فروخته نشده ایرادی نیست.

از آنجا که سردار خویشاوند نادر و صاحب نفوذ بود و نیز به سبب همین نظریه مساعدش دوپورتر تسلیم شد و سردار در ۹ اکتبر با کشتی دوفالك راهی جلفار گشت. در ۱۴ نوامبر ۱۷۴۳ هلندیان شنیدند که محمدتقی‌خان سر به شورش برداشته

74- De poorter

است. سردار محمدحسین‌خان از سوی نادرشاه فرمانهائی خطاب به او آورده است که هزینهٔ جنگ با مسقط را به خزانه بپردازد. محمدتقی‌خان که نمی‌توانسته این پول را بپردازد، مهلت خواسته اما سردار او را تهدید کرده است که اگر هرچه زودتر نپردازی ترا سخت مجازات خواهم کرد. چون این تحمیل نه پذیرفتنی و نه اجراکردنی بوده، پس از آنکه سپاهیان سردار با محمدتقی‌خان بیعت کرده‌اند او به کشتن سردار مصمم شده کلبعلی‌خان بازداشت گردیده و هیچکس حق بازگشت به‌ایران را ندارد.

گذشته از این شایعات هلندیان در طرز رفتار ابوالحسن‌خان حاکم بندرعباس برادر محمدتقی‌خان‌نیز نشانه‌هائی از راست‌بودن شورش محمدتقی‌خان احساس می‌کردند، او نه فقط دستور داده بود به مستحکم‌ساختن قلاع جزایر و آوردن تدارکات و آذوقه و ساز و برگ نظامی از همهٔ ولایات به بندرعباس بپردازند بلکه یك چاپار شاهی را که از سوی محمدحسین‌خان از سحار آمده بود به زندان افگنده بود. یك چاپار شاهی دیگر را محمدتقی‌خان در بندعلی گرفته و کشته بود. محمدحسن‌خان بزودی پس‌از رسیدن به‌جلفار از شورش محمدتقی‌خان آگاه شده بود و گفته می‌شد که با شاهقلی‌خان خرگاه و سراپرده آنجا برچیده و عازم کنگ شده است.

محمد تقی‌خان در یکم دسامبر ۱۷۴۳ با ناوگان شاهی به بندرعباس رسید و چون از این امر آگاه شد پسرش رضاخان را باکشتی رحمانیه و چند کشتی کوچکتر دیگر به‌جلفار فرستاد تا الله‌وردیخان و سپاهیانش را به بندرعباس آورد. و محمدباقر نایب بندرعباس را با ۶۰۰ مرد جنگی به بندر کنگ گسیل داشت تا محمدحسین‌خان را توقیف کند، رضاخان به محض رسیدن به جلفار اللهوردیخان و میرآخورباشی را دستگیر و در جزیرهٔ هرمز زندانی ساخت. محمدباقربیگ لاری این دو را با کلبعلی‌خان از زندان هرمز در قایق گذاشت و آنانرا خفه کرده در دریا انداخت. در این میان هلندیان مقیم بندرعباس از شعبهٔ تجارتخانهٔ هلند در اصفهان خواستند که نادر شاه را از رویداد

های مذکور با خبر سازند و در عین حال در تجارتخانهٔ بندرعباس اقداماتی برای ذخیره ساختن آب آشامیدنی و هیزم به‌اندازهٔ کافی صورت گرفت و کالاهای بازرگانی دلالان واك به‌درون تجارتخانه در جائی امن منتقل گشت. هلندیان برای آنکه درصورت اثبات خطابودن شایعهٔ‌شورش، از درگیریهای نالازم با شورشیان برکنار بمانند کوشیدند با ابوالحسن‌خان مناسبات نیك خود را حفظ کنند. هنگامیکه ابوالحسن‌خان برای ناوگان شاهی درخواست طناب کرد هلندیان به همان دلایل در ۱۱ نوامبر ۱۷۴۳ این طنابها را برای او تهیه کردند. و به همین دلیل از محمدتقی‌خان خواستند که رقم مربوط به تجارت ابریشم را که به ایشان اعطاء شده بود تأیید کند و هدایائی هم به او و همراهانش دادند. اما این روباه مکار حتی بیش از آن غیر عادی بود که هلندیان انتظارش را داشتند چون ۶۰ هزار پوند آهن از ایشان نسیه خواست. او حاضر نبود به دلایل هلندیان که قادر به تهیهٔ این کالا نبودند گوش فرا دهد و تهدید کرد که «خود به تجارتخانه می‌آیم و آهن‌ها را می‌گیرم». بنابراین دوپورتر با مصلحت‌بینی نیمی از این مقدار آهن را داد و یك سند بدهکاری که به امضای نایب بندرعباس رسیده بود، گرفت.

اندکی بعد دوباره هلندیان با درخواست کمك مورد آزار قرار گرفتند. این‌بار درخواست به‌وام گرفتن کشتی دوهورسن[75] را مطرح کرده بودند. این کشتی پر از بار و آمادهٔ حرکت به باتاویا بود. دلیل این درخواست این بود که مظفرعلی‌خان در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۷۴۳ با هفت‌کشتی از سند به لنگرگاه بندرعباس رسیده و خواهرزاده‌اش عبدالغفاربیگ را به ساحل فرستاده بود تا برای او جا و مکانی فراهم کند و او با همراهانش بازداشت شده بود. یکی از خویشان شیخ مشکور بوشهری به نام آقا صابر ناخدای زیردست شیخ‌غلام‌علی از کشتی خود بیرون آمده و مظفرعلی‌خان را از شورش آگاه ساخته و به او گفته که در ساحل پیاده نشود. در این زمان بود که نایب بندرعباس برای

75- De Horssen

یاری خواستن از کشتی‌های هلند آمد. چون محمدتقی‌خان فقط سه کشتی و یك غراب در اختیار داشت در مقابل مظفرعلی‌خان هفت کشتی داشت و بزرگترین کشتی او به نام رحمانیه هنوز در جلفار بود. دوپورتر از دادن کشتی امتناع نمود و گفت: «هلندیان برای تجارت به ایران آمده‌اند نه برای جنگ، از این گذشته من اجازهٔ درگیرشدن در هیچگونه عملیات نظامی را ندارم.» سپس نایب به دنبال مترجم هلندیان فرستاد و از سوی محمدتقی‌خان تهدید کرد که اگر کشتی داده نشود او به محض بازگشت کشتی رحمانیه از جلفار، ۶۰۰ مرد جنگی به تجارتخانهٔ هلند فرستاده آنرا نابود خواهد کرد. در این زمان هلندیان فقط ۳۲ مرد در کنارهٔ دریا داشتند و کشتی‌هایشان هم به خوبی مسلح نبودند. بنابراین دوپورتر بر آن شد که دروازهٔ تجارتخانه را ببندد چون نایب گفته بود که همهٔ هلندیانی را که از تجارتخانهٔ خود قدم بیرون گذارند بازداشت خواهد کرد. شورای واك نیز در ۲۳ دسامبر ۱۷۴۳ بر آن شد که بی‌طرف بماند و از هرگونه کمك بیشتر به محمدتقی‌خان خودداری کند. به کشتی‌های هلند نیز دستور داده شد که چنانچه در دریا دو گروه ایرانی به جان یکدیگر افتند از دخالت خودداری کنند.

در شب ۲۴ــ۲۳ دسامبر مظفرعلی‌خان با بکاربردن حیله‌ای توانست دو کشتی و دو غراب از ناوگان پادشاهی را بگیرد یك کشتی و یك غراب دیگر گریختند. بنابراین محمدتقی‌خان در ۲۷ دسامبر ۱۷۴۳ با پافشاری و فوریت بسیار از هلندیان خواست تا کشتی دوهورسن را برای حمله به ناوگان شاهی که در پائین جزیرهٔ قشم بودند و حمل ۵۰ تن از سپاهیانش به سوزا[۷۶] به او وام دهند. مظفرعلی‌خان در اثر کمبود آب آشامیدنی بــه سوزا رفته بود. محمدتقی‌خان توانست مردانش را بــه سوزا بفرستد اینان گروه مظفرعلیخان را که در اینجا پیاده شده بودند قتل‌عام کردند و به همهٔ جزیره‌نشینان اخطار کردند که به مظفرعلی‌خان ــ که در این اوان به‌جانب بوشهر شتافته بود ــ آب ندهند. پس

۷۶ ــ Sosa در جنوب قشم قرار دارد.

از آنکه هلندیان به درخواست وام کشتی دوهورسن به محمدتقی‌خان جواب رد دادند او دوباره تهدید کرد که کشتی‌ها و تجارتخانهٔ هلند را به محض بازگشت کشتی رحمانیه، نابود کرده همهٔ هلندیان را خواهد کشت. بنابراین دوپورتر بر آن شد که بر مراقبت از تجارتخانه بیفزاید و دوکشتی درلنگرگاه نگاهدارد تا اگر حمله‌ای شد آماده باشد. دیلماج هلند که به دیدار نایب رفته بود خبر آورد که محمدباقربیگ لاری گفته که ویران‌ساختن تجارتخانهٔ هلند برای محمدتقی‌خان نیك آسان است و او ۴٫۰۰۰ تن از مردان جنگی خود را در کناره دریا آماده‌کرده است. تقریباً در همین اوان کلبعلی‌خان که در خانهٔ محمدباقربیگ زندانی بود بدست زندانیان خود و برخی از یوزباشیان به قتل رسید. پس از آن قاتلان بر سر تقسیم مایملك سردار پیشین به جان یکدیگر افتادند و در نتیجه یك تن از یوزباشیان کشته شد. هنوز نوکران سردار در قلعهٔ شهر زندانی بودند و در این حال شایع بود که کلبعلی‌خان گریخته است. برای خنثی‌کردن‌هرگونه اقدام محمدتقی‌خان، دوپورتر هدیه‌ای برای میرمهرعلی کلانتر تزرگ احمدی که دوست همیشگی هلند بود و به عنوان یك منبع اطلاعاتی دربارهٔ امور داخلی ایران کار می‌کرد فرستاد. هلندیان امید داشتند که در هنگام نیاز از او یاری بخواهند چون دوستی مخلصانهٔ او را نسبت به خودشان بگونهٔ یك امر خارق‌العاده از سوی یك ایرانی به شمار می‌آوردند.

در ۱۸ فوریه (ذوالحجه) ۱۷۴۴ محمدتقی‌خان همراه با قریب ۶٫۰۰۰ مرد و چند تن از سران سپاه یعنی برادرش میرزا ابوالحسن‌خان، پسرش میرزارضاخان و محمدتقی‌خان‌ـ مسجدی، بندرعباس را به قصد شیراز ترك‌کرد. در آن اوان اعلام شد که سردار محمدحسین‌خان به شیراز آمده و میرزا اسماعیل برادر محمدتقی‌خان را بازداشت کرده است. محمدتقی‌خان هنگام عزیمت محمدباقربیگ لاری را به عنوان نایب بندرعباس برگماشت و یك خلعت فاخر، یك قلیان طلا و شماری سپاهی به او داد.

محمدباقر بیگ لاری با مردم بندرعباس و اروپائیان مقیم این شهر سخت ستمگرانه رفتار می‌کرد. در اثر اقدامات او تجارت به رکود کامل گرائید و مردم بندرعباس، میناب، عیسین و فازیان؟ (Faziyan) یکبارگی از هستی ساقط گشتند. حتی در اثر تاراج‌ها و چپاول‌هایش که نسبت به مردم شهر و آبادی‌های پیرامونش انجام می‌شد دیگر کشاورزان نمی‌توانستند در فراغ‌بال به کشت و زرع پردازند. دکانداران بندرعباس را مجبور کرده بود که به ساختن دیوارهائی گرداگرد شهر بپردازند ودرعین‌حال هرچه می‌خواست از ایشان به رایگان می‌گرفت. مردم محل به سختی به نیازمندیهای زندگانی خود دست می‌یافتند اما اگر می‌خواستند که از شهر بیرون روند اجازهٔ خروج به ایشان می‌داد ولی در هنگام بازگشت راهداران هرچه داشتند با زور کتك از ایشان می‌گرفتند. از راهها سخت نگهبانی می‌شد و نامه‌ها را می‌گشودند تا از محتوای آنها آگاه شوند. بنابراین هلندیان نامه‌های خود را از راه دریا به بوشهر و از آنجا به اصفهان فرستادند تا نادرشاه را از وضع امور بندرعباس آگاه کنند. محمدباقر بیگ لاری نیز دو تن از خویشان خود را به عنوان کوتوال در جزایر قشم و هرمز برگماشت و همهٔ چیزهای دزدیده شده از مردم را به آن دو جزیره انتقال داد. بخشی از سپاهیان لاری را، یا تنها کسانی را که می‌توانست به‌آنها اعتماد کند به این دو جزیره فرستاده بود و خود بر آن بود که به آنها بپیوندد. او با بقیهٔ سپاهیان لاری خود مردم بندرعباس را چنان زیر فشار و ستم گذاشت که به سبب قحط و غلای خوراکی اندکی باقی ماندند، چنانکه در ماه آوریل تنها معدودی از کلبه‌های حصیری یا کپرها و شمار اندکی از بانیان‌های فقیر در آنجا بودند، بندرعباس به گونهٔ شهر اشباح درآمده بود. هلندیان و انگلیسیان از تجارتخانه‌های خود پای بیرون نمی‌نهادند زیرا محمدباقر بیگ لاری فرمان داده بود که همهٔ اروپائیان و نوکرانشان را سخت آزار و عذاب دهند. سی و دو تن از غلامان سیاه به عنوان نگهبانان مخصوص از او محافظت می‌نمودند.

هلندیان بسیاری از بانیان‌ها، مسلمانان و ارمنیان بازرگان را در تجارتخانهٔ خود پناه داده بودند. در ۶ مارس ۱۷۴۴ عبدالغفار بیگ که از زندان گریخته بود در ساعت ۵/۳۰ بامداد در زی‌درویشان به دروازهٔ تجارتخانهٔ هلند رسید. محمدباقربیگ پس از صد تومان اخاذی از او پول بیشتر خواسته و قصد جان او کرده بود. میرزا هادی شاهبندر که او نیز زندانی بود از هلندیان پناهندگی خواست. هنوز از فرار عبدالغفارخان دیر زمانی نگذشته بود که ۲۵ تن از لشکریان خراسانی به تجارتخانهٔ هلند گریختند. این رویدادها محمدباقربیگ لاری را بر آیندهٔ خود هراسناك ساخته پس از جمع و جور کردن غنایمی که از مردم تاراج کرده بود صلاح برآن دیدکه به‌قشم عقب‌نشینی کرده در پناه دیوارهای قلعهٔ آن فراغت و امنیتی یابد.

در ۲۳ فوریه ۱۷۴۳ (۲۰ ذوالحجهٔ ۱۱۵۶) سردار محمدحسین‌خان مخفیانه نامه‌ای توسط یك چاپار برای اروپائیان مقیم بندرعباس و نیز محمدباقربیگ لاری و دریابان ملاعلی‌شاه فرستاد. نامهٔ سردار خطاب به هلندیان به مصحوب رقمی از شاه بود که در آن به سردار فرمان داده شده بود که از فرار شورشیان از راه دریا جلوگیری کند و او برای انجام دادن این فرمان از هلندیان یاری خواسته بود. سردار در نامهٔ خود خطاب به ذوپورتر نوشته بود: «به شما اختیار تام می‌دهم که در بندرعباس و میناب کارها را اداره کرده از جمله عواید مالیاتی و گمرکی را گرد کنید. به‌محمدسالم‌خان حاکم کرمان ومیرمهرعلی‌سلطان احمدیه و رئیس جاوردی(؟) (Javerdi) نیز دستور داده‌ام که با لشکریان خود به سوی بندرعباس حرکت کرده محمدباقربیگ لاری و شاهبندر میرزا هادی را دستگیر و اموالشان را مصادره کنند. اینان همچنین مأمورند که سه کشتی از ناوگان پادشاهی را که در دست شورشیان باقی مانده و در لنگرگاه بندرعباس است ضبط کنند. (واك ۲۶۸۰).

هلندیان به رقم شاه ظنین شدند و پس از بررسی دقیق سجع مهر رقم چنین پنداشتند که این نامه را خود سردار برای

آزمودن هلندیان نوشته است. پس از تحقیق از چاپار، او گفت: «سردار به من شفاهاً دستور داد که اگر هلندیان تمایلی به انجام این دستورها نداشتند رقم را نزد انگلیسیان ببر» چون در نامه به این موضوع اشاره‌ای نشده بود دوپورتر با همتای انگلیسی خود تماس گرفت و هر دو بر آن شدند که مشترکا پاسخی که برای آنان ایجاد التزام و تعهدی نکند ارسال دارند. هر چند قرار شد که هر کدام به‌طور جداگانه نیز نامه‌ای برای سردار بفرستند. در زیر نامهٔ مشترك مهر هر دو شرکت هلند و انگلیس زده شد.

در ۲۲ مارس ۱۷۴۴ محمدباقربیگ در اثر فشار هلندیان از درخواست مالیات بیشتر از مردم با وجودیکه به آن نیاز داشت دست برداشت. او مدعی بود که این مالیات را برای هزینهٔ گذران دوران پیری خود در جزیرهٔ قشم خواستار است.

نایب برای بالابردن روحیهٔ خود فرمان داد که توپهای مستقر بر فراز قلعه را چند بار شلیك کرده نقاره‌خانه را به صدا درآورند و مدعی شد که چاپاری از پیروزی محمدتقی‌خان خبر آورده است. در این میان دو چاپار، نامه‌ای را از نادرشاه خطاب به هلندیان آوردند که در آن نوشته شده بود: «از فرار شورشیان از راه دریا جلوگیری کنید. من سپاهیانی به همین منظور به آن صوب روانه داشته‌ام شما از ناوگان شاهی و آنچه محمدتقی‌خان برجای گذاشته است محافظت کنید.» این دو چاپار به احمدی نزد میر مهرعلی رفته بودند و او ایشانرا نزد هلندیان فرستاده بود. میرمهرعلی خبر داده بود که سپاهیانی از کهگیلویه و خراسان به سرکردگی الله‌وردی‌بیگ نایب ایشیك آقاسی‌باشی برای یاری دادن به سردار، درراهند تا شورشیان را سرکوب و دستگیر کنند. نادرشاه همچنین نوشته بود که اگر محمدتقی‌خان از کرده پشیمان شود او را خواهد بخشود هرچند می‌دانست که او می‌خواهد از راه دریا بگریزد. نادرشاه سپاهیان عظیمی برای لشکرکشی به جلفار و مسقط نیز فراهم کرده بود. میرمهرعلی یادداشتی بر رقم پادشاه افزوده و در آن از هلندیان تقاضای یاری کرده بود.

دوپورتر به این پرسش‌ها پاسخ داد: «جناب میرمهرعلی اگر سپاه کافی داری بهتر آنست که پیش از صبحگاهان از جانب آبادی سور و از نایبند و از جانب گورستان حمله کنی و بی‌درنگ به خانهٔ محمدباقربیگ رفته آن را محاصره کنی و در ضمن مرا نیز از حمله خود آگاه سازی تا من نیز تجارتخانهٔ هلند را در وضع دفاعی قرار دهم. مواظب باش که نایب تو را با سخنان شیرین فریب ندهد بی‌درنگ به او حمله و او را زندانی کن اگر نایب به قلعه گریخت بی‌درنگ مرا آگاه کن تا قلعه را بمباران کنم.»

پس از این نامه، میرمهرعلی که توسط چاپاران نیز به حمله تشویق شده بود با قریب ۵۰۰ پیاده‌نظام در ساعت ۲ نیمه‌شب ۷ آوریل ۱۷۴۴ به حمایت توپخانهٔ تجارتخانهٔ هلند به شهر آمد و از ناگاه از هلندیان پرسید: «آیا می‌توانم روی کمك توپخانهٔ شما هم علیه قلعه هم علیه خانهٔ نایب حساب‌کنم چون در اینصورت شورشیان روحیهٔ خودشان را از دست خواهند داد. من از سوی نادرشاه تهدید شده‌ام که اگر بی یاری هلندیان دست به حمله زنم به مجازات مرگ دچار شوم و نادرشاه این کمك هلندیان را جبران خواهد کرد.» او هم مانند عبدالغفاربیگ و میرزا هادی که حتی دست‌های دوپورتر را بوسیده بودند به او وعدهٔ کوههای طلائی داد. شورای واك با ارزیابی جنبه‌های مثبت و منفی قضیه بر آن شد که از میرمهرعلی حمایت کند و قول داد که در هنگام حمله با توپخانه به کمك او خواهد شتافت. قرار شد هلندیان با سه فروند کشتی شاهی، قلعه و خانهٔ نایب را بمباران کنند. پس از موافقت مردان جنگی میرمهرعلی با هرکس از اهالی که قادر به‌دفاع بود و نیز نوکران واك به قصد حمله به خانهٔ نایب که سنگرها و سیبه‌هایش قبلا مورد حملهٔ توپخانهٔ هلند قرار گرفته بود از تجارتخانهٔ هلند بیرون شدند. نایب بی‌آنکه به آتش مهاجمان پاسخ دهد گریخت، دو فروند از کشتی‌های شاهی زیانهای فاحش دیده و ملوانهای آنها تسلیم‌شدند وسایر کشتی‌ها نیز بی نبرد تسلیم شدند هرچند برخی از آنها گریختند محمد-

باقر بیگ لاری گفت که شمشیر در گردن خودرا به دوپورتر تسلیم خواهد کرد. در این هنگام انگلیسیان که در آتش رقابت با هلندیان می‌سوختند از ماجرا آگاه شده دیلماج و شماری از سپاهیان خود را نزد دو چاپار مذکور فرستادند تا از هلندیان بخواهند که آتش نبرد خاموش شود تا آنها نایب را تحویل دهند. اما انگلیسیان‌قول خود را نقض کرده نایب را به تجارتخانهٔ خود بردند و از تحویل دادن او امتناع نمودند. هلندیان و همگان این خدعهٔ انگلیسیان را خدعه‌ای کثیف و پلید نامیدند.

چاپاران قول دادند که شاه را از خدماتی که هلندیان به او کرده‌اند آگاه نمایند و همچنین درخواست‌های هلندیان را برای تقدیم به شاه و چهار تن از وزیرانش با خود بردند. سردار دو محصلی را که نادرشاه فرمان داده بود برای سیاهه‌برداری از اموال شورشیان فرستاد، این محصلان ۲۰۶۴۷ پوند از ۳۰٫۰۰۰ پوند آهنی را که محمدتقی‌خان از هلندیان گرفته بود باز پس دادند و بقیه را از قرار هر ۶ پوندی به مبلغ سه محمودی به عایدات میناب حواله دادند. دعاوی هلندیان دربارهٔ زیانهایی که کشتی دوریدرکرك دیده بود و جز آن کمتر مورد توجه قرار گرفت چون نادرشاه به درخواست‌های ایشان در این‌باره پاسخی نداد.

رضایت بسیار شاه از هلندیان نه فقط از آنجا روشن شد که سردار هنگام ورود به بندرعباس، از گرد راه‌نرسیده، در ۸ نوامبر ۱۷۴۴ به رغم آنکه انگلیسیان می‌خواستند نخستین‌بار به دیدار ایشان رود ــ نخستین‌بار به دیدار هلندیان شتافت، بلکه نادرشاه هم رضایت‌نامه‌ای در ۲۱ ژوئیه ۱۷۴۴ برای هلندیان فرستاد و نوشت: «از خدمات شما سپاسگزارم فرمان داده‌ام که شورشیان دستگیر شده را بکشند و زنان و کودکانشان را به غلامی بفروشند. برای اجرای‌این‌فرمان به‌سردار محمدحسین‌خان، الله‌وردیخان و میرحسن‌بیگ اختیار تام داده‌ام اما اینان باید دربارهٔ همه موضوعات با مظفرعلی‌خان مشورت کنند.» عنایت بیشتر نادرشاه نسبت به هلندیان با صدور رقم جدیدی تأیید شد

که در ۲۷ ژوئیه به واك رسید در این رقم شاه گفته بود که: رقم جداگانه‌ای دربارهٔ تجارت ابریشم برای شما ارسال خواهد شد که بموجب آن سلطهٔ کامل و نامحدود شما را بر تجارت این کالا محرز خواهد ساخت. در این اثنا مدیر جدید واك به نام فان در وله[۷۷] از باتاویا به بندرعباس رسید و در ۲۴ ژوئیه ۱۷۴۴ مورد ستایش بسیار قرار گرفت اسخوندرورت به عنوان نایب او به کار پرداخت. چون رقم جدید تجارت ابریشم، از هلندیان دعوت کرده بود که شخص باصلاحیتی را برای بحث دربارهٔ معاهدهٔ جدید تجارت ابریشم بر اساس معاهدهٔ قدیم، بفرستند، شورای واك پاسخی دو پهلو به این دعوت داد. هرچند جلسه گشایش یافته بود ولی شخص صالحی نبود و رفتن به دربار برای هلندیان سخت متضمن هزینه بود. بنابراین فان در وله موضوع را به باتاویا ارجاع داد و نوشت که: یك رقم مثبت دربارهٔ تجارت ابریشم فقط هنگامی صادر می‌شود که شخص صالحی به نمایندگی از واك با هدایای فراوان نزد نادرشاه به دربار فرستاده شود، اما چنانچه تغییری در وضع سیاسی کشور حاصل شود آن رقم پرهزینه ارزش خود را از دست خواهد داد.

نظر به توجه نادر نسبت به هلندیان واکنش شورای واك نسبت به هدایائی که آلمیس[۷۸] نمایندهٔ واك در اصفهان داده بود در خور درك بود. آلمیس پس ازآنکه قلیچ‌خان[۷۹] و سردار حاتم‌خان تهدید کرده بودند که به نادرشاه خواهند گفت که هلندیان محمدتقی‌خان را یاری داده‌اند، مقدار زیادی هدایا به‌این‌دو داده بود. بنابراین شورای واك در ۷ سپتامبر ۱۷۴۴ کمیته‌ای مرکب از دو تن به اصفهان فرستاد تا از کارهای غیر قانونی آلمیس جلوگیری کنند. این کمیته کارکنان واك را به‌جز دو تن یعنی بوفکنس[۸۰] معاون و سعید Sohid دیلماج از اصفهان تخلیه‌کرد و این

77- Van der Welle
78- Aalmis
79- Khalij khan
80- Buffkens

دو تن را فقط برای اینکه حق مالکیت هلند را بر تجارتخانهٔ خود حفظ کنند در اصفهان باقی گذاشت. تصمیم مشابهی برای شعبه‌های نمایندگی واك در کرمان گرفته شد و هر دو شعبه از اینکه به کسی هدیه‌ای بدهند، منع شدند. پشتیبانی دوبارهٔ هلندیان از نادرشاه نتیجهٔ محسوسی ببار نیاورد. هر چند نادر، سرانجام در ازای خدمات هلندیان رقمی دربارهٔ جواز تجارت ابریشم برای ایشان فرستاد اما این رقم را مشروط بر آن کرد که شخص صالحی به نمایندگی واك به‌دربار آید و قرارداد جامعی براساس امتیازات پیشین واك منعقد سازد. شورای واك در بندرعباس به درخواست نادر از آنرو جواب دوپهلو داد که شخص صالحی برای این کار در بندرعباس نداشت. افزون براین شورا از آن بیم داشت که برای رفتن نمایندهٔ واك به دربار هدایای بسیار لازم باشد و این مأموریت سخت گران تمام شود. اینست که تصمیم نهائی را به عهدهٔ باتاویا واگذاشت. پاسخ شورا به نادر به‌محمدسلطان حاکم لار تقدیم شد، نادرشاه به‌این شخص اجازه‌داده بودکه‌اقدامات بعدی دراجرای رقم‌پادشاهی‌دربارهٔ تجارت ابریشم را انجام دهد. در ۳۰ سپتامبر ۱۷۴۵ پاسخنامهٔ نادرشاه به واك رسید که در آن از هلندیان خواسته بود برای بحث بیشتر دربارهٔ رقم شاه به مظفرعلی‌خان مراجعه کنند. هلندیان در پایان سال ۱۷۴۵ مظفرعلی‌خان را با تدارك تجهیزات کشتی‌ها یاری دادند و برای جلب محبتش هدایای بسیاری به او و مقربانش دادند، اما هرچه رشته بودند پنبه‌شد چون مظفرعلی‌خان در ۱۳ فوریه ۱۷۴۵ درگذشت. شورای واك در پی این پیشامد سوء و نظر به هزینهٔ بسیار فرستادن نماینده به دربار، از باتاویا خواست که عجالتاً موضوع را مسکوت بگذارد بخصوص که دورنمای تجارت سخت تیره می‌نمود. (واك ۲۶۸۰ برگ ۶۸ـ۶۴ و ۶۱ـ۵۹) به سبب هرج و مرجی که در ایران پدید آمده بود از بازرگانان اخاذی‌ها شده مالیات‌های کلان می‌گرفتند. (واك ۲۷۰۵ برگ ۵۳۸ + ۵۸ و ۵۵ و ۴۶ و ۳۵).

تنها بازرگانان نبودند که شکار نادر می‌شدند مردم ایران

یکبارگی دستخوش آزمندی و خونخوارگی او شده بودند از اینرو در اثر نومیدکردن مردم، آنها به‌امید آزادی و رهایش خود ناچار علیه نادر دست به شمشیر بردند. در ۱۷۴۶ فتحعلی‌خان با قریب ۶۰۰۰ مرد جنگی در ناحیهٔ کرمان سر به شورش برداشت زیرا که نادر ۱۰٫۰۰۰ تومن پول از او خواسته بود. فتحعلی‌خان در واکنش نسبت به این درخواست هرچه در سر راه خود یافت تاراج کرد و حتی از کاروانها نیز دست باز نداشت. ناچار مردم کرمان دست به‌دامان نادر شدند و او شاهرخ‌میرزا را به سرکردگی ده تا دوازده هزار مرد برای مالش‌فتحعلی‌خان به‌آن صوب فرستاد. در اثنای این حال همچنین معلوم نبود که آیا نادر با ترکیه قرارداد صلح امضا کرده است یا نه. در ژوئن ۱۷۴۶ شایع شد که یك ایلچی ترك در راه قزوین است و بزرگان شهر خود را برای «استقبال» او آماده می‌کنند.. (واك ۲۷۰۵ برگ ۶۲ـ۵۹).

در دسامبر ۱۷۴۶ گفته می‌شد که نادر خود برای فرو نشاندن شورش فتحعلی‌خان به اصفهان خواهد آمد، و در عین حال برآنست که از گرمسیرات دیدن کند. اما به‌جای نادر، قلیج‌خان در ۲۴ دسامبر ۱۷۴۶ با نزدیك سه تا چهار هزار مردجنگی به بندرعباس آمد. در آنزمان معلوم نبود که از آمدن به بندرعباس چه منظوری دارد. هرچند گمان می‌رفت که برای مالش دادن و منقاد ساختن تازیان عمان راهی آن دیار است. (واك ۲۷۰۵ برگ۳۹ـ۵۳۸).

این گمان به حقیقت پیوست. با اینکه هلندیان درباره نتایج این لشکرکشی گزارشی نداده‌اند، این نتایج چندان درخشان نبوده است. زیرا که در ۱۳ آوریل ۱۷۴۷ نزدیك ۴۰ فروندکشتی ترانکی یا نزدیك ۴۰۰۰ مرد جنگی که از عمان می‌آمدند به بندرعباس رسیدند. این سپاهیان به فرماندهی میرمهرعلی سر به شورش برداشته بودند. قلیج‌خان فرمانده میرمهرعلی نیز در ۲۷ آوریل ۱۷۴۷ به پیروی از او با سه هزار مرد جنگی سر به‌شورش برداشت. فضل‌الله سلطان حاکم بندرعباس با فرود آمدن اینان به ساحل شهر مخالفت نمود. در دل شب نبردی سهمناك درگرفت آنگاه شورشیان مهاجم به هتك‌ناموس مردم شهر پرداخته دست به

تاراج گشوده‌شهر را آتش‌زدند. مردم را می‌کشتند تا دارائی‌شان را تصاحب کنند. هر کس که از قتل عام جان بدر برد به بخش تازی‌نشین خلیج فارس گریخت. هلندیان که می‌ترسیدند سپاهیان شورشی به‌تجارتخانه آنها حمله کنند به مراقبت خاص پرداختند و از یکی از کشتی‌هایشان نیز مقداری‌باروت به‌تجارتخانه آوردند تا ازقدرت آتش کافی برخوردار باشند. در ۸ ژوئن ۱۷۴۷ که قلیج‌خان بندرعباس را تـرك کرد آرامش به این شهر بازگشت در ۱۵ اکتبر ۱۷۴۷ شلیك گلوله توپی از قلعه بندرعباس خبر داد که نادر پادشاه خودکامه درگذشته است.

فهرست نام کسان*

* در سراسر این نمایه گاه دو عنوان یا بیشتر به یك تن اطلاق شده است گفتنی است که در این نمایه کوشش شده است که حتی‌المقدور مقام‌ها و عنوان‌های کسان نیز به‌دنبال نام آنها آورده شود تا برای پژوهشگران شناخت آنها آسانتر باشد در ضمن شماره‌هایی‌که بی‌وقفه پشت سرهم آمده برای پرهیز از اطناب حذف‌شده مثلا بجای نوشتن ۱ ـ ۲ ـ ۳ ۴ ۵ ـ نوشته شده است از ۱ تا ۵. م.

«ب»

«پ»

«ت»

«ج»

«چ»

«ح»

* برای‌پرهیز از اطناب عددهای ۱۶ تا ۱۸ را حذف کرده‌ایم و بهمین‌ترتیب درسایر موارد. م.

فهرست جای‌ها

فهرست نژادها، سلسله‌ها، فرقه‌ها
و شرکت هند خاوری هلند (واك)

«م»

«و»

«ه»

«ی»

فهرست منصب‌ها و مقام‌ها، پیشه‌ها

اصطلاح‌های مربوط به‌دیوان و دیوانیان

فهرست پول و اصطلاح‌های مربوط به آن

فهرست کشتی‌ها و اصطلاح‌های دریائی

کتاب‌ها و...